

استاد / ۶۶

به تازگی منتشر شده است:

- نهضت جنگل
- تاراج میراث ملی (جلد اول)
- میات فوق‌العاده قفقازیه
- فهرست استاد مکمل (دوره قاجاریه) - جلد اول (۱-۵)
- گزیده استاد روابط ایران و آلمان (جلد چهارم)
- روزشمار روابط ایران و آمریکا (۱۲۲۸ ق - ۱۳۷۷ ش / ۱۸۳۲-۱۹۹۹ م)
- تاریخ سیاسی نخبوان (از چیرگی روسها تا سقوط پاشویکها)
- استاد روابط ایران و عربستان سعودی (۱۳۰۴-۱۳۵۷ ش)
- استاد روابط دولت صفوی با حکومت‌های ایتالیا
- استاد معاهدات دوجانبه ایران با سایر دول (جلد نهم)
- استاد معاهدات دوجانبه ایران با سایر دول (جلد دهم)
- مجموعه استاد روابط خارجی ایران و بریتانیا (۱۲۵۷-۱۲۲۲ ق)
- تاریخ درانیان

رجال تهران و برخی ولایات

شمال غرب ایران



تألیف: ل. س. فورتنسکیو

ترجمه: محمد علی کاظم بیکی

مرکز اسناد و تاریخ

دبیلناسی

مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه
نمایشگاه و فروشگاه مرکزی: صندوق پستی ۱۵۸۷۵/۶۳۵۲
ته: ۶۰۰۰ ریال

خدمت خاندان محمد صری
مقام اولی
۹۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

www.tabarestan.ir
تبرستان

مجموعه ایران و استعمار [۳]

رجال تهران
و
برخی ولایات شمال غرب ایران

ل. س. فورسکیو

ترجمه:

محمد علی کاظم بیگی

مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی

تهران-۱۳۷۹

فورتسکیو
 رجال تهران و برخی ولایات شمال غرب ایران / ل. س. فورتسکیو؛ ترجمه محمدعلی کاظم‌بیکی
 [برای] مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی [وزارت امور خارجه]. - تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات، ۱۳۷۹.
 چهار، ۱۴۰ ص. - (مجموعه ایران و استعمار؛ ۳. مباحث اسناد، ۶۶)
 بها: ۶۰۰۰ ریال
 ISBN 964-5572-90-8:
 فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا (فهرست‌نویسی پیش از انتشار)
 L.S. Fortescue, ص. ع. به انگلیسی:
 Biographies of the Personalities from The Military Report on Tehran and some Provinces of North-West Persia, 1920
 ۱. سیاستمداران ایرانی. ۲. سیاستمداران ایرانی - تهران. ۳. ایران - تاریخ - فاجاریان، ۱۱۹۳ - ۱۳۴۴ - سرگذشتنامه. الف. کاظم‌بیکی، محمدعلی، ۱۳۳۵ - مترجم. ب. ایران. وزارت امور خارجه. مرکز چاپ و انتشار. ج. ایران. وزارت امور خارجه. دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی. د. عنوان.
 ۳ ر ۹ ف / ۱۴۴۰ DSR ۹۵۵/۰۷۵۰۹۲۲
 کتابخانه ملی ایران
 ۱۷۲۴۶ - ۷۹ م

رجال تهران و برخی ولایات شمال غرب ایران

ل. س. فورتسکیو
 ترجمه محمدعلی کاظم‌بیکی
 چاپ اول: ۱۳۷۹
 طرح روی جلد از: فاطمه حاجی محمدخان
 صفحه‌آرایی، طراحی، لیتوگرافی، چاپ و صحافی:

مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه

نمایشگاه و فروشگاه مرکزی و مرکز پخش: تهران، خیابان آیت‌اله طالقانی بعد از تقاطع بهار، شماره: ۵۱۷
 صندوق پستی ۱۵۸۷۵/۶۳۵۳ تلفن: ۷۶۸۵۸۲، ۷۵۰۶۱۰-۳، ۷۵۰۶۰۴۴
 دفتر مرکزی و فروشگاه شماره: ۲: تهران، خیابان شهید باهنر، خیابان شهید آقایی
 صندوق پستی ۱۹۳۹۵/۴۷۴۶، تلفن: ۲۸۰۲۶۵۸-۵۹، فاکس: ۲۸۰۲۶۶۲
 فروشگاه شماره: ۳: تهران، انتهای خیابان شهید باهنر، میدان شهید باهنر، تلفن: ۲۲۹۲۲۷۰-۷۱

فهرست الفبایی رجال

شماره	نام
۱۱۱	آصف‌الدوله، میرزا صالح‌خان
۳۶	آقا سید محمد بهبهانی
۷۹	آقا شریف
۷۲	احسان‌الله‌خان جنگلی
۷۹	احمد علی‌خان
۹	ارفع‌الدوله، پرنس میرزا رضاخان
۵۷	اسعد السلطنه
۵۸	اسماعیل‌خان اسفندی، سرتیپ
۱۳۰	اشجع السلطنه، محمد قاسم‌خان
۴۷	اعتماد نظام، حسن‌خان لاریمی
۵۵	اکرم‌الملک
۳۹	امام جمعه تهران
۳۸	امام جمعه خویی، حاجی میرزا یحیی
۹۳	امجد نظام
۵۶ و ۱۰۹	امیر اسعد، علی‌قلی‌خان
۹۲	امیر اشجع
۸۹	امیر افشار، جهان‌شاه‌خان
۱۰۸	امیر امجد، عزت‌الله‌خان؛ لقب سابق: غیاث نظام
۸۳	امیر تومان، محمد تقی‌خان
۸۲	امیر عشایر، مصطفی‌قلی‌خان
۱۱۰	امیر محترم، محمد امین‌خان؛ لقب سابق: یمین خاقان

۱۱۸	حاجی ملاعلی اکبر سیاه‌دهنی	۴۳	امیر مکرم، میرزا محمدخان
۱۰۱	حاجی میرزا عباس	۴۲	امیر مؤید، اسماعیل [خان] سوادکوهی؛ لقب سابق: امیر تومان
۱۰۲	حاجی میرزا مهدی	۱۲۸	امیر ناصر، رضا قلی‌خان سردار
۷۱	حاجی میرزا یحیی‌خان	۱۰۴	امیر نصرت، ظفر نظام
۸۴	حسین قلی‌خان	۸	امیر نظام، حسینقلی‌خان
۱۲	حشمت الدوله، ابوالفتح‌خان، K.B.E.	۶۸	امین‌الدوله، محسن‌خان
۱۳۲	حشمت نظام، ناصر قلی‌خان	۶۹ و ۷	امین‌الملک، دکتر اسماعیل‌خان
۹۵	حیدرخان	۵۸	انتظام‌السلطان، الله قلی‌خان سرتیپ
۷۳	خالو قربان	۸۰	بحرالعلوم، میرزا علی
۶۴	ربیع‌خان موسوم به قهرمان‌خان	۹۱	بهادرالسلطان، ابوالقاسم‌خان
۸۶	رشیدالممالک، حبیب‌الله‌خان (اییش‌خان)	۶۴	تقی‌خان
۵۹	ساعداالدوله، علی‌اصغر‌خان	۳۳	تقی‌زاده
۶۰	ساعداالممالک	۳۷	حاجی آقا جمال
۵۲	سالار افخم، اسماعیل‌خان سرتیپ	۸۵	حاجی ابراهیم آقا
۵۳	سالار حشمت	۷۰	حاجی احمد جنگلی
۶۱	سالار فاتح، میرزا علی‌خان سرتیپ	۱۳۱	حاجی خلیل‌الله‌خان
۲۴	سالار لشکر، عباس میرزا	۱۱۹	حاجی سید حسین
۸۷	سالار مجید	۹۶	حاجی سید علی‌اصغر
۱۱۴	سالار منصور، میرزا غفارخان	۱۰۳	حاجی سید محمد
۱۱۷ و ۶۵ و ۳۱ الف	سیهسالار اعظم، ولی‌خان	۱۲۱	حاجی شیخ عیسی
	سپه‌دار اعظم، فتح‌الله‌خان؛ لقب سابق: سردار منصور، K.C.M.G.	۸۵	حاجی فرج صراف
۳۱ و ۷۸ الف		۸۵	حاجی محمد آقا
۲۶	سردار اسعد، جعفر قلی‌خان بختیاری	۱۱	حاجی معین‌التجار بوشهری

۵	صمصام السلطنه، نجفقلی خان	۹۰	سردار اسعدالدوله، حسینقلی خان
۱۳۶	ضرغام لشکر	۶۲	سردار اقتدار، مرتضی قلی خان
۳۵	ظفر السلطنه، عزیزالله میرزا	۴۴	سردار جلیل، لطفعلی خان کلبادی؛ لقب سابق: سالار مکرم
۱۰۵	عباس سلطان	۵۴	سردار رفیع، محمدباقرخان سرتیپ
۱۰۶	عدل الملک، کامران میرزا	۱۱۶	سردار ساعد، محمدعلی خان
۱۲۹	علی خان یاور	۳۰	سردار ظفر، حاجی خسروخان بختیاری K.B.E.
۶۷	عمیدالسلطان، حسن خان	۶۳	سردار کبیر
۶	عین الدوله، سلطان عبدالمجید میرزا	۲۷ و ۱۲۶	سردار کل
۱۰۷	عین السلطنه، قهرمان میرزا؛ لقب سابق: رفعت السلطان	۲۸	سردار محتشم، غلامحسین خان؛ لقب سابق: شهاب السلطنه
۸۴	غلامحسین خان	۷۶	سردار محیی، عبدالحسین خان؛ لقب سابق: معزالسلطان
۹۴	غلامحسین خان اصانلو	۱۱۵	سردار مفخم، اکبر میرزا؛ لقب سابق: بشارت السلطنه
۱۰	فرمانفرما، عبدالحسین میرزا G.C.M.G.	۲۹ و ۷۷	سردار معتمد؛ لقب سابق: محتشم الملک
۲۱	قوام الدوله، شکرالله خان؛ لقب سابق معتمد خاقان	۷۶	سردار مقتدر، نصرالله خان؛ لقب سابق: امیر مقتدر و ضرغام السلطنه
۲۲	قوام السلطنه، احمد خان	۴۱	سیدحسن مدرس
۱۳	محتشم السلطنه، میرزا حسن خان C.M.G.	۲۳	سیدضیاءالدین [طباطبایی]
۲	مخبر السلطنه، مهدی قلی خان	۱۲۷	سیف السلطنه
۱۲۴	مدحت السلطنه	۱۰۰	سیف لشکر
۴	مستشارالدوله، میرزا صادق خان	۱۳۵	سیف لشکر، عباس قلی خان
۳	مستوفی الممالک، حسن خان	۳۲	سلیمان میرزا
۴۸	مسعودالملک، علی قلی خان سرتیپ	۶۴	شجاع نظام، کریم خان
۱۶	مشاورالممالک، علی قلی خان	۸۱	شریعتمدار، ابوالحسن
۱۷	مشیرالدوله، حسن خان G.C.M.G.	۱۲۲	شیخ الاسلام
۹۸	مشیرالممالک، حاجی وزیر	۲۵	صارم الدوله، اکبر میرزا

این ترجمه را به مادر عزیزم اهداء
می‌کنم که فرزند خود را برای حفظ
شرف و عزت میهن تقدیم کرد.

۱۱۳	مصطفی خان سرتیپ
۴۹	معاذ الممالک، ابوالقاسم نوری
۱۴	معین‌الوزاره، میرزا حسین خان C.M.G.
۹۷	معین همایون
۱۵	ممتازالدوله
۱۳۳	منصور لشکر، بیوک خان
۱۸	مؤتمن‌الملک، میرزا حسین خان
۴۰	میرزا سید محمد طباطبایی
۷۴	میرزا کریم خان
۷۵	میرزا کوچک خان جنگلی
۱۳۴	میرزا محمد خان یاور
۹۹	نایب صدر
۶۴	بنی خان
۲۰	نصرت‌الدوله، فیروز میرزا C.M.G.
۱۲۵ و ۵۰ و ۱۹	نظام‌الدوله؛ لقب سابق: نظام‌السلطان
۱	نظام‌السلطنه، رضا قلی خان؛ عناوین سابق: مجیرالسلطنه و سالار نظام
۱۲۳	وثوق‌الاسلام
۳۴	وثوق‌الدوله، میرزا حسن خان G.C.B.
۴۵	هژبرالدوله، میرزا قاسم خان

مقدمه مترجم

در گرما گرم جنگ جهانی اول، سقوط تزارسم در روسیه (۱۹۱۷/ ۱۳۳۵ ه. ق.) و متعاقب آن، تشکیل دولت انقلابی بلشویک‌ها در آن کشور، تحولی بود که بسیاری از معادلات نظامی و سیاسی موجود را تغییر داد. دولت انقلابی جدیدالتأسیس، در قرارداد مقدماتی ترک مخاصمه که با آلمان و متحدانش منعقد کرد، متعهد شد به اشغال نظامی ایران که حاصل موافقتنامه ۱۹۰۷ روسیه - بریتانیا برای تقسیم ایران و جنگ جهانی بود، خاتمه دهد (۱۵ دسامبر ۱۹۱۷).^۱ در عهدنامه نهایی صلح نیز که در برست لیتوسک^۲ امضاء شد، روسیه شوروی و متحدین متعهد گردیدند که «دولت ایران و دولت افغانستان باید مستقل بوده و ضمیمه هیچ دولت دیگری نگردند و دول امضاءکنندگان صلح موظفند که استقلال سیاسی و اقتصادی و تمامیت مملکتی ایران و افغانستان را محترم شمارند» (۳ مارس ۱۹۱۸).^۳ گفتنی است که قبلاً در ۳ دسامبر ۱۹۱۷ شورای کمیسرهای خلق شوروی در اعلامیه‌ای خطاب به مسلمانان روسیه و کشورهای شرق، الغای موافقتنامه ۱۹۰۷ روسیه - بریتانیا برای تقسیم ایران و

۱. نک: تلگرامهای اسدخان بهادر از پتروگراد به وزارت خارجه ایران در دسامبر ۱۹۱۷ در ا.ع. سپهر، ایران در جنگ بزرگ، تهران، ۱۳۳۶، ۴۶۷-۴۶۲؛ قس:

M. Volodarsky, "Soviet-Iranian Relations, 1917-21," *Slavic and Soviet Series*, vol.3 (no.2), 1978, p.53; cf. *Soviet Documents on Foreign Policy*, ed. J. Degras, vol.1, London, 1951, p.28.

2. Brest Litovsk

۳. سپهر، صص ۴۹۵۶

بسر می‌برد.

در شرایط موجود، حفظ حضور تمامیت‌خواه بریتانیا در شمال ایران که خط مقدم عملیات آفندی و پدافندی علیه متحدین و سپس بلشویک‌ها محسوب می‌شد، مستلزم گردآوری اطلاعات دقیق و روزآمد بود؛ خصوصاً که شمال کشور، برخلاف نواحی جنوب و شرق ایران، در منطقه سنتی نفوذ روسیه قرار داشت. به همین سبب، تصمیم‌گیرندگان سیاسی و نظامی در لندن و سیملا فاقد شناخت کافی از منطقه بودند و نمایندگی سیاسی بریتانیا در تهران نیز نفوذ چندانی میان عناصر بومی منتفذ در شمال کشور نداشت.^۱ بنابراین، شناسایی همه‌جانبه منطقه، از ضروریات مشی جدید بریتانیا در ایران تلقی می‌شد، به ویژه که در همان زمان علاوه بر فعالیت عناصر ملّی و طرفداران متحدین، حرکتهای سیاسی - نظامی چون قیام شیخ محمد خیابانی (تبریز)، نهضت جنگل (گیلان)، شورش سالار فاتح و خواجه‌نדהا (محال ثلاثه) و اتحاد ملی طبرستان (مازندران) نیز در شمال ایران جریان داشت.

هم‌زمان با تلاش پی‌گیر سرپرسی کاکس^۲ وزیر مختار بریتانیا در تهران،

۱. شواهد موجود حاکی است که آخرین فرهنگ جغرافیایی محرمانه ستاد کل ارتش هندوستان در مورد ایران در دو مجلد و به سال ۱۹۱۴ چاپ شده بود. همین فرهنگ در ۱۹۱۸ با مشخصات زیر تجدیدچاپ گردید:

Government of India, Division of the General Staff, Army Headquarters, *Gazetteer of Persia*, Simla, 1918.

جدیدترین اطلاعات بریتانیایی‌ها در باب مازندران به مشاهدات کنسول ه. ل. رابینو (H.L. Rabino) در سالهای ۱۹۰۸ و ۱۹۰۹ بازمی‌گشت که بخشی از آن در ۱۹۱۳ به چاپ رسیده بود. به دلیل پژوهشهای میدانی رابینو، بریتانیایی‌ها در مورد گیلان اطلاعات بیشتری داشتند، نک:

J.L.B. Noel, "A Reconnaissance in the Caspian Provinces of Persia," *The Geographical Journal*, 57 (1921), p.401.

2. Sir P. Cox.

نیز حق ایرانیان را برای تعیین سرنوشت خود اعلام کرده بود.^۱ بدین ترتیب دولت انقلابی بلشویک‌ها، در مصالحه با آلمان، نه تنها روسیه شوروی را از صف دول درگیر در جنگ خارج کرد، بلکه به بیش از یک قرن مداخلات روزافزون و نیز یک دهه حضور نظامی روسیه در شمال ایران موقتاً پایان بخشید.

برای بریتانیا که می‌بایست خود عهده‌دار مسئولیتهای جنگی محوله به متفق سابقش - روسیه تزاری - می‌شد، در برخی جبهه‌ها، زمان دست‌یابی به نتایج تحولات اخیر، از مدت درگیری نظامی با قوای متحدین طولانی‌تر بود؛ زیرا شرایط جدید علاوه بر آنکه اقدامات عاجل در قبال تغییرات در روسیه و امواج انقلاب بلشویکی و نیز تحولات در قفقاز، آسیای مرکزی و ایران، را ضروری می‌کرد، مستلزم تجدید نظر در نقشه‌ها و توافقاتی بود که دول بزرگ برای تقسیم جهان در دوران پس از جنگ به عمل آورده بودند. در نتیجه همین تغییر شرایط بود که لندن نه تنها برای نخستین بار اقدام به اعزام نیروهای نظامی به مناطق شمال ایران، قفقاز و آسیای مرکزی کرد، بلکه به انعقاد موافقتنامه اوت ۱۹۱۹ / ذیقعد ۱۳۳۷ ه. ق. با دولت ایران، به ریاست وثوق‌الدوله، مبادرت ورزید. این موافقتنامه که مالیه و نیروی نظامی ایران را، ظاهراً به منظور اصلاحات، تحت نظارت مستشاران و افسران بریتانیایی قرار می‌داد، با انتقاد سخت و مخالفت داخلی و خارجی مواجه شد. به هر حال اجرای موافقتنامه مذکور، بنابر قانون اساسی، مشروط به تصویب مجلس بود و مجلس نیز از زمان مهاجرت ملیون (۱۳۳۴ ه. ق. / ۱۹۱۵ م) در دوران فترت

1. *Soviet Documents on Foreign Policy*, vol.1, p.16; cf.

م. س. ایوانف، تاریخ نوین ایران، ترجمه ه. تیزابی و ج. قائم‌پناه، بی‌جا، ۱۳۵۶، ص ۳۰؛ و نیز: سپهر، صص ۴۶۲ و ۴۵۶.

برای اجرای موافقتنامه ۱۹۱۹، ستاد کل قوای بریتانیا در بین‌النهرین نیز در اکتبر همان سال / محرم ۱۳۳۸ ه. ق. دستوری مبنی بر شناسایی و گردآوری اطلاعات درباره تهران و ولایات شمال غرب ایران صادر کرد. این مهم در ژانویه ۱۹۲۰ / جمادی‌الاول ۱۳۳۸ ه. ق. به کاپیتان ل. س. فورتسکیو^۱ محول شد. او نیز بدین منظور با سفر به مازندران، تنکابن، گیلان، شرق آذربایجان، زنجان و قزوین از نزدیک به شناسایی و بررسی مسائل نواحی مختلف منطقه پرداخت. وی پیش از ارائه گزارش نهایی خود، اطلاعات ضروری را به مقامات بریتانیایی منتقل می‌کرد.^۲

در ماههایی که کاپیتان فورتسکیو به گردآوری اطلاعات و تدوین گزارش خود اشتغال داشت، شرایط حاکم بر ایران به ویژه بر شمال کشور و مناسبات ایران - شوروی به سرعت تغییر می‌کرد. در پی نقض تمامیت ارضی ایران به وسیله بلشویک‌ها و تهاجم ارتش سرخ به انزلی و آستارا (مه ۱۹۲۰ / شعبان ۱۳۳۸ ه. ق.) و سقوط کابینه وثوق‌الدوله - عاقد موافقتنامه ۱۹۱۹ - رئیس‌الوزراء جدید، مشیرالدوله، برای اعاده حاکمیت دولت مرکزی، تنها نیروی نظامی منظم در شمال ایران - بریگاد قزاق - را که تحت فرماندهی کلنل استاروسلسکی^۳ و دیگر افسران روس تزاری قرار داشت، مأمور سرکوبی جنگلی‌ها کرد که در آن زمان در گیلان در کنار بلشویک‌ها می‌جنگیدند. علاوه بر این، مشیرالدوله از سویی اجرای موافقتنامه ۱۹۱۹ را متوقف کرد (۲۸

1. Captain L.S.Fortescue.

۲. به عنوان مثال، تراجم رجال مازندران که فورتسکیو از نور برای وزیر مختار بریتانیا فرستاد، نک: Fortescue to H.B.'s Minister, 16 April 1920, FO 248/1294.

و نیز گزارش منابع اقتصادی مازندران که کاکس به لندن ارسال کرد، نک: Cox to Curzon, 26 May 1920, FO 371/4923.

3. Col. Staroselsky

شوال ۱۳۳۸ ه. ق.) و از دگر سوی مشاورالممالک انصاری - سفیر ایران در استانبول و رئیس هیأت ایرانی در کنفرانس صلح پاریس - را برای گفت و گو پیرامون انعقاد پیمان دوستی به مسکو فرستاد (ذیقعه ۱۳۳۸ ه. ق.). به هر حال، مشیرالدوله در برابر فشارهای ه. نورمن^۱ وزیر مختار بریتانیا، و ژنرال ا. آیرونساید^۲ فرمانده جدید قوای بریتانیا در شمال ایران موسوم به نورپرفورث^۳، برای اخراج استاروسلسکی و دیگر افسران روس از بریگاد قزاق و اجرای موافقتنامه ۱۹۱۹ تاب نیاورد و مستعفی شد (صفر ۱۳۳۹ ه. ق. / اکتبر ۱۹۲۰). جانشین او، فتح‌الله اکبر سپهدار اعظم نیز گرچه با انفصال افسران روسی از بریگاد قزاق در اجرای منویات بریتانیا تردیدی نشان نداد^۴، کابینه‌اش سرنوشتی بهتر از اسلاف خود پیدا نکرد. وی در ۱۲ جمادی‌الثانی ۱۳۳۹ ه. ق. / ۳ حوت ۱۲۹۹ ش. / ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ م. به کودتای رضاخان (رضاشاه بعدی) و قزاقهایی که در نتیجه اقدامات و فشارهای بریتانیا از فرماندهی و نظارت افسران روسی رها شده بودند، دچار آمد و از ریاست وزرا ساقط شد - تا کودتاچیان برای خاتمه‌دادن به هرج و مرج حاکم بر کشور و مقابله با تهدید بلشویک‌ها، دولتی مقتدر پدید آورند.

و اما کاپیتان فورتسکیو - در طی این مدت او نیز مأموریت خود را به پایان رساند. حاصل کار او، البته تا آنجا که اسناد آزادشده بریتانیایی دلالت می‌کنند، گزارشی جامع تحت عنوان «گزارش نظامی در باب تهران و تعدادی از ولایات

1. Herman Norman

2. General Edmund Ironside

3. Norperforce

۴. برای بحثی مستند در باب علل و نحوه انفصال افسران روس از بریگاد قزاق نک:

B. Pearce, *The Staroselsky Problem 1918-20: An Episode in British - Russian Relations in Persia*, London, 1994.

و شد آنچه شد. ناگفته نماند که در تألیفات بریتانیایی‌ها دلایل کافی برای ارتباط ژنرال آیرونساید و کلنل اسمایس با رضاخان و کودتای سوم حوت به چشم می‌خورد^۱ و این خود می‌تواند شاهی بر صحت اظهارات بهار در مورد نقش فورتسکیو در کودتا محسوب شود.

و اما «گزارش نظامی در باب تهران و تعدادی از ولایات شمال غرب ایران»: فورتسکیو گزارش مشروح خود را که تایپ و با استفاده از کاربن در چهار نسخه تکثیر شده بود، در ۲۴ فوریه ۱۹۲۱ - یعنی سه روز پس از کودتای رضاخان - به سرفرماندهی نورپرفورث، نماینده عالی بریتانیا در عراق، وزیر مختار بریتانیا در تهران و ژنرال بتمن چامپین (فرمانده سابق نورپرفورث) تسلیم کرد.

گرچه فورتسکیو در «تذکاریه» آغاز گزارش و متن آن به همراه یا همراهان سفرهای اطلاعاتی خود اشاره‌ای نمی‌کند، اما می‌دانیم که میجر جی. ب. ل. نوئل او را در سفرش به مازندران و گیلان همراهی کرد.^۲ نوئل بخشی از مشاهدات خود در سفر مذکور را در ۱۹۲۱ به چاپ رساند. کاپیتان فورتسکیو خود نیز به سال ۱۹۲۴ در انجمن آسیای مرکزی^۳ در مورد ولایات جنوب

شمال غرب ایران» بود که به آن خواهیم پرداخت. ولی بنابر یک مأخذ ایرانی، گزارش مذکور نباید تمام دستاورد مأموریت کاپیتان فورتسکیو پنداشته شود. به گفته مرحوم ملک الشعرای بهار: «در کابینه مرحوم سپهدار اعظم نزدیک ایام کودتا شخصی از مردم انگلستان موسوم به «دکتر فورتسکیو [= فورتسکیو] که در نظام بریتانیا دارای پایه سرهنگی نیز بود وارد تهران شده بود.»^۱ همو پس از ذکر اختلاف نظر «رجال سیاسی و نظامی انگلستان که در سفارت [بریتانیا در تهران] بودند» در مورد به راه انداختن کودتا، می‌افزاید که ژنرال آیرونساید، کلنل هنری اسمایس^۲ - افسر رابط بین هیأت نظامی بریتانیا و بریگاد قزاق - و هاوارد^۳ - کنسول بریتانیا - «طرفداران جدی» کودتا به وسیله قزاقها بودند. «دکتر فورتسکیو سابق‌الذکر نیز با این نظر یعنی اینکه این کار توسط قزاقخانه صورت پذیرد موافق بوده است... شبی در تهران مجلس ضیافتی از آقای دکتر و جمعی صاحب‌منصب و افراد ایرانی تشکیل گردید و کلنل اسمایس نیز حاضر بود، در آن مجلس رضاخان سرتیپ هم حضور داشت. صحبت از فساد مرکز و خرابی اوضاع مکرر شد و مخاطرات روس‌ها و جنگلی‌ها را طرح کرده بودند و در صدد چاره‌جویی برآمده، پس از مذاکرات طولانی دکتر فورتسکیو پیشنهاد می‌کند که باید کودتایی به دست قوای قزاق صورت بندد و حکومتی قوی تشکیل گردد و به هرج و مرج خاتمه داده شود. و در این باب از سرتیپ رضاخان که حاضر مجلس بوده است عقیده می‌خواهند، مشارالیه می‌گوید: من اهل سیاست نیستم، شماها هر تصمیمی بگیرید من حاضرم آنرا اجرا کنم»^۴

1. D. Wright, *The English Amongst the Persians*, London, 1977, pp. 179-184; W. G. Grey, "Recent Persian History," *Journal of Central Asian History*, 13 (1926), p. 35.

برای نظر مخالف، نک:

H. Sabahi, *British Policy in Persia, 1918-1925*, London, 1990, p. 228, note 92; cf. Pearce, *The Staroselsky Problem*, p. 78.

2. Fortescue to H. B.'s Minister, 16 April 1920, FO 248/1294.

3. The Central Asian Society

۱. چنانکه می‌بینیم منبع «مؤق» بهار، فورتسکیو را «دکتر» و درجه او را «سرهنگ» معرفی می‌کند.

2. Col. H. Smyth

3. Havard

۴. محمدتقی بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج ۱، ۲، تهران، ۱۳۵۷، صص ۱۱۰-۱۰۹.

دریای خزر سخنرانی کرد.^۱ با این وجود، «گزارش نظامی» او به علت اهمیتش به مدت نیم قرن محرمانه باقی ماند تا اینکه در ۱۹۷۱ در اختیار پژوهشگران قرار گرفت. مندرجات این گزارش مفصل و جامع از این قرار است:

فهرست مطالب

تذکره

فصل اول - تاریخ مختصر [منطقه] (۱۹۲۰-۱۸۰۰).

فصل دوم - توصیف جغرافیایی.

فصل سوم - آب و هوا.

فصل چهارم - نژادشناسی.^۲

فصل پنجم - سازمان اداری.

فصل ششم - نیروهای مسلح.

فصل هفتم - منابع اقتصادی.

فصل هشتم - قبایل.

فصل نهم - رجال.

فصل دهم - ارتباطات.

ضمایم:

واژگان

مقیاسات (وزن، طول و مسکوکات).

فهرست منابع.

در ارزیابی این گزارش مفصل به عنوان سندی از یک نقطه عطف در تاریخ معاصر ایران، می توان گفت که از جهات شیوه تحقیق و منابع، گزارشی شایان توجه است. کاپیتان فورسکیو برای تدوین گزارش خود که اهداف کاربردی در زمینه های نظامی، سیاسی و اقتصادی را تعقیب می کرد، آمیزه ای از شیوه های پژوهشی کتابخانه ای، آرشیوی و میدانی را به کار گرفته است. منابع کتابخانه ای وی منحصر به آثار نویسندگان بریتانیایی بوده است که فهرست آنها را در بخش ضمایم گزارش می توان یافت. اطلاعات مأخوذ از این منابع غالباً به ادوار پیش از جنگ جهانی اول مربوط هستند و اهمیت کمتری دارند؛ زیرا منابع مذکور هر چند اصلی اند، اما موجود و در دسترس اند. علاوه بر اینکه اکتفای غیرنقّادانه فورسکیو به منابع یکسویه بریتانیایی خود جای نقد دارد، ولی آنچه این گزارش را اهمیت می بخشد، اطلاعات حاصل از تحقیقات میدانی فورسکیو در منطقه و استفاده او از اسناد و مدارک موجود در بایگانی نمایندگی سیاسی بریتانیا در تهران است. آگاهیهای مأخوذ از افسران نورپرفورث که در نواحی مختلف منطقه مستقر بودند و به مقتضای وظیفه، می بایست اطلاعات محلی می داشتند، بر اهمیت گزارش افزوده است.

شایسته ذکر اینکه در میان افسران مذکور، میجر ادموندز (افسر سیاسی نورپرفورث در قزوین) خود در پاییز ۱۹۲۰ / ۱۳۳۹ ه. ق. به بخشهای خاوری گیلان سفر کرده بود. وی مشاهداتش را در آن دیار در سفرنامه ای موزج به چاپ رساند.^۱

1. C. J. Edmonds, "An Autumn Tour in Daylam," *Journal of the Central Asian Society*, 11 (1924), pp. 340-357.

میجر ادموندز در این سفرنامه از یکی از همراهان خود به اختصار با حرف "N" یاد می کند (p. 341).
بعید نیست که منظور میجر نول سابق الذکر باشد.

1. Rabino, H. L., *Māzandarān and Astarābād*, London, 1928, p. XVIII.

2. Ethnology.

دفتر حاضر ترجمه تذکاریه و فصل نهم گزارش نظامی کاپیتان فورتسکیو است که در آن تراجم رجال تهران، مازندران، محال ثلاث (کجور، کلارستاق و تنکابن)، گیلان، خلخال، خمسه، قزوین، خرقان و ساوه به تفکیک منطقه جغرافیایی گرد آمده است. مرجع ترجمه نسخه‌ای از گزارش مذکور است که به وزیر مختار بریتانیا در تهران تسلیم شد. این نسخه به شماره FO 248/1300 در آرشیو دیپلماتیک بریتانیا در اداره اسناد دولتی (PRO)^۱ در لندن نگهداری می‌شود. نسخه مذکور، به هر دلیل، فاقد تراجم تعدادی از رجال است که نامشان در فهرسی که کاپیتان فورتسکیو خود بر اساس منطقه جغرافیایی و الفبا برای فصل نهم تهیه کرده، به چشم می‌خورد. در ترجمه حاضر، با استفاده از همین فهرس، اسامی این افراد در جای مربوطه، ذکر و با علامت * مشخص شده‌اند. علاوه بر این، در کنار تاریخ میلادی، معادل هجری قمری نیز آمده است تا خوانندگان را بیشتر مفید باشد.

گفتنی است که در میان صاحبان تراجم، گروهی - به ویژه آنان که در تهران ساکن بودند - شخصیتها و فعالین سیاسی صاحب نام هستند، ولی در مورد بسیاری از رجال ولایات، هر چند نقش اصلی در رویدادهای محلی داشته‌اند، در منابع و تواریخی که در پایتخت تألیف شده‌اند، اطلاعات کمی درباره آنها به چشم می‌خورد. همین امر، فصل نهم «گزارش نظامی» فورتسکیو را به عنوان پرتوی بر برخی رخدادهای روابط ناگفته دوران مشروطیت، جنگ جهانی اول و عصر ظهور رضاخان شایان توجه می‌کند. به ویژه اینکه به تصریح گزارشگر، هاوارد - دیپلمات بریتانیایی که مرحوم بهار از او به عنوان یکی از طرفداران راهاندازی کودتا به وسیله قزاقها یاد می‌کند - مطالب بخش اخیر گزارش را

«حک و اصلاح» کرده است. بدین ترتیب فصل نهم می‌تواند بیانگر دیدگاه و داوری طیفی از مأموران نظامی و سیاسی بریتانیا در مورد رجال ایران باشد که توصیه کنندگان و حامیان کودتای سوم حوت بودند. هدف از ترجمه حاضر نیز معرفی همین دیدگاه است.

پوشیده نیست که اظهارات کاپیتان فورتسکیو در مورد رجال وقت، داوری یک مأمور بریتانیایی است که امور و افراد را از منظر منافع دولت استعمارگر متبوع خود می‌نگرد. از این رو، نه عجب که سخنانش در مورد افرادی خوشنام، آزادیخواه و دشمن‌ستیز چون آیت‌الله سیدحسن مدرس یا میرزا کوچک‌خان، مورد تأیید اسناد و منابع معتبر نباشد. گرچه تاکنون خاطرات، یادداشتها و اسناد تعدادی از افراد مذکور در این گزارش به چاپ رسیده است، اما برای روشنگری نقاط ضعف و قوت اظهارات کاپیتان فورتسکیو، بسیار شایسته است اسناد دیگری که بیانگر حقایق امور و شخصیت واقعی رجال مذکور در گزارش باشد، انتشار یابد. مترجم و ناشر با استقبال از چنین مستنداتی، از دارندگان آنها تقاضا دارند که با ارائه اسناد خود موجبات انتشارشان را در چاپهای آتی دفتر حاضر فراهم آورند.

محمدعلی کاظم‌بیکی

1. Public Records Office.

نامه

تهران

۲۴ فوریه ۱۹۲۱

به فرماندهی قوای بریتانیا در شمال ایران

تذکاریه

عطف به [نامه] شماره ۳۰۶۶ (a) I مورخه ۱۹ اکتبر ۱۹۱۹ سرفرماندهی کل نیروی اعزامی بین‌النهرین.

به پیوست، گزارش نظامی را که در پایان ژانویه ۱۹۲۰ [جمادی‌الاول ۱۳۳۸ ه. ق.] مأمور تدوین [آن] شده بودم، ارسال می‌دارم. این کار طولانی‌تر و مفصل‌تر از آنچه انتظار می‌رفت درآمد. جز در مورد گمرکات، آمار یا هرگونه اطلاعات دقیق تقریباً غیرقابل حصول است و ناچار از گردآوری مطالب و مؤید آنها از منابع گوناگون بوده‌ام.

وزیر مختار علیاحضرت ملکه بریتانیا [در تهران] اجازه داد تمام اسناد دولتی بایگانی^۱ را مطالعه کنم و اعضای نمایندگی بریتانیا کمک بسیار به من کرده‌اند. آقای مک‌لین^۲ تاریخ مختصر سالهای ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۰ را نوشت و اطلاعات را برای [بخش] «منابع اقتصادی» فراهم آورد. آقای هاوارد^۳

1. Chancery records

2. Maclean

3. Havard

ساحلی و بخشی دیگر را دور از ساحل و از طریق کوهستان تا سفیدرود در گیلان پیمودم. در آنجا از ارتفاعات به منجیل گذر کردم؛ از منجیل، مسیرم امتداد قزل اوزن را دنبال کرد و از میانه تا حد گروس گذشت. در آنجا به شرق، به زنجان راه کج کردم. جدا از گشتهای کوتاه در حومه قزوین، در آگوست و اکتبر ۱۹۱۹ / ذیقعدة ۱۳۳۷ و محرم - صفر ۱۳۳۸ ه.ق. و سپتامبر ۱۹۲۰ / ذیحجه ۱۳۳۸ - محرم ۱۳۳۹ ه.ق. نیز رشته کوههای البرز را در فاصله بین قزوین و دریای خزر، و تهران و دریای خزر پیمودم.

نظر به عدم اجرای قرارداد ۱۹۱۹ ایران - انگلیس و کاهش منافع بریتانیا در شمال ایران، تدوین این گزارش می تواند تا حدی اتلاف [وقت] محسوب شود، مگر اینکه در صورت تصویب سرفرماندهی کل، رونوشتی از آن را برای تصحیح نمونه های چاپی و تهیه فهرست به هندوستان ببرم - و این خواهش من است.

امضاء: کاپیتان ل. س. فورتسکیو^۱

رونوشت:

عالیجناب نماینده عالی [بریتانیا]، بین النهرین.

وزیر مختار علیاحضرت ملکه بریتانیا، تهران.

ژنرال ه. ب. چامپین^۲ [فرمانده نیروی بریتانیا در شمال ایران]^۳.

1. L. S. Fortescue
2. H. B. Champaign
3. Norperforce

[قسمت] «رجال تهران» را حک و اصلاح کرد.

برای آگاهی ها، همچنین مدیون میجر ادموندز^۱، افسر سیاسی نیروی بریتانیا در قزوین؛ لیوتننت کلنل استیونسن^۲، افسر تدارکات و ترابری؛ لیوتننت کلنل هیویت^۳، رسته بهداری ارتش سلطنتی^۴؛ کاپیتان چاپمن^۵، معاون افسر سیاسی [نیروی بریتانیا در زنجان]؛ و کاپیتان رابینسون^۶ از نیروی هوایی سلطنتی هستم.

به هر روی، بخش کمی از منطقه [مورد بحث] از طریق راههای درشکه رو قابل دسترسی است. بخش اعظم منطقه را افسران و مأموران بریتانیایی بازدید نکرده اند، و بسیاری از اطلاعات تنها از طریق مشاهده قابل حصول است و تحقیق مستلزم سفر شخصی است. راههای مالرو مشکل و مخاطره آمیز هستند و مسافرت را کند و دشوار می کنند. سفری سه ماه و نیمه، از ۱۱ مارس تا ۳۰ ژوئن [۱۹۲۰ / ۱۹ جمادی الآخر تا ۱۲ شوال ۱۳۳۸ ه.ق.] تقریباً ۱۰۰۰ مایلی (جدای از مسافرت با اتومبیل) مرا تنها قادر به دیدن بخشی از این منطقه کرد.

مسیرم از تهران از طریق جاده فیروزکوه به ساری و اشرف در شرق مازندران، در نزدیکی سرحد استرآباد، و از آنجا به سواحل دریای خزر بود که آن را در جهت غرب تا مشهد دنبال کردم. از آنجا به بارفروش و آمل - در ناحیه دور از دریا - روی نهادم و آنگاه قسمتی [از راه] را در امتداد نوار

1. Major Edmonds
2. Lieut. Colonel Stevenson
3. Lieut. Colonel Hewitt
4. R. A. M. C
5. Captain Chapman
6. Captain Robinson

فهرست رجال به تفکیک ولایات

تهران

شامل وزرای هیئت دولت، حکام ولایات، رهبران سیاسی عوامفرب و غیره

شماره	نام
۱	نظام السلطنه
۲	مخبر السلطنه
۳	مستوفی الممالک
۴	مستشارالدوله
۵	صمصام السلطنه
۶	عین الدوله
۷	امین الملک، نک: ش ۶۹
۸	امیر نظام
۹	ارفع الدوله
۱۰	فرمانفرما
۱۱	حاجی معین التجار بوشهری
۱۲	حشمت الدوله
۱۳	محتشم السلطنه

شماره ۱-۵ رهبران مخالف
متفقین [در سالهای
۱۹۱۸-۱۹۱۴ / ۱۳۳۷-۱۳۳۲ ه. ق]

شماره	نام	مجتهدها	نام
۱۴	معین‌الوزاره	شماره	آقا سید محمد بهیانی
۱۵	ممتازالدوله	۳۶	حاجی آقا جمال
۱۶	مشاورالممالک	۳۷	امام جمعه خوی
۱۷	مشیرالدوله	۳۸	امام جمعه تهران
۱۸	مؤتمن‌الملک	۳۹	میرزا سید محمد طباطبایی
۱۹	نظام‌الدوله، نک: ش ۵۰	۴۰	سید حسن مدرس
۲۰	نصرت‌الدوله	۴۱	
۲۱	قوام‌الدوله		
۲۲	قوام‌السلطنه	مازندران	
۲۳	سید ضیاء‌الدین	شماره	نام
۲۴	سالار لشکر	۴۲	امیر مؤید
۲۵	صارم‌الدوله	۴۳	امیر مکرم
۲۶	سردار اسعد بختیاری	۴۴	سردار جلیل
۲۷	سردار کل، نک: ش ۱۲۶	۴۵	هژیرالدوله
۲۸	سردار محتشم بختیاری	۴۶	اسماعیل خان [اسفندی]
۲۹	سردار معتمد، نک: ش ۷۷	۴۷	اعتماد نظام
۳۰	سردار ظفر بختیاری	۴۸	مسعودالملک
۳۱	سپهدار اعظم	۴۹	معاذالممالک نوری
۳۱الف	سپهسالار اعظم	۵۰	نظام‌الدوله
۳۲	سلیمان میرزا	۵۱	نظام‌الممالک نوری
۳۳	تقی‌زاده	۵۲	سالار افخم
۳۴	وثوق‌الدوله	۵۳	سالار حشمت
۳۵	ظفرالسلطنه		

شماره	نام
۵۴	سردار رفیع

مجال ثلاث (تنکابن، کلارستاق و کجور)

شماره	نام
۵۵	اکرم‌الملک
۵۶	امیر اسعد
۵۷	اسعد السلطنه
۵۸	انتظام السلطان
۵۹	ساعد الدوله
۶۰	ساعد الممالک
۶۱	سالار فاتح
۶۲	سردار اقتدار
۶۳	سردار کبیر
۶۴	شجاع نظام
	ربیع خان
	نبی خان
	تقی خان
۶۵	سپهسالار، نک: ۳۱ الف

گیلان

شماره	نام
۶۶	احمد علی خان

شماره	نام
۶۷	عمید السلطان
۶۸	امین الدوله
۶۹	امین الملک
۷۰	حاجی احمد
۷۱	حاجی میرزا یحیی خان
۷۲	احسان الله خان
۷۳	خالو قربان
۷۴	میرزا کریم خان
۷۵	میرزا کوچک خان
۷۶	سردار محیی
۷۷	سردار معتمد
۷۸	سردار مقتدر
۷۸ الف	سپهسالار اعظم، نک: ش ۳۱ الف

مجتهدها

شماره	نام
۷۹	آقا شریف
۸۰	بحر العلوم
۸۱	شریعتمدار

نام	شماره
معین همایون	۹۷
مشیرالممالک	۹۸
نایب صدر	۹۹
سیف لشکر	۱۰۰

نام	شماره
حاجی میرزا عباس	۱۰۱
حاجی میرزا مهدی	۱۰۲
حاجی سید محمد	۱۰۳

نام	شماره
امیر نصرت (ظفر نظام)	۱۰۴
عباس سلطان	۱۰۵
عدل الممالک	۱۰۶
عین السلطنه	۱۰۷
امیر امجد (غیاث نظام)	۱۰۸
امیر اسعد، نک: ش ۵۶	۱۰۹
امیر محترم (یمین خاقان)	۱۱۰
آصف الدوله	۱۱۱
میرزا ابراهیم خان	۱۱۲

نام	شماره
امیر عشایر	۸۲
امیر تومان	۸۳
غلامحسین خان	۸۴
حسین قلی خان	۸۵
حاجی فرج صراف	
حاجی ابراهیم آقا	
حاجی محمد آقا	
رشید الممالک	۸۶
سالار مجید	۸۷
ظفر السلطنه، نک: ش ۳۵	۸۸

نام	شماره
امیر اشرف	۸۹
سردار اسعدالدوله	۹۰
بهادر السلطان	۹۱
امیر اشجع	۹۲
امجد نظام	۹۳
غلامحسین خان	۹۴
حیدرخان	۹۵
حاجی سید علی اصغر	۹۶

شماره	نام
۱۱۳	مصطفی خان سرتیپ
۱۱۴	سالار منصور
۱۱۵	سردار مفخم
۱۱۶	سردار ساعد
۱۱۷	سپهسالار، نک: ش ۳۱ الف
مجتهدها	نام
۱۱۸	حاجی ملاعلی اکبر سیاه دهنی
۱۱۹	حاجی سیدحسین
۱۲۰	حاجی سیدجمال الدین
۱۲۱	حاجی شیخ عیسی
۱۲۲	شیخ الاسلام [اسماعیل الحسینی]
۱۲۳	وثوق الاسلام
حکام معزول	نام
۱۲۴	مدحت السلطنه
۱۲۵	نظام الدوله (نظام السلطان)، نک: ش ۵۰

خرقان	شماره	نام
	۱۲۶	سردار کل
	۱۲۷	سیف السلطنه
	*	خوانین بکشلو، قتالو و ساریجلو
ساوه	شماره	نام
	۱۲۸	امیر ناصر
	۱۲۹	علی خان یاور
	۱۳۰	اشجع السلطنه
	۱۳۱	حاجی خلیل الله
	۱۳۲	حشمت نظام
	۱۳۳	منصور لشکر
	۱۳۴	میرزا محمدخان
	۱۳۵	سیف لشکر
	۱۳۶	ضرغام لشکر

□ رجال تهران

رهبران ضد متفقین در سالهای ۱۹۱۸-۱۹۱۴ / ۱۳۳۷-۱۳۳۲ ه.ق.

نظام السلطنه

مخبر السلطنه

مستوفی الممالک

مستشارالدوله

صمصام السلطنه

این پنج نفر رهبران فعال طرفدار آلمان^۱ و طرفدار ترکیه^۲ بودند و از سوی نمایندگی سیاسی بریتانیا در تهران به عنوان «طرفداران دشمن» طبقه‌بندی شده بودند.

زمینه‌های ادعای بریتانیا علیه آنها عبارت بودند از:

تبلیغات علیه بریتانیا در میان قبایل و ولایات؛ تشکیل دسته‌های لر برای کمک به ترک‌ها؛ حمایت از تشکلهای مخالف متفقین در بخشهای مختلف ایران، به عنوان مثال جنگلی‌ها؛ تحریک ژاندارمری [ایران] علیه بریتانیای کبیر؛ غارت شعب بانک شاهنشاهی؛ حمله به مأمورین کنسولی بریتانیا و غیره؛ فشار به [احمد] شاه برای تخلیه تهران به همراه گروههای ترک - آلمانی در نوامبر ۱۹۱۵ / محرم ۱۳۳۲ ه.ق.؛ ایجاد موانع در راه تهیه مایحتاج و غلات

1. Germanophile

2. Turkophile

۱۹۱۴ عین الدوله (ش ۶)، وزیر داخله در کابینه علاء السلطنه، به او اجازه مراجعت به ایران داد و در ژوئن [همان سال / رجب ۱۳۳۲ ه. ق.] حاکم لرستان، بروجرد و عربستان [= خوزستان] شد.

با بروز جنگ [جهانی اول] عوامل آلمان بر نظام السلطنه و بر مستوفی الممالک (ش ۳) که در آن زمان نخست‌وزیر بود، تسلط یافتند. دیگر سران «دموکرات» با او ارتباط دائم داشتند. تلگرام متحدالمآل مستوفی الممالک به تمام حکام در نوامبر ۱۹۱۵ / محرم ۱۳۳۴ ه. ق. مبنی بر اینکه [احمد] شاه تهران را ترک می‌کند - و ایران در آستانه اعلان جنگ به روسیه و انگلستان بود - منجر به تصمیم نظام السلطنه برای مشارکت آشکار در سرنوشت آلمانی‌ها و ترک‌ها گردید. به خود لقب «امیر جنگ» را بست و عهده‌دار گردآوری مردان جنگی در لرستان شد - کاری که پیشاپیش برای آن مقدار هنگفتی پول دریافت کرد و به جیب زد. چند صد لُر گرد آورد و در مسیر قزوین، شروع به پیشروی به همدان کرد. اما به سبب پیشروی ارتش باراتف^۱، جهت را به سوی کرمانشاه تغییر داد و به ترک‌ها و ژاندارمهای ایران که با مهاجرت دسته‌جمعی ۱۵ نوامبر / محرم ۱۳۳۴ ه. ق. تهران را ترک کرده بودند، ملحق شد و از طریق ساوه از برابر روس‌ها عقب‌نشینی کرد. نظام السلطنه در مقابل روس‌ها از کرمانشاه به سوی همدان پیشروی نمود و در نزدیکی اسدآباد شکست خورد و به عقب‌گriخت تا در کرمانشاه مجدداً به ترک‌ها ملحق شود. تا زمان متارکه جنگ [جهانی] در ایران، بغداد و دیگر نواحی در کنار ترک‌ها باقی ماند. او به ده سال تبعید از ایران محکوم گردید و هم‌اکنون (نوامبر ۱۹۲۰ / ربیع‌الاول ۱۳۳۹ ه. ق.) در سوئیس بسر می‌برد.

1. Baratoff

برای نیروها و افسران بریتانیایی؛ ارائه تسهیلات به ترک‌ها و آلمانی‌ها. [از میان آنها] نظام السلطنه از ایران تبعید شد و هنوز (نوامبر ۱۹۲۰ / ربیع‌الاول ۱۳۳۹ ه. ق.) در سوئیس بسر می‌برد. اما [اینک از سوی بریتانیا] سیاست صلحجویانه‌ای [در قبال آنها] اتخاذ شده است و این سرحلقه‌ها و اشخاص کم - اهمیت پیرو آنها، دیگر به علت رفتار ضد بریتانیایی‌شان در طول جنگ - رفتاری که اکثر ایرانیان به دلیل نفرتشان از روسیه با آن موافق بودند - از مشاغل دولتی در ایران منع نمی‌شوند.

۱. نظام السلطنه، رضاقلی خان

القاب سابق: مجیر السلطنه، سالار معظم

متولد حدود ۱۸۷۰ / ۱۲۸۷ ه. ق.

در ۴-۱۹۰۲ / ۲۲-۱۳۲۰ ه. ق. حاکم بوشهر و بنادر خلیج فارس بود و در ۱۹۰۳ در بندرعباس از نایب السلطنه هندوستان، لرد کرزن^۱، پذیرایی کرد. در ۸-۱۹۰۵ / ۲۶-۱۳۲۳ ه. ق. حاکم عربستان [= خوزستان] بود و در ۱۳۲۷/۱۹۰۹ ه. ق. با مشروطه‌خواهان دشمنی داشت. در ۱۹۰۹ حاکم کرمانشاه و در ۱۳۳۰/۱۹۱۱ ه. ق. والی فارس بود. در فارس طرفداری‌اش از گروه صولت‌الدوله علیه قوام‌الملک فوراً موجب جنگ دسته‌ها، بی‌قانونی و ناامنی گردید که به اعزام سربازان هندی برای استقرار در شیراز منجر شد.

نظام السلطنه با بختیاری‌ها مناسبات خصمانه دارد و در پاییز ۱۳۲۹/۱۹۱۱ ه. ق. هنگامی که صمصام‌الدوله بختیاری نخست‌وزیر شد، به اروپا گریخت و تا ۱۳۳۲/۱۹۱۴ ه. ق. در تبعید باقی ماند. در آغاز سال

1. Lord Curzon

در سراسر جنگ او اساساً طرفدار ترک‌ها بود و با گروه طرفدار آلمان که از سوی سلیمان میرزا رهبری می‌شد، مدام ناسازگاری داشت. شخصی فعال، پرانرژی و شجاع است، اما علاقه مفراط به پول گناه پر و سوسه اوست. گفته می‌شود که برای کارهایش در سال ۱۹۱۵ / ۱۳۳۳ ه.ق. مبلغ ۸۰۰۰۰ لیره دریافت کرد.

۲. مخبر السلطنه، مهد یقلی خان

متولد حدود ۱۸۶۰ / ۱۲۷۷ ه.ق.

سالها در اروپا، به ویژه آلمان، بسر برده است و به زبانهای آلمانی، فرانسه و اندکی انگلیسی صحبت می‌کند.

در ۱۳۲۵ / ۱۹۰۷ ه.ق. به عنوان یک مشروطه‌خواه مطرح شد. به عنوان والی آذربایجان سابقه خوبی داشت، تا اینکه در ۱۹۰۸ به سبب حمایت از مشروطه‌خواهان از سوی [محمدعلی] شاه عزل شد. پس از خلع [محمدعلی] شاه، در دومین بار حکومتش در آذربایجان از ۱۹۰۹ تا ۱۹۱۱ / ۱۳۲۷-۲۹ ه.ق. آنگاه که به واسطه خصومت روس‌ها مجبور به استعفا گردید، به آلمان رفت. در ۱۹۱۲ / ۱۳۳۰ ه.ق. به ایران بازگشت. نمایندگی سیاسی بریتانیا به او به عنوان فردی مخالف روس و طرفدار بریتانیا، با نظر مساعد می‌نگریست و در ۱۹۱۳ حاکم فارس شد که در آنجا، پس از بروز جنگ [جهانی]، مانند یک طرفدار قطعی آلمان ظاهر گردید و به واسموس^۱ و دیگران کمک کرد، تا اینکه در ۱۹۱۵ / ۱۳۳۳ ه.ق. به تهران احضار و در کابینه مستوفی‌الممالک، وزیر عدلیه شد و سازمان‌دهنده دسیسه‌های ترکیه و آلمان و هجرت دسته‌جمعی

«مهاجرین» به قم گردید. پس از انقلاب روسیه، او رهبر دموکرات‌ها و در تهران قدرتمندترین مرد شد. در آغاز ۱۹۱۸ / ۱۳۳۶ ه.ق. در کابینه ضد بریتانیای مستوفی‌الممالک، مخبر السلطنه با سمت وزیر داخله فعالترین «طرفدار دشمن» بود و جنگلی‌ها را به مخالفت با دانستر فورث^۱ تشویق کرد. وی از تهران دسیسه‌هایی را هدایت می‌کرد که علت اصلی عدم کارآیی تفنگداران جنوب ایران [S.P.R] در فارس بود.

در این زمان او حمایت تمام جراید تهران را به دست آورد، جز روزنامه رعد که سردبیرش سیدضیاء، سلسله مقالاتی قوی در افشای نیات دولت می‌نوشت، تا اینکه مستوفی‌الممالک انتشار کلیه روزنامه‌ها را جز روزنامه رسمی موقوف کرد.

پس از سقوط کابینه مستوفی در آوریل ۱۹۱۸ / ۱۳۳۶ ه.ق. که عمدتاً حاصل مقالات سیدضیاء بود، مخبر السلطنه هیچ سمتی بر عهده نداشت تا اینکه در ژوئیه ۱۹۲۰ / ۱۳۳۸ ه.ق. از سوی مشیرالدوله به وزارت مالیه منصوب گردید و چندی بعد به حکومت آذربایجان فرستاده شد. حاکم قبلی آذربایجان، عین‌الدوله (ش ۶)، توسط دموکرات‌هایی که تهدید به قطع رابطه با تهران می‌کردند، اخراج شده بود. اما مخبرالدوله پس از ورود به تبریز با کمک قزاق‌ها به زودی موفق به اعاده حاکمیت دولت شد و شیخ محمد خیابانی رهبر دموکرات‌ها در مقابله با قزاق‌ها به قتل رسید.

مخبر السلطنه تحصیل‌کرده و اهل علم است، علاقه‌مند به خودستایی است، اما از محدود والیان توانایی است که ایران در خلال سالهای اخیر به وجود

۱. نیروی بریتانیا که تحت فرمان ژنرال دانسترویل (Dansterville) به ایران اعزام شده بود، موسوم به Dansterforce گردید. -م.

1. Vasmuss

آورده است. به وطن پرستی و صداقت شهرت دارد و برخلاف بیشتر حکام، ثروتمند نشده است. نسبت به انگیزه‌های بریتانیا مظنون است، اما اکنون به نظر می‌رسد که به داشتن مناسبات دوستانه [با بریتانیا] متمایل شده است.

۳. مستوفی الممالک، حسن خان

متولد حدود ۱۲۷۷/۱۸۶۰ ه. ق.

پدرش طی مدتی کوتاه صدراعظم ناصرالدین شاه بود و املاک وسیعی برایش به ارث گذاشت که او بیشتر آن را فروخته است.

از ۱۹۰۰ تا ۱۳۱۸-۲۵/۱۹۰۷ ه. ق. در اروپا بسر می‌برد و در بازگشت به ایران، به نهضت مشروطیت پیوست. در کابینه چند سمت داشت و از ژوئیه ۱۹۱۰ تا فوریه ۱۳۲۸-۳۰/۱۹۱۲ ه. ق. رئیس‌الوزرا بود که در این دوره با دموکرات‌هایی که از او استفاده می‌کردند، اتحادی ناشناخته ولی نزدیک داشت. بار دوم در ۱۳۳۲/۱۹۱۴ ه. ق. و برای سومین بار از آگوست تا دسامبر ۱۳۳۳-۳۴/۱۹۱۵ ه. ق. رئیس‌الوزرا بود. در این وقت تحریکات ضد متفقین در تهران و ولایات به اوج رسیده بود، و به اصطلاح «بیطرفی» که مستوفی ادعا می‌کرد و به حکام ولایات دستور می‌داد، این اجازه را داد که ریاست وزرایی او بدون وقفه ادامه یابد، تا اینکه شرایط تا بدانجا بحرانی گردید که روس‌ها ناچار از تقویت نیروهایشان در شمال ایران شدند. با پیشروی سربازان روس از قزوین به تهران برای حفاظت از اتباع متفقین، مستوفی دستور داد که نمایندگان مجلس و ادارات دولتی تهران را تخلیه کنند و به ولایات تلگراف کرد که [احمد] شاه در حال ترک تهران است، و اصفهان را به عنوان محل تجمع تعیین نمود. به سبب تصمیم شاه در آخرین لحظه برای ماندن در تهران، که بر اساس قول وزیر مختار روسیه مبنی بر عدم پیشروی

سربازان روس [به مناطق] فراتر از کرج اتخاذ شده بود، خروج «مهاجرین» به قم کمتر از انتظارات مستوفی درآمد. پس از شکست مهاجرین در ساوه از روس‌هایی که در تعقیب آنها بودند، کابینه مستوفی در دسامبر ۱۳۳۴/۱۹۱۵ ه. ق. سقوط کرد و فرمانفرما که طرفدار بریتانیا بود، جانشین او شد.

مستوفی الممالک از مقام به دور ماند، اما تحریکات او، سقوط نخستین کابینه و ثوق‌الدوله را در ژوئن ۱۳۳۵/۱۹۱۷ ه. ق. در پی آورد. در کابینه علاء‌السلطنه که بلافاصله بر سر قدرت آمد، مستوفی الممالک یک عضو برجسته بود. در آن زمان «کمیته مجازات» شروع به ترور دوستان بریتانیای کبیر کرد و جنگلی‌ها و تمام تشکلهای ضدبریتانیا تشجیع می‌شدند.

چهارمین مرتبه رئیس‌الوزرایی مستوفی الممالک، از ژانویه تا مه ۱۳۳۶/۱۹۱۸ ه. ق. برای منافع بریتانیا مخالفت‌آمیزترین بار بود. مخبرالسلطنه (ش ۲) وزیر داخله او بود و به حکام ولایات دستورهای محرمانه برای مخالفت با بریتانیای کبیر می‌فرستاد. تلگرافی از او به فارس، موجب مشکلاتی شد که بین تفنگداران جنوب ایران و قشقایی‌ها بروز کرد، و باعث یاغیگریهای بعدی عناصر ناراضی ژاندارمری سابق شیراز که در تفنگداران جنوب ایران ادغام شده بودند، علیه افسران بریتانیایی شان گردید. تسلیم شدن قزاقها با تجهیزات و تسلیحات به جنگلی‌ها در رشت نیز به وسیله این دو وزیر طراحی شده بود و آن دو به آوردن جنگلی‌ها به تهران مبادرت ورزیدند. سرانجام در مه ۱۹۱۸ به وسیله نمایندگی سیاسی بریتانیا در تهران سقوط کابینه مستوفی الممالک عملی شد، اما جانشین او، صمصام‌السلطنه، تنها ثابت کرد که با شدت بیشتری ضد بریتانیاست.

[بعدها] مستوفی الممالک از سوی نمایندگی سیاسی بریتانیا «عفو» شد و

در ژوئیه ۱۹۲۰/۱۳۳۸ ه. ق. اجازه یافت که به عنوان وزیر مشاور به کابینه مشیرالدوله ملحق شود. اما سابقه این کابینه [دلیل] افزایش اعتبار او نزد بریتانیایی‌ها محسوب نمی‌گردد.

مستوفی‌الممالک شخصیتی ضعیف دارد و همانند مشیرالدوله به صداقت مشهور است و اعتماد مردم به اینکه در هر صورت کارِ بدی نخواهد کرد، کیفیتی بسیار منفی است و در اوضاع کنونی ایران که [برای بهبود] محتاج اقداماتی متهورانه است، سودمندی کمی دارد.

او به شکار بیش از کوشش برای حکومت بر یک کشور می‌اندیشد.

۴. مستشارالدوله، میرزا صادق خان

متولد حدود ۱۸۶۵/۱۲۸۲ ه. ق.

اهل تبریز و از تباری نسبتاً دون‌پایه است. در استانبول تحصیل کرد و به فرانسه صحبت می‌کند.

در مجلس اول ۱۹۰۷/۱۳۲۵ ه. ق. وکیل تبریز شد. رهبری مشروطه‌خواه و شاخص علیه محمدعلی‌شاه بود و پس از کودتای سلطنت‌طلبان و بمباران مجلس در ژوئن ۱۹۰۸/۱۳۲۶ ه. ق. به وسیله شاه، مدت ۶ ماه در باغشاه زندانی شد.

مستشارالدوله به عضویت حزب اعتدالیون درآمد که ناصرالملک نایب‌السلطنه آن را تشکیل داده و در ۱۰-۱۹۰۹/۲۸-۱۳۲۷ ه. ق. رئیس مجلس دوم بود. او به عنوان یک مشروطه‌خواه مخالف روسیه و طرفدار بریتانیا بود، اما اکنون دوست روس‌ها شده است. در کابینه‌ای که سپهسالار طرفدار روسیه (۳۱ الف) در ۱۹۱۱/۱۳۲۹ ه. ق. تشکیل داد، وزیر داخله بود. به دلیل روابط دوستانه‌اش با روس‌ها، یکی از دشمنان سرسخت آقای

شوستر^۱ بود. او و سپهسالار از نقشه‌های روسیه برای بازگشت [محمدعلی] شاه مخلوع به ایران آگاهی داشتند و به سبب خیانتی که با اختفای اطلاعاتشان از مجلس مرتکب شدند، این کابینه برکنار شد و آنها و دیگران در نمایندگی سیاسی روسیه در زرگنده «بست» نشستند. مستشارالدوله از امور برکنار ماند تا اینکه در ۱۹۱۳/۱۳۳۱ ه. ق. در کابینه علاء‌السلطنه وزیر پست و تلگراف شد و نفوذش را برای اعطاء امتیاز معدن و دیگر امتیازات به روس‌ها به کار برد.

مستشارالدوله به سبب تمایلاتش به طرفداری از روسیه^۲ محبوبیت خود را از دست داد و برای نمایندگی در مجلس سوم انتخاب نشد. برای اعاده موقعیتش، با بروز جنگ [جهانی اول] رنگ عوض کرد و حامی علنی آلمانی‌ها گردید. از طریق کمک آلمان - ترکیه در کابینه مشیرالدوله وزیر داخله شد. به دلیل پرورش یافتن در استانبول، سخت طرفدار ترکیه بود و عاصم‌بیک سفیر ترکیه به او کمک کرد و مخالف عمده فرمانفرما (ش ۱۰)، شاخص‌ترین طرفدار بریتانیا در تهران گردید. به سبب ناتوانی مشیرالدوله، رئیس‌الوزرا، در جلوگیری از دسیسه‌های مستشارالدوله، نمایندگی بریتانیا از [احمد] شاه تقاضای تغییر کابینه را کرد که [در نتیجه] عین‌الدوله جانشین مشیرالدوله شد. مستشارالدوله از مقام خود عزل گردید، اما نفوذ بسیار به دست آورد. از آنجا که «اعتدالیون» مخالف آلمان بودند، او آنها را ترک کرد و به دموکرات‌ها ملحق شد و با تمام توان به کار به نفع ترکیه - آلمان ادامه داد.

در کابینه مستوفی‌الممالک که در آگوست ۱۹۱۵/۱۳۳۳ ه. ق. جانشین

1. Shuster

2. Russophile

کابینه عین الدوله شد، مستشارالدوله وزیر پست و تلگراف بود و با این کابینه که تحت تسلط محتشم السلطنه [وزیر امور خارجه] قرار داشت، تبلیغات ترکیه - آلمان را با عزم راسخ پیش برد و گزارشهای [حاکمی از] اتحاد قریب الوقوع ایران با ترکیه را پخش کرد. در نوامبر ۱۳۳۴/۱۹۱۵ ه. ق. نهایت کوشش خود را به کار بُرد تا شاه را ترغیب نماید که با مهاجرین، تهران را به قصد قم ترک کند. مستشارالدوله شخصاً مهاجرت با آنها را شروع کرد، اما به علت عدم ورود شاه، به تهران بازگشت. پس از سقوط این کابینه مخالف متفقین در دسامبر [۱۳۳۴/۱۹۱۵ ه. ق.] طی مدّت دو سال و نیم از مقام برکنار بود تا اینکه در ۱۳۳۶/۱۹۱۸ ه. ق. در کابینه سخت ضد بریتانیای صمصام السلطنه به سمت وزیر مشاور منصوب شد. در ۱۳۳۷/۱۹۱۹ ه. ق. به دلیل تحریکاتش علیه قرارداد ایران - انگلیس، از سوی وثوق الدوله به کاشان تبعید گردید.

گفته می‌شد که [متن] یک اولتیماتوم و اعلان جنگ علیه روسیه را برای ارائه به کابینه [صمصام السلطنه] تهیه کرد که به هر حال این کابینه در اوت ۱۳۳۶/۱۹۱۸ ه. ق. برکنار گردید. وی [به نحوی] با «کمیته مجازات» درگیر بود، اما هرگز در این باره از او توضیح خواسته نشد.

مستشارالدوله کاملاً بی‌احتیاط است. برای کسب مقامی در کابینه، به امید پیشرفت شخص خود، آماده پیوستن به هر حزب و حمایت از هر داعیه‌داری است.

۵. صمصام السلطنه، نجفقلی خان

متولد حدود ۱۲۶۱/۱۸۴۵ ه. ق.

سالخورده‌ترین خوانین [بختیاری] است. با ایل خود زندگی می‌کرد تا اینکه در

۱۳۲۶/۱۹۰۸ ه. ق. اصفهان را فتح نمود و در ۱۳۲۷/۱۹۰۹ ه. ق. از سوی دولت مشروطه خواه به حکومت آنجا منصوب شد.

به عنوان رهبر مشترک لشکرکشی بختیاری‌ها به تهران، به سردار اسعد [بختیاری] پیوست. آنها در تهران به سپهسالار ملحق شدند و محمدعلی شاه را به کناره‌گیری [از سلطنت] وادار کردند. متعاقباً صمصام السلطنه در سیاست تهران دخالت چشمگیر کرد و در ۱۳۲۹/۱۹۱۱ ه. ق. رئیس‌الوزراء شد.

در ۱۳۳۱/۱۹۱۳ ه. ق. به علت موافقت بریتانیا با تأسیس ژندارمری، تحت فرمان افسران سوئدی در منطقه اصفهان در جنوب ایران که همجوار سرزمین بختیاری بود و بختیاری‌ها به آن به عنوان منطقه خود می‌نگریستند و از حضور نیروهای مسلح غیربختیاری در آن نواحی خشمگین بودند، صمصام السلطنه رهبر عناصر ضد بریتانیا در میان بختیاری‌ها شد. خصومت بین ژندارمری و بختیاری‌ها تا بدان حد افزایش یافت که در ۱۳۳۲/۱۹۱۴ ه. ق. در تهران، که از زمان مشارکت بختیاری‌ها در تبعید محمدعلی شاه در ۱۳۲۷/۱۹۰۹ ه. ق. همواره دسته‌های سوار بختیاری در آنجا مستقر بودند، تقریباً جنگ بین آنها بروز کرد.

در روزهای آغازین جنگ [جهانی]، صمصام در حالی که از نمایندگی سیاسی بریتانیا پول می‌گرفت، برای دشمنان ما شروع به کار کرد. همانند برخی از خوانین جوانتر بختیاری، در نوامبر ۱۳۳۴/۱۹۱۵ ه. ق. به همراه مهاجرین تهران را ترک نمود و به ضرورت تا انقلاب روسیه و عقب‌نشینی سربازان روس، سکوت اختیار کرد. اما پس از این وقایع فرصت را غنیمت شمرد و به کمک آلمان و به وسیله دموکرات‌ها در ۱۳۳۶/۱۹۱۸ ه. ق. از تهران برای نمایندگی مجلس انتخاب شد و تبلیغات شدید و آشکاری را علیه بریتانیا آغاز نمود. به زودی پس از آن، در ازای اهدای ۱۵۰۰۰ تومان،

[احمد] شاه او را به والیگری خراسان منصوب کرد. اما به علت مخالفتی که این انتصاب برانگیخت، والیگری او ملغی گردید و شاه برای اجتناب از بازگرداندن پول، پس از جلب موافقت مشروط نمایندگی سیاسی بریتانیا مبنی بر توقف فعالیتهای ضد بریتانیای صمصام، او را به نخست‌وزیری گمارد. به هر حال او این قول را زود زیر پا گذاشت و به انتخاب وزرا از میان مخالفین برجسته بریتانیای کبیر اقدام کرد.

با [انتشار] خبر حمله بزرگ آلمان در جبهه فرانسه، پیشروی ترک‌ها از تبریز به سوی زنجان و پیشروی جنگلی‌ها به منجیل، خصومت کابینه صمصام [با بریتانیا] افزایش یافت. این کابینه تمام معاهدات یک صد سال گذشته با روسیه را ملغی اعلام کرد و تمام حقوق فرامرزی، مانند معافیت مالیاتی و حق قضاوت کنسولی را که اتباع قدرتهای بزرگ اروپایی بر اساس قرارداد ترکمنچای در ایران داشتند و همانند حقوق آنها بر مبنای کاپیتولاسیون در ترکیه بود، لغو کرد. تا ورود سربازان بریتانیا به قزوین و عقب‌نشینی ترک‌ها به سوی تبریز که سرس. مارلینگ^۱ وزیر مختار بریتانیا را قادر به درخواست برکناری کابینه کرد، شرایط بحرانی بود. صمصام در ابتدا از دست کشیدن از مقامش خودداری ورزید، اما سرانجام کابینه او سقوط کرد و با حمایت بریتانیا، وثوق‌الدوله در ۷ اوت ۱۳۳۶/۱۹۱۸ ه. ق. به قدرت رسید.

صمصام پیرمردی سبک‌مغز است که به سبب سالخوردگی رو به خرفتی است. یک عشایری بی‌سواد و لجوج است که قادر به سخن‌گفتن یا نوشتن صحیح به زبان فارسی نیست.

۶. عین‌الدوله، سلطان عبدالمجید میرزا

متولد حدود ۱۸۴۷ / ۱۲۶۳ ه. ق.

او یک قاجار، نواده فتح‌علی شاه و داماد مظفرالدین شاه است. تنها پسرش را از ارث محروم کرده است. در نظام گذشته [پیش از مشروطیت] بارها حکمرانی ایالات را عهده‌دار بود و در ۱۳۲۴/۱۹۰۶ ه. ق. «اتابک اعظم» شد. هیجان عمومی به عنوان نشانی از آغاز نهضت مشروطیت در ایران، علیه او جهت داده شده بود. در ۲۹ ژوئیه ۱۹۰۶/جمادی‌الآخر ۱۳۲۴ ه. ق. عزل شد و در خراسان منزوی بود تا اینکه در ۱۳۲۶/۱۹۰۸ ه. ق. محمدعلی شاه او را برای سرکوبی انقلابیون تبریز گسیل داشت. ستارخان و متحدانش با کمک آقایان مور^۱، خبرنگار انگلیسی، و باسکرویل^۲، یک مبلغ دینی آمریکایی، از شهر [تبریز] در برابر او دفاع کردند تا اینکه با ورود سربازان روسیه حصر شهر مرتفع گردید.

عین‌الدوله در ۱۳۲۸/۱۹۱۰ ه. ق.؛ ۱۳۳۱/۱۹۱۳ ه. ق. و ۱۳۳۳/۱۹۱۵ ه. ق. وزیر داخله و از آوریل تا ژوئن ۱۹۱۵/جمادی‌الثانی تا رمضان ۱۳۳۳ ه. ق. و نیز برای مدتی کوتاه در ۱۳۳۶/۱۹۱۷ ه. ق. رئیس‌الوزرا بود. در ۱۳۳۸/۱۹۱۹ ه. ق. به عنوان والی به آذربایجان فرستاده شد. در آنجا از سوی دموکرات‌هایی که سرانجام او را وادار به ترک تبریز کردند، خوار گردید.

او از اعیان قدیمی مسلک از مکتب فرمانفرما (ش ۱۰) و سپهسالار (ش ۳۰ الف) است و از توانایی نسبتاً خوب برخوردار است. بسیار فاسد و پُر

1. Moore

2. Baskerville

1. Sir C. Marling

دسیسه است.

۷. امین الملک، اسماعیل خان (تک: ش ۶۹)

۸. امیر نظام *

۹. ارفع الدوله *

۱۰. فرمانفرما، عبدالحسین میرزا

دارای نشان صلیب بزرگ سنت میشل و سنت جورج از دولت بریتانیا (G.C.M.G.)^۱ در ژوئیه ۱۹۱۶ / رمضان ۱۳۳۴ ه. ق.

متولد حدود ۱۸۵۷/۱۲۷۴ ه. ق.

او یک قاجار، نتیجه فتحعلی شاه، داماد و باجناق مظفرالدین شاه است. پنج پسر زنده دارد: نصرت الدوله (ش ۲۰)، سالار لشکر (ش ۲۴)، محمدولی میرزا، محمدحسین میرزا و محمدجعفر میرزا که تمام آنها در انگلستان و فرانسه تحصیل کرده‌اند و دو تن از آنها که مسن تر هستند، سیاستمدارانی شاخص‌اند. خاندان آنها به دلیل ثروت و توانایی، پرنفوذترین خاندان در ایران است. فرمانفرما والیگری بسیاری از ایالات از جمله کرمان، آذربایجان و فارس و نیز چندین مقام در هیئت دولت داشته است.

در خلال تابستان و پاییز ۱۹۱۵/۱۳۳۳-۳۴ ه. ق. از جانب بریتانیا و روسیه به سختی کار کرد و رهبر فعال طرفداران آن دو کشور علیه دموکرات‌های طرفدار ترکیه به رهبری مستشارالدوله بود. در واقع اینکه

ترک‌ها و آلمانی‌ها موفق نشدند نمایندگان سیاسی متفقین را از تهران اخراج کنند، به مقدار زیاد مرهون کوششهای او بود.

از دسامبر ۱۹۱۵ تا مارس ۱۹۱۶ / صفر - جمادی الاول ۱۳۳۴ مقام رئیس‌الوزرای داشت و کابینه‌اش در مورد منافع مشترک روسیه و بریتانیا بسیار دوستانه و یاریگر بود.

در ازای این کمک در ژوئیه ۱۹۱۶ / رمضان ۱۳۳۴ ه. ق. از طرف دولت بریتانیا به مرتبه شوالیه با نشان صلیب بزرگ سنت میشل و سنت جورج (G.C.M.G.) نایل آمد.

از ۱۹۱۶ تا ۱۹۲۰ / ۱۳۳۴-۳۹ ه. ق. والی فارس بوده است که در آنجا در خلال مشکلات مربوط به تفنگداران جنوب ایران در ژوئیه ۱۹۱۸ / ۱۳۳۶ ه. ق. از ما حمایت مؤثر به عمل آورد.

فرمانفرما جاه‌طلب، خودپسند و آزمند، اما کاری و بی‌نهایت باهوش است و خالی از جذابیت نیست. از والیان مکتب قدیم است که با تفرقه‌افکنی، مخالفان را تضعیف و ولایت تحت حکومت را منظم و خود را ثروتمند می‌کند.

۱۱. حاجی معین‌التجار بوشهری *

۱۲. حشمت الدوله، ابوالفتح خان

دارای نشان فرمانده شهسواران امپراتوری بریتانیا (K.B.E.)^۱ *

۱۳. محتشم السلطنه، میرزا حسن خان *

1. Knight Commander of the order of the British Empire.

1. Grand Cross of the order of St. Michael and St. George (G.C.M.G.)

تصویب مجلس رسید. در ۱۹۰۷ به عنوان فرستاده ویژه به سنت پترزبورگ و لندن فرستاده شد تا جلوس محمدعلی شاه را اعلام کند. از سوی ادوارد پادشاه بریتانیا به مرتبه شوالیه با نشان صلیب بزرگ سنت میشل و سنت جورج (G.C.M.G.) نایل آمد.

از ۱۹۰۷ تا کنون سلسله مقاماتی در هیئت دولت داشته است: سه بار وزیر عدلیه بود و قوانین قضایی را بر اساس قواعد قوانین فرانسه و روسیه تدوین کرد. از مارس تا آوریل ۱۳۳۳/۱۹۱۵ ه. ق. و از ژوئیه تا اکتبر ۱۳۳۸-۳۹/۱۹۲۰ ه. ق. رئیس الوزراء بود که برای خودداری از برکناری افسران روس از [بریگاد] قزاق ایران استعفاء کرد.

مشیرالدوله دارای تحصیلات خوب، حسن نیت و زیرک است، اما بی نهایت ترسو و در عمل ناتوان است. نوشته های او که بر اساس الگوهای اروپایی تدوین شده اند، برای ادارات ایران موفقیت آمیز نبوده است. همانند مستوفی الممالک (ش ۳) به خاطر زندگانی سیاسی اش به عنوان یک مشروطه خواه، نفوذ قابل توجهی کسب کرده است، و واقعاً به درستی شهرت دارد. به عنوان رئیس الوزرا، ضعف و ترسش نمایندگی سیاسی بریتانیا را در ۱۳۳۴/۱۹۲۰ ه. ق. بیزار کرد و پس از چهار بار تصدی مقام رئیس الوزرایی از جانب او، راه حل مشکل ایران به هیچ وجه نزدیکتر نبود.

۱۸. مؤتمن الملک، میرزا حسین خان

متولد حدود ۱۲۹۷/۱۸۸۰ ه. ق.

برادر کوچکتر مشیرالدوله (ش ۱۷). در فرانسه تحصیل کرد و پس از مدتی به انگلستان رفت. به هر دو زبان انگلیسی و فرانسه صحبت می کند. در

۱۴. معین الوزاره، میرزا حسین خان

دارای نشان سنت میشل و سنت جورج (C.M.G.)^۱ از دولت بریتانیا

۱۵. ممتازالدوله *

۱۶. مشاور الممالک، علی قلی خان *

۱۷. مشیرالدوله، حسن خان

دارای نشان صلیب بزرگ سنت میشل و سنت جورج (G.C.M.G.) از دولت بریتانیا.

متولد حدود ۱۲۸۷/۱۸۷۰ ه. ق.

او برادر مؤتمن الملک است. از پدرش مرحوم [میرزا نصرالله خان] مشیرالدوله که سالهای بسیار وزیر امور خارجه بود و در ۱۳۲۵/۱۹۰۷ ه. ق. درگذشت، ثروت نسبتاً زیادی به ارث برد. حسن خان در روسیه تحصیل کرد و از ۱۹۰۲ تا پایان ۱۳۲۰-۲۳/۱۹۰۵ ه. ق. وزیر مختار ایران در سنت پترزبورگ بود. وقتی به تهران بازگشت و نیز در ۱۳۲۴/۱۹۰۶ ه. ق. پدرش را که در آن زمان صدراعظم بود، یاری می رساند. وی به اصلاح طلبان پیوست و در تهیه پیش نویس اسناد مختلف اعطای مجلس ملی که در ژانویه ۱۳۲۴/۱۹۰۷ ه. ق. به امضای مظفرالدین شاه رسید، کمک کرد. همچنین قوانین و آیین نامه های مختلف را از زبانهای روسی و فرانسه به فارسی ترجمه کرد که در [قوانین] مشروطه ایران وارد شد. از آن جمله است آیین نامه وزارت داخله که به دست او از روسی ترجمه گردید و در سپتامبر ۱۳۲۵/۱۹۰۷ ه. ق. به

1. Companion of the order of St. Michael and St. George

بازگشت و قائم مقام وزارت عدلیه شد. در دوران رئیس الوزرای پدرش در ۱۳۳۴/۱۹۱۶ ه. ق. نیز این مقام را حفظ کرد. در کابینه ۱۹۱۶ و ثوق الدوله (ش ۴۳) وزیر عدلیه بود. در ۱۳۳۶/۱۹۱۸ ه. ق. طی مدتی کوتاه حاکم همدان و کرمانشاه، سپس وزیر عدلیه و مدتی بعد در اوت ۱۹۱۸ - ژوئن ۱۹۲۰/۳۸-۱۳۳۶ ه. ق. در کابینه و ثوق الدوله، وزیر خارجه و مرد سوم مثلث قدرت [وقت] - و ثوق الدوله، صارم الدوله، نصرت الدوله - بود. در ۲۰-۱۹۱۹ [احمد] شاه را در سفر اروپا همراهی کرد. در ۱۳۳۷/۱۹۱۹ ه. ق. از سوی دولت بریتانیا به نشان صلیب بزرگ سنت میشل و سنت جورج (G.C.M.G.) نایل آمد.

نصرت الدوله با فرهنگ و بسیار زیرک است. همانند سایر افراد خاندان فرمانفرما، مناسبات او با بریتانیا بسیار خوب بوده است و از لحاظ صداقت بیش از دیگر افراد خاندانش شهرت دارد. او با نفوذترین عضو خاندان خود است و شجاعت انجام آنچه را که درست بداند دارد. دموکرات‌ها به او علاقه و نیز از او هراس دارند. یکی از زیرکترین ایرانیان است و زندگانی سیاسی بزرگی در پیش دارد.

۲۱. قوام الدوله، شکرالله خان

لقب سابق: معتمد خاقان

فرّاش خلوت مظفرالدین شاه بود، اما در ۱۳۲۵/۱۹۰۷ ه. ق. مورد غضب واقع شد. در تبلیغات مشروطه خواهان شرکت کرد و در ۱۰-۱۳۲۷/۲۸-۱۳۲۵ ه. ق. حاکم تهران، در ۱۳۲۸/۱۹۱۰ ه. ق. وزیر پست و تلگراف و در ۱۱-۱۳۲۸/۲۹-۱۳۲۸ ه. ق. حاکم اصفهان بود. در اصفهان بر اثر شلیک عباس آقا رئیس پلیس معزول که تبعه روسیه بود، به

۱۳۲۶/۱۹۰۸ ه. ق. وزیر معارف و فواید عامه و در ۱۳۲۷/۱۹۰۹ ه. ق. وزیر معارف بود.

در مارس ۱۳۲۹/۱۹۱۱ ه. ق. به ریاست مجلس دوم انتخاب شد که در آن مقام، ثبات قدم بسیار و بی طرفی نشان داد. در ۱۳۳۵/۱۹۱۷ ه. ق. در کابینه برادرش، مشیرالدوله، وزیر فواید عامه و تجارت و در ژوئیه ۱۳۳۸/۱۹۲۰ ه. ق. وزیر مشاور بود. مؤتمن الملک اهل مطالعه و گوشه گیر است.

۱۹. نظام الدوله (نک: ش ۵۰).

۲۰. نصرت الدوله، فیروز میرزا

دارای نشان صلیب بزرگ سنت میشل و سنت جورج (G.C.M.G.) از دولت بریتانیا

متولد ۱۸۸۸ / ۱۳۰۶ ه. ق.

پسر ارشد فرمانفرماست. در بیروت، انگلستان و فرانسه - که در آنجا عضو کانون وکلای پاریس^۱ است - تحصیل کرد. زبان فرانسه را به روانی صحبت می کند و زبان انگلیسی می داند.

در ۱۳۲۴/۱۹۰۶ ه. ق. فرمانفرما را در کرمان همراهی کرد و هنگام احضار پدرش به تهران، حاکم کرمان شد، ولی در ۱۳۲۵/۱۹۰۷ ه. ق. به علت برخی اغتشاشات در انتخابات مجلس، با فضاحت معزول گردید. در ۱۳۳۰/۱۹۱۲ ه. ق. به اروپا رفت و در ۱۳۳۳/۱۹۱۵ ه. ق. به ایران

1. Paris bar

سختی مجروح شد. به عنوان حاکم هیچگونه توانایی نشان نداد.

در ۱۳۲۹/۱۹۱۱ ه. ق. و ۱۳۳۴/۱۹۱۶ ه. ق. حاکم تهران و در کابینه اوت ۱۳۳۴/۱۹۱۶ ه. ق. و ثوق الدوله، وزیر فواید عامه و تجارت بود. در ۱۳۳۷/۱۹۱۹ ه. ق. والی لرستان شد و اقدامات نسبتاً موفق به عمل آورد، اما دولت مرکزی با ندادن نیروی نظامی لازم برای آرام نگه داشتن آن ولایت، موجب زحمت او گردید و در ۱۳۳۸/۱۹۲۰ ه. ق. در بیزاری، کار خود را رها کرد. [رفتار] او همواره با بریتانیا دوستانه بوده است.

۲۲. قوام السلطنه، احمدخان

برادر کوچکتر و ثوق الدوله (ش ۳۴) است. در ۱۳۲۸/۱۹۱۰ ه. ق. وزیر جنگ، در ۱۳۲۹/۱۹۱۱ ه. ق. وزیر داخله و در ۱۳۳۲/۱۹۱۴ ه. ق. وزیر مالیه بود که در مقام اخیر پول خوبی به دست آورد. به کابینه ۱۳۳۴/۱۹۱۶ ه. ق. و ثوق الدوله نپیوست، زیرا گفته می‌شد، از حمایت از سیاست طرفدار متفقین برادرش اکراه داشت.

در اوایل ۱۳۳۶/۱۹۱۸ ه. ق. از سوی کابینه صمصام السلطنه به والیگری خراسان منصوب شد که هنوز (نوامبر ۱۹۲۰ / ربیع الاول ۱۳۳۹ ه. ق.) این مقام را دارد. او خود را یک والی توانا و قوی نشان داده است. فردی روشن و ترقی خواه است و به او به عنوان رجل «آینده» نگاه می‌شود.

۲۳. سیدضیاءالدین

متولد حدود ۱۸۸۵/۱۳۲۰ ه. ق.

پسر آقا سیدآقا مجتهد یزدی است که در ۱۳۲۶-۲۷/۱۹۰۸-۹ ه. ق. رهبری مردمی بود، اما اکنون از سیاست کناره گرفته است.

سیدضیاء سردبیر روزنامه‌ای به نام شرق بود که از سوی دولت تعطیل گردید و به نام برق دوباره پدیدار شد. این روزنامه نیز تعطیل گردید و با عنوان رعد دوباره ظاهر شد. سیدضیاء در ۱۳۲۷/۱۹۰۹ ه. ق. از سوی مجلس به زحمت افتاد و مدت ۲ سال به اروپا رفت. در بهار ۱۳۳۶/۱۹۱۸ ه. ق. سلسله مقالاتی قوی و درخشان در رعد نوشت که دسیسه‌های کابینه مستوفی الممالک را افشا کرد. کابینه نیز با تعطیل تمام روزنامه‌های تهران این اقدام را تلافی نمود، اما [سودی نبخشید و] سقوط این دولت به مقدار زیاد نتیجه این مقالات بود. در ۱۳۳۶-۳۷/۱۹۱۸-۱۹ ه. ق. سیدضیاء محرم [اسرار] و مورد اعتماد و ثوق الدوله بود. در ۱۹۱۹ از سوی او برای مذاکره با دولت آذربایجان در باکو به آنجا اعزام شد، به هر حال مأموریت او موفق نبود. سیدضیاء بی‌نهایت زیرک است و وقتی از عدم محبوبیت ناشی از ارتباطش با و ثوق الدوله رهایی یابد، می‌تواند زندگانی سیاسی بزرگی در پیش داشته باشد.

۲۴. سالار لشکر، عباس میرزا

متولد ۱۳۰۸/۱۸۹۰ ه. ق.

دومین پسر فرمانفرماست. در هروا^۱ و سندهرست^۲ تحصیل کرد و انگلیسی را به روانی صحبت می‌کند.

داماد نظام السلطنه (ش ۱) و طرفدار فعال آلمان است و در ۱۳۳۳/۱۹۱۵ ه. ق. هنگامی که نظام السلطنه تحت حمایت ترک‌ها و آلمانی‌ها حاکم غرب

1. Harrow

2. Sandhurst

کشور بود، سالار لشکر رئیس ستاد او بود و حکومت همدان را تا زمان اشغال آنجا از سوی روس‌ها در دست داشت. به وقت ورود روس‌ها به کرمانشاه، پدرش فرمانفرما [موافقت با] انتقال بی‌مخاطره او را به تهران به دست آورد. در اینکه سالار لشکر به راستی طرفدار ترک‌ها بود جای تردید هست؛ او تنها خود را در اردوگاه دشمن یافت و مجبور شد به آنها بپیوندد. در ۱۹-۱۹۱۸/۳۷-۱۳۳۶ ه.ق. حاکم کرمانشاه بود، اما به فضاخت آنجا را ترک کرد و قائم‌مقام وزارت جنگ و در ۱۹۱۹/۱۳۳۷ ه.ق. رئیس کمیسیون نظامی ایران و انگلیس شد. سالار لشکر به زیرکی برادرانش نیست، اما از آنها طماع‌تر است.

۲۵. صارم‌الدوله، اکبر میرزا

متولد حدود ۱۳۰۲/۱۸۸۵ ه.ق.

هشتمین و محبوبترین پسر ظل‌السلطان پسر ارشد ناصرالدین‌شاه است که چون مادرش شاهزاده قاجار نبود، از جلوس بر تخت پادشاهی محروم شد. صارم‌الدوله به تحریک پدرش، مادر خود را در ۱۹۰۶/۱۳۲۴ ه.ق. به قتل رساند. پدرش با محروم ساختن دیگر اعضای خاندان، عملاً تمام اموالش را برای او باقی گذارد، اما صارم‌الدوله مقادیر قابل توجهی برای آنها به ارث گذاشت.

صارم‌الدوله در ۱۹۱۵/۱۳۳۳ ه.ق. در کابینه فرمانفرما (ش ۱۰) وزیر فواید عامه و تجارت، در ۱۹۱۶/۱۳۳۴ ه.ق. در کابینه سپهسالار (ش ۳۱ الف) وزیر امور خارجه، در ۱۹۱۷/۱۳۳۵ ه.ق. حاکم اصفهان، و در فوریه ۱۳۳۷/۱۹۱۹ ه.ق. در کابینه وثوق‌الدوله وزیر مالیه بود.

در کابینه وثوق‌الدوله او مرد دوم مثلث قدرت - یعنی وثوق‌الدوله،

صارم‌الدوله و نصرت‌الدوله - بود، اما از رفتار مستبدانه رئیس‌الوزرا و کنترل ادارات به وسیله او به زیان اقتدار وزرا، ناراضی بود. در آوریل ۱۹۲۰/۱۳۳۸ ه.ق. به علت دسیسه علیه رئیس‌الوزرا از کابینه اخراج شد. صارم‌الدوله، سپهدار (ش ۳۱) را به عنوان محرک معرفی کرد، اما سپهدار در این توطئه نقشی اندک داشت.

در حال حاضر (نوامبر ۱۹۲۰/۱۳۳۹ ه.ق.) صارم‌الدوله حاکم کرمانشاه و همدان است. او و پسران فرمانفرما (ش ۱۰) سیاستمداران برجسته‌ای هستند که از خاندان قاجار برخاسته‌اند. همانند پسران فرمانفرما با بریتانیایی‌ها مرتبط است. آنها متنفذاند، اما مورد اعتماد مردم نیستند.

صارم‌الدوله زبانهای انگلیسی و فرانسه را به روانی صحبت می‌کند. رفتارش بسیار خوشایند و باهوش و جاه‌طلب است. اگر موفق به برائت از مادرکشی نفرت‌انگیز [خود] شود و کمتر طماع باشد، می‌تواند زندگانی سیاسی بزرگی [در پیش] داشته باشد.

۲۶. سردار اسعد بختیاری، جعفرقلی خان

متولد حدود ۱۸۸۲ / ۱۲۹۹ ه.ق.

پسر ارشد مرحوم حاجی علی‌قلی خان سردار اسعد، که در ۱۹۰۹/۱۳۲۷ ه.ق. بختیاری‌ها را علیه محمدعلی‌شاه به تهران رهبری کرد، و نواده سردار ظفر (ش ۳۰) است.

در ۱۹۱۱/۱۳۲۹ ه.ق. جعفرقلی خان در عملیات علیه ارشدالدوله که سربازان محمدعلی [شاه مخلوع] را از مسیر مشهد به سوی تهران، فرماندهی می‌کرد، تا اینکه [ارشدالدوله] شکست خورد و در امامزاده جعفر در نزدیکی ورامین دستگیر شد، و نیز [سردار اسعد] در همان سال در عملیات علیه

سالارالدوله سهم برجسته‌ای داشت. در این لشکرکشی‌ها استعداد نظامی و شجاعت نشان داد. در ۱۳۳۶/۱۹۱۸ ه. ق. در کابینه مستوفی‌الممالک وزیر پست و تلگراف بود و پس از مدتی به عنوان والی عراق [عجم] به سلطان‌آباد رفت. در ۱۳۳۷/۱۹۱۹ ه. ق. به والیگری کرمان منصوب شد.

برجسته‌ترین عضو نسل جوانتر خوانین بختیاری است. دارای تحصیلات خوب و به طور کلی روشن‌تر از نسل گذشته است. بسیار تواناست، هر چند تا حدی خودبین است. نفوذ قابل توجهی در میان خوانین سالخورده‌تر دارد. به روابط دوستانه با ما متمایل بوده، ولیکن در برخی مواقع کمی مظنون است.

۲۷. سردار کل، یارمحمدخان (نک: ش ۱۲۶).

۲۸. سردار محتشم بختیاری، غلامحسین خان
لقب سابق: شهاب‌السلطنه *

۲۹. سردار معتمد، (نک: ش ۷۷).

۳۰. سردار ظفر بختیاری، حاجی خسروخان
دارای نشان فرماندهی شهسواران امپراتوری بریتانیا (K.B.E.)^۱ *

1. Knight Commander of the order of the British Empire

۳۱. سپهدار اعظم، فتح‌الله‌خان

دارای نشان سنت میشل و سنت جورج (K.C.M.G.)^۱ از دولت بریتانیا
لقب سابق: سردار منصور
متولد حدود ۱۲۷۶/۱۸۶۰ ه. ق.

عموی سردار محیی (ش ۷۶) و میرزا کریم‌خان (ش ۷۴) است. زندگی را به عنوان یک روستایی آغاز کرد. آنگاه به عنوان یک کارمند دون‌پایه وارد [اداره] گمرک شد. با بیوه عمویش اکبرخان بیگلربیگی، ازدواج کرد و بدین ترتیب موفق شد در اموال او سهمی شود. سرانجام پیش از تأسیس اداره گمرک به وسیله بلژیکی‌ها، چند سال گمرک انزلی را اجاره کرد و پول هنگفتی به دست آورد و املاک وسیعی را در گیلان از آن خود نمود. در ۱۳۲۰/۱۹۰۳ ه. ق. به خاطر خدماتش به عنوان «میهماندار» به هیأت لرد داون^۲ که برای اعطای نشان «بند جوراب»^۳ به مظفرالدین شاه، به تهران اعزام شده بود، [از جانب دولت بریتانیا] به مرتبه شوالیه با نشان سنت میشل و سنت جورج نایل آمد.

در ۱۳۲۵/۱۹۰۷ ه. ق. در نهضت اصلاح طلبانه [مشروطیت] در تهران سهم برجسته‌ای داشت و در ژوئن همان سال [محمدعلی] شاه او را دستگیر و به مازندران تبعید کرد. در آن وقت نمایندگی سیاسی بریتانیا در تهران از جانب او سخن می‌گفت. در دسامبر ۱۳۳۶/۱۹۰۸ ه. ق. به تهران بازگشت و به نمایندگی سیاسی روسیه پناهنده شد و تا ژوئن ۱۳۲۷/۱۹۰۹ ه. ق. در آنجا بود. [سپس] در همان سال به اروپا رفت.

1. Knight Commander of St. Michael and St. George.

2. Lord Downe

3. The order of the Garter

استعداد و توانایی ندارند. برادری ملقب به سردار کبیر هم دارد که شخصی است بی‌اهمیت. سپهسالار در رأس خاندانی است که از اواخر قرن هیجدهم میلادی / سیزدهم هجری، هنگامی که آقامحمدخان قاجار حکومت و اراضی تنکابن را به مهدی‌خان تنکابنی بنیانگذار این خاندان اعطا کرد، اربابهای فتودال تنکابن بوده‌اند.

[از آن پس] نفوذ ایشان افزایش یافت و در دوران زندگانی حبیب‌الله‌خان ساعدالدوله، پدر سپهسالار، نواحی کلارستاق و کلاردشت و متعاقباً کجور، ضمیمه حکومت تنکابن گردید و در این خاندان باقی ماند. حبیب‌الله‌خان و به ویژه سپهسالار در این نواحی املاکی به دست آوردند. قبیله خواجوند [کلارستاق و کجور] و دیگران از این میل ایشان به توسعه املاک ناراضی بودند. در ۱۳۳۲/۱۹۱۴ ه. ق. [در نواحی مذکور] آشوب آغاز شد و در ۱۹-۱۳۳۶/۱۹۱۸ ه. ق. کجوری‌ها تحت فرماندهی سالار فاتح (ش ۶۱)، شجاع نظام و برادرش (ش ۶۵) دو بار به سوی خرم‌آباد در تنکابن پیشروی نمودند و املاک سپهسالار را غارت کردند. پسران سپهسالار، برای اداره املاک [خاندان] با دسیسه علیه یکدیگر و علیه پدرشان، این اغتشاشات را تقویت نمودند.

سپهسالار [خود] با محروم کردن بستگانش عملاً تمام اموال پدرش را به ارث برده بود. به جنون تحصیل زمین مبتلاست و در ایران بزرگترین زمیندار محسوب می‌شود. علاوه بر اراضی کشاورزی در تنکابن و باغهای خرم‌آباد و شهنسوار، املاکی در گیلان دارد که بیشتر آن را جنگلی‌ها و بلشویک‌ها مصادره کرده‌اند. املاک دیگری هم در رودبار و سایر بخشهای قزوین - که غلات زیادی تولید می‌کنند - تهران، عراق [عجم] و دیگر نقاط دارد.

گفته می‌شود که سپهسالار به علت زیانهایی که به دست کجوری‌ها،

سپهدار اعظم مقامات مختلفی را در هیأت دولت عهده‌دار بوده است؛ وزیر عدلیه در ۱۳۳۳/۱۹۱۵ ه. ق. وزیر پست و تلگراف در ۱۳۳۴/۱۹۱۶ ه. ق. و وزیر جنگ از فوریه تا مارس ۱۳۳۷/۱۹۱۹ ه. ق. که با پذیرش دسیسه‌چینی علیه وثوق‌الدوله رئیس‌الوزرا، ناچار از استعفا شد. به هر حال در این واقعه محرک حقیقی صارم‌الدوله (ش ۲۵) بود.

او با خارجی‌ها مناسبات دوستانه دارد. به عنوان یک زمیندار گیلانی برای حمایت به روس‌ها می‌نگریست، اما با بریتانیایی‌ها هم روابط خوب داشت. املاکش را جنگلی‌ها و بلشویک‌ها مصادره کرده‌اند و در حال حاضر (نوامبر ۱۹۲۰/ربیع‌الاول ۱۳۳۹ ه. ق.) دچار تنگناست.

در نوامبر ۱۹۲۰ با استعفای کابینه مشیرالدوله در قضیه برکناری افسران روس از [فرماندهی] قزاقهای ایران، سپهدار اعظم به رئیس‌الوزرای منصوب شد و نخستین اقدامش عزل آنها بود. مردی خوشایند از نوع اشراف روستایی است. به هیچ زبانی جز فارسی و چند کلمه فرانسه صحبت نمی‌کند، به صداقت شهرت دارد و شخصاً عوام‌پسند است.

۳۱ الف. سپهسالار اعظم، ولی‌خان

القاب سابق: نصرالسلطنه، سپهدار اعظم

متولد حدود ۱۸۴۶/۱۲۶۲ ه. ق.

لقب سپهسالار^۱ را در ۱۳۳۳/۱۹۱۵ ه. ق. دریافت کرد. سپهسالار سه پسر دارد: امیر اسعد (ش ۱۰۹)، سردار اقتدار (ش ۶۲) و ساعدالدوله (ش ۵۹)، احتمالاً به استثنای فرد اخیر که جوانترین پسر سپهسالار است، هیچیک

۱. سپهسالار لقبی است که در گذشته فرمانده کل ارتش داشت.

جنگلی‌ها و بلشویک‌ها به او وارد شد و نیز کاهش قیمت برنج که از عدم امکان صدور آن به روسیه ناشی می‌شود، پول نقد ندارد. او زندگانی حرفه‌ای خود را با خدمت نظامی آغاز کرد و آنگاه مقامهای بسیاری به دست آورد، از جمله حکومت طالش ۱۸۷۷-۷۸/۹۵-۱۲۹۴ ه. ق. حکومت استرآباد ۱۸۸۹/۱۳۰۶ ه. ق. گیلان ۱۹۰۳-۱۸۸۸/۱۳۲۰-۱۳۰۶ ه. ق.^۱ حکومت اردبیل ۱۹۰۴/۱۳۲۱ ه. ق. و حکومت استرآباد ۱۹۰۷/۱۳۲۵ ه. ق.

در اوت ۱۹۰۸/۱۳۲۶ ه. ق. محمدعلی‌شاه او را برای فرماندهی سپاهیان سلطنت‌طلبی که انقلابیون [مشروطه‌خواه] را در تبریز محاصره کرده بودند، اعزام داشت، اما در مورد نحوه عملیات، با عین‌الدوله (ش ۶) و شاه اختلاف‌نظر پیدا کرد و فرماندهی را ترک نمود. در ۱۹۰۹/۱۳۲۷ ه. ق. هنگامی که انقلابیون، حاکم گیلان را به قتل رساندند و در مخالفت با شاه او را برای حکومت انتخاب کردند، وارد انزلی شد. در آوریل ۱۹۰۹/۱۳۲۷ ه. ق. به عنوان فرمانده اسمی ارتش انقلابی که عموماً فکر می‌کنند پیرم رهبر معنوی آن بود، به قزوین پیشروی کرد و هم‌زمان با بختیاری‌ها در ۱۳ ژوئیه ۱۹۰۹/۲۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۷ ه. ق. به تهران وارد شد. در این وقت شروطی را برای محمدعلی‌شاه تعیین کرد. پس از خلع محمدعلی [شاه] به ریاست وزرا منصوب گردید و این مقام را تقریباً یک سال نگاه داشت. در مارس ۱۹۱۱/۱۳۲۹ ه. ق. مجدداً رئیس‌الوزرا شد. در نتیجه عدم توافق مجلس با هیأت دولت، ناگهان از کوره در رفت و در ۱۵ ژوئن ۱۹۱۱/۱۷ جمادی‌الثانی ۱۳۲۹ ه. ق. تهران را به قصد رشت ترک کرد، اما در ۹ ژوئیه/۱۲ رجب به تهران بازگشت و تا ۲۴ ژوئیه/۲۷ رجب در سمت خود باقی ماند.

در این دوره روابطش با ملیون تیره شد و علیه شاه مخلوع که از جانب مازندران، تهران را تهدید می‌کرد، هیچ گامی برنداشت و صریحاً به خیانت متهم شد. در ۱۹۱۵/۱۳۳۳ ه. ق. وزیر جنگ و از مارس تا اوت ۱۹۱۶/ربیع‌الثانی تا شوال ۱۳۳۴ ه. ق. برای سومین بار رئیس‌الوزرا بود. در این وقت سربازان روسی تحت فرماندهی ژنرال باراتف^۱ در ایران بودند و سپهسالار آنچه را که به او گفته می‌شد، دقیقاً انجام می‌داد. در پنجم اوت ۱۹۱۶/پنجم شوال ۱۳۳۴ ه. ق. نوشته‌ای را امضا کرد که اختیار مالیه ایران را به یک هیأت بریتانیایی-روسی و اختیار دویروی نظامی، هر یک ۱۱۰۰۰ سرباز، در شمال و جنوب ایران را به ترتیب به افسران روسی و بریتانیایی می‌داد. وقتی که ترک‌ها در اوت ۱۹۱۶/شوال ۱۳۳۴ ه. ق. همدان را تصرف کردند، سپهسالار عاقلانه دید که از شغل دولتی دست بکشد و به قزوین رفت. در ۱۹۱۹/۱۳۳۷ ه. ق. والی آذربایجان گردید. [چون] مناسباتش با وثوق‌الدوله، رئیس‌الوزرا بد بود و در آنجا علیه او دسیسه می‌کرد، به تهران احضار شد.

سپهسالار مردی متهور، دمدمی مزاج و اشراف‌زاده‌ای پیر و غیرعادی است: زمانی مشروطه‌خواه و زمانی دیگر مرتجع. خالی از قدرت نیست، ولی کاملاً غیرمسئول است. شجاعت انجام کاری را که صحیح بدانند، دارد، اما به علت بی‌ثباتی عقیده‌اش، جدی گرفته نمی‌شود. مانند سایر افراد هم طبقه خود طماع است. در دوران ریاست وزرایی مبالغه‌ناگفت‌چاپید و طی چندین سال، بابت املاکش به دولت مالیات نپرداخت. اموال فراوان او در ولایاتی واقع‌اند که مرکز نفوذ روسیه بوده، از همین رو به نفع وی بود که طرفدار روس‌ها باشد.

1. Baratoff

۱. در خلال این دوره جاده رودسر - لاهیجان - رشت - کسما را ساخت.

پس از سقوط روسیه، خصومتش با وثوق الدوله به ممانعت از طرفداری او از بریتانیا انجامید، اما بعد از غارت [اموالش به وسیلهٔ بلشویک‌ها، هیچ انتخاب دیگری برای او باقی نمانده است.

۳۲. سلیمان میرزا

از احفاد فتحعلی‌شاه است و نسبش روشن نیست. به عنوان یک مشروطه‌خواه اهمیت یافت و پس از کناره گرفتن تقی‌زاده در اروپا به سال ۱۳۲۸/۱۹۱۰ ه. ق. به عنوان رهبر رسمی دموکرات‌ها جانشین او در مجلس دوم شد. این سمت را در مجلس سوم ۱۳۳۲/۱۹۱۴ ه. ق. نیز حفظ کرد. طرفدار آلمان و رئیس محفل «مهاجرین» طرفدار آلمان بود که از تهران به قم رفتند، و [او] در ادامه به بغداد رفت. پس از سقوط بغداد به ایران بازگشت و با عوامل آلمان به دسیسه پرداخت و برای مخالفت با ورود سربازان بریتانیا به ایران کوشش کرد، تا اینکه با پیشروی آنها به کرمانشاه به میان ایل سنجابی گریخت. [درخواست] تسلیمش از سوی آن ایل رد شد، اما پس از عملیات موفق سردار رشید و کلهرها علیه سنجابی‌ها، سرانجام دستگیر و به هندوستان تبعید شد. بازداشت او در خاک ایران مخالفت عمومی را در میان عناصر ضدبریتانیا برانگیخت؛ به عنوان نمونه جنگلی‌ها اعلام کردند که کاپیتان نوئل^۱ را که در انزلی ربوده بودند، تنها در ازای سلیمان میرزا رها خواهند کرد.

او اکنون (دسامبر ۱۹۲۰/ ربیع‌الثانی ۱۳۳۹ ه. ق.) در راه بازگشت از بمبئی به ایران است. برادر بزرگترش، یحیی میرزا، از جراحات ناشی از بمباران مجلس به وسیلهٔ محمدعلی‌شاه درگذشت.

۳۳. تقی‌زاده، [سیدحسن]

با مشروطه‌خواهان تبریز به تهران آمد. در آنجا عضو مجلس اول و دوم شد و در مجلس اخیر رهبر رسمی «دموکرات‌ها» بود. به هر حال به دلیل رفتار مستبدانه، محبوبیتش را از دست داد و با مخالفتش با دخالت علما در سیاست و فرع بر شرع محسوب داشتن قانون اساسی، ضدیت روحانیون را برانگیخت. در ۱۳۲۸/۱۹۱۰ ه. ق. با [صدور] فتوایی از نجف تکفیر شد و پس از انتساب قتل سیدعبدالله [بهبهانی] مجتهد - که در آغاز انقلاب [مشروطیت] در تهران نقش برجسته‌ای ایفا کرده بود - به حزب دموکرات و ملی‌گرای افراطی تقی‌زاده، مجبور به ترک ایران گردید. از ۱۹۱۰ در اروپا، بیشتر در برلین، زندگی می‌کرده است. در برلین با چاپ روزنامهٔ فارسی زبان کاوه، که دیدگاههای مشخص رادیکال ناسیونالیستی - اما نه طرفدار بریتانیا - دارد، از اروپایی کردن ایران دفاع می‌کند.

تقی‌زاده سخنران خوبی است و یکی از مشروطه‌خواهان بسیار مهم بود، اما حال نفوذش را از دست داده است. او یک ازلی است، یعنی پیرو [میرزا یحیی] صبح ازل است - که [از دیدگاه ازلیان] جانشین مشروع [سیدعلی‌محمد] باب به شمار می‌رود. صبح ازل به وسیلهٔ برادر ناتنی‌اش [میرزا حسینعلی] بهاء‌الله - بنیانگذار مسلک بهائیت - کنار گذاشته شد.

۳۴. وثوق الدوله، میرزا حسن خان

دارای نشان صلیب بزرگ (G.C.B.)^۱ Both از دولت بریتانیا

متولد حدود ۱۲۸۲/۱۸۶۵ ه. ق.

1. Grand Cross of the order of Both

1. Noel

از وقت سقوط وثوق‌الدوله از ریاست وزرا، به دلیل ناتوانی و تردیدی که کابینه مشیرالدوله (ش ۱۷) نشان داد، احساسات عمومی درباره او تغییر کرده است. زیرا عموم مردم شروع به درک چیزی می‌کنند که به وقت آسودگی نمی‌فهمیدند. شاید این پیشگویی اشتباه نباشد که زمان رئیس‌الوزاری مجدّد او در ایران دور نیست و بی‌تردید زندگانی سیاسی درخشانی در پیش دارد. مردی با توانایی بسیار و خوشایند است و به زبان فرانسه صحبت می‌کند. در دوران زندگی دولتی خود ثروتی به چنگ آورده است.

۳۵. ظفرالسلطنه، عزیزالله میرزا

متولد حدود ۱۸۵۵ / ۱۳۰۲ ه. ق.

به فرماندهی فوج خلخال و درجه سرتیپی نایل آمد و دوبار فرماندهی کل نیروهای نظامی آذربایجان را داشته است. تا ۱۳۱۸ / ۱۹۰۰ ه. ق. غالباً در دربار ولیعهد در تبریز بود یا اینکه مناصبی را در آذربایجان برعهده داشت. در این دوره املاک وسیعی را در خلخال گرد آورد که اکنون (۱۳۳۹ / ۱۹۲۰ ه. ق.) به وسیله امیر عشایر و دیگر خوانین شاطرانلو ضبط شده‌اند. از ۱۹۰۰ تا ۱۹۰۳ / ۱۳۲۱-۱۳۱۸ ه. ق. حاکم همدان، ۱۹۰۳-۲۴ / ۱۹۲۱-۲۴ ه. ق. حاکم کرمان، ۱۳۲۵ / ۱۹۰۷ ه. ق. حاکم تهران، ۸-۲۶ / ۱۹۰۷-۲۶ ه. ق. وزیر جنگ، ۱۳۲۶ / ۱۹۰۸ ه. ق. حاکم کرمانشاه، ۱۳۲۶ / ۱۹۰۸ ه. ق. حاکم کردستان، ۱۳۲۹ / ۱۹۱۱ ه. ق. حاکم استرآباد - که از آنجا به مازندران رفت - و در ۱۳۳۴-۳۵ / ۱۹۱۶-۱۷ ه. ق. حاکم اردبیل بود. در ۱۳۳۷ / ۱۹۱۹ ه. ق. سهسالار را به سوی آذربایجان همراهی کرد و حاکم خلخال و گرمرو بود. اکنون (نوامبر ۱۹۲۰ / ربیع‌الاول ۱۳۳۹ ه. ق.) در تهران بسر می‌برد. او یک اشراف‌زاده پیر قاجار است، و به گونه‌ای مضحک تنها راجع به اهمیت

پسر مرحوم معتمدالسلطنه، از اجزاء اداره مالیّه تبریز، و برادر قوام‌السلطنه (ش ۲۲). از خانواده‌ای نسبتاً غیرمعروف است، اما به عنوان یک مشروطه‌خواه شهرت یافت و در ۱۳۲۵ / ۱۹۰۷ ه. ق. در مجلس اول نماینده بود. در ۱۳۲۷ / ۱۹۰۹ ه. ق. برای نمایندگی در مجلس دوم انتخاب گردید و در اکتبر ۱۳۲۷ / ۱۹۰۹ ه. ق. وزیر عدلیه شد که این نخستین مقام وزارت او بود. در ۱۳۲۷ / ۱۹۰۹ ه. ق. وزیر مالیه، در ۱۳۲۹ / ۱۹۱۱ ه. ق. وزیر داخله و در ۱۳۳۱ / ۱۹۱۳-۱۹۱۱ ه. ق. وزیر امور خارجه شد و در ژوئن ۱۳۳۳ / ۱۹۱۵ ه. ق. با «اجازه» [دولت] به اروپا رفت. از اوت ۱۹۱۶ تا مه ۱۹۱۷ / شوال ۱۳۳۴ تا شعبان ۱۳۳۵ ه. ق. رئیس‌الوزرا شد. او از حمایت نمایندگی سیاسی بریتانیا برخوردار بود، و در اوت ۱۹۱۸ / شوال ۱۳۳۶ ه. ق. پس از برکناری سریع کابینه ضدبریتانیای صمصام‌السلطنه، به ریاست وزرا منصوب گردید.

سر پرسی کاکس^۱ در اوت ۱۹۱۹ / ذیقعه ۱۳۳۷ ه. ق. توافقنامه ایران - انگلیس را با کابینه او منعقد کرد و وثوق‌الدوله در مقام خود باقی ماند، تا اینکه در ژوئن ۱۳۳۹ / ۱۹۲۰ ه. ق. پس از بازگشت [احمد] شاه از اروپا، با او اختلاف نظر پیدا کرد و استعفا نمود. در ۱۹۱۹ از جانب دولت بریتانیا به مرتبه شوالیه با نشان صلیب بزرگ (G.C.B.) Both نایل آمد. در حال حاضر (اکتبر ۱۹۲۰ / صفر ۱۳۳۹ ه. ق.) در انگلستان بسر می‌برد. در نخستین سال سمت اخیرش، قوی‌ترین و ترقی‌خواه‌ترین رئیس‌الوزاری بود که تاکنون ایران دیده است. در خلال آخرین ماهها سلامتی و عزم او ضعیف گردید. منزوی و نامحبوب شد و ابقای او در مقامش، احساسات ضدبریتانیایی را تشدید کرد.

1. Sir Percy Cox.

خود صحبت می‌کند. فردی است کاملاً بی‌فایده و در خلخال به زمین‌خواری شهرت دارد و نمونه‌ای واقعی از [افراد] طبقه خویش است. در گذشته طرفدار روس‌ها بود و کمی فرانسه صحبت می‌کند. پسرش امیر مظفر در بریگاد مرکزی [قزاق] سرهنگ است و تقریباً تنها افسر ارشد آن واحد بود که ژنرال هادلستون^۱ [افسر عضو هیأت نظامی بریتانیا در ایران] او را برای سمتش مناسب دانست.

□ مجتهدهای تهران

از آغاز قرن بیستم از نفوذ مجتهدها در تهران به مقدار زیاد کاسته شده است، و تأسیس تعداد زیاد مدارس [جدیده] و در نتیجه انتشار تحصیلات جدید، باید زوال نفوذ ایشان را تسهیل کند.

۳۶. آقا سید محمد بهبهانی

متولد حدود ۱۸۷۵/۱۲۹۲ ه. ق.

پسر سید عبدالله مجتهد که برجسته‌ترین رهبر مردمی در آغاز انقلاب [مشروطیت] بود، اما پس از چندی مورد نفرت دموکرات‌ها واقع شد. تصور می‌شود که دموکرات‌ها در ۱۳۲۸/۱۹۱۰ ه. ق. محرک قتل او بوده‌اند. [آقا] سید محمد نفوذ دینی و سیاسی قابل توجهی دارد. عوام‌فریب و دارای شهرت نسبتاً خوب است. اظهار می‌کند که با بریتانیایی‌ها روابط دوستانه دارد.

۳۷. حاجی آقا جمال

شهرت مردمی قابل توجهی دارد. اعتقاد بر این است که با توافق [۱۹۱۹] ایران و انگلیس مخالف است، اما یک مخالف آشکار و فعال آن نیست.

۳۸. امام جمعه خویی، حاجی میرزا یحیی

متولد حدود ۱۸۶۰/۱۲۷۶ ه. ق.

به نمایندگی مجلس اول ۱۳۲۵/۱۹۰۷ ه. ق. و دوم ۱۳۲۷/۱۹۰۹ ه. ق.

1. General Huddleston

مهاجرین از تهران به قم و سپس به استانبول رفت. در آنجا سخت با ترک‌ها دشمن شد و به تهران بازگشت، در حالی که نفوذ سابقش به مقدار زیادی کاهش یافته بود، برای نمایندگی مجلس انتخاب شد. بر علیه بریتانیایی‌ها آشکارا فعالیت نمی‌کند.

۴۱. سید حسن مدرس

متولد حدود ۱۲۷۷/۱۸۶۰ ه. ق.

در مورد [شغل] والدش تردید وجود دارد، اما باور عمومی این است که پسر چوپانی از قمشه، در نزدیکی اصفهان است. او نماینده مجلس دوم ۱۳۲۷/۱۹۰۹ ه. ق. بود. یک محرک بزرگ و ماجراجویی غالباً بی‌خرد است. با هر دولتی مخالفت می‌کند و قانون تمام ناراضیان است.

در ۱۳۳۱/۱۹۱۳ ه. ق. یکی از رهبران هیجان عمومی طراح شده علیه صمصام السلطنه مخالف بریتانیا بود، با این هدف که وثوق الدوله را به رئیس‌الوزاری برساند. در آن موقع در شاه عبدالعظیم «بست» نشست و آخرین کس بود که از «بست» خارج گردید. مدتی بعد علیه وثوق الدوله شد، زیرا او را از وقایع سیاسی «مطلع» نمی‌کرد و با حيله، از موافقتنامه [۱۹۱۹] ایران و انگلیس که از مخالفین پر حرارت آن است، سرمایه بزرگی به دست آورد. نیرنگ زیر که به او اعتبار داده است، دست کم گویای شیوه‌های اوست: با تمهید قبلی، عاملی نامه سر بسته‌ای آورد و در برابر حضار آشکارا به مدرس تسلیم کرد. وقتی که از آورنده درباره نامه پرسش شد، اعلام داشت که از سوی نمایندگی سیاسی بریتانیا برای مدرس است. در این وقت مدرس با صدایی بلند پاسخ داد که از نمایندگی سیاسی بریتانیا هیچ نامه‌ای نمی‌پذیرد، که آنها هر چه می‌خواهند به او بگویند باید شفاهی باشد.

انتخاب شد و سهم برجسته‌ای در نهضت مشروطیت داشته است.

از ۱۳۲۶/۱۹۰۸ ه. ق. ساکن تهران بوده است. او یک روحانی دسیسه‌گر است. در خوی املاکی دارد که به وسیله کردها و ترک‌ها غارت شد، و با هر دولتی که از پرداخت تاوان [این زیان] به او خودداری کند، مخالف است. وی محور تبلیغات ضد بریتانیاست. دارای ثروت و نفوذ سیاسی است و می‌کوشد که خود را مجتهد اصلی تهران وانمود کند. شخصیتی قوی نیست و قوه ابتکار کمی نشان می‌دهد.

۳۹. امام جمعه تهران [میرسید محمد]

متولد حدود ۱۲۸۶/۱۸۷۰ ه. ق.

پس از اخراج برادر سلطنت طلبش - میرزا ابوالقاسم امام جمعه معزول - جانشین او شد. ثروتمند است، ولی نفوذ اندکی دارد. دارای شخصیت قوی نیست. با خارجی‌ها معاشرت نمی‌کند. ضد روس‌ها بود، اما اعتقاد این است که طرفدار بریتانیاست.

۴۰. میرزا سید محمد طباطبایی

متولد حدود ۱۲۵۶/۱۸۴۰ ه. ق.

در اوایل نهضت مشروطیت، پیش از بمباران مجلس به وسیله شاه و کودتای ژوئن ۱۹۰۸/ جمادی الثانی ۱۳۲۶ ه. ق. یک رهبر برجسته مشروطه‌خواه بود، اما اکنون (۱۳۳۹/۱۹۲۰ ه. ق.) مردی سالخورده و از سیاست کناره‌گیری کرده است. یکی از پرنفوذترین مجتهدین تهران است.

پسرش میرزا صادق، متولد حدود ۱۲۹۷/۱۸۸۰ ه. ق. نایب رئیس مجلس دوم و زمانی رهبر حزب اعتدالیون بود. در ۱۳۳۳/۱۹۱۵ ه. ق. با

مدرس وانمود می‌کند که ریاضت و تقدس یک «درویش» را دارد و اظهار می‌دارد که ماهانه برای غذا بیش از شش تومان خرج نمی‌کند، و همیشه خاندهاش پر از جمعیت است. به قانون اعتنا ندارد و شخصی موزی و کاملاً خارج از کنترل است.

سایر مجتهدین نسبتاً سرشناس [تهران] عبارتند از:

آقا مهدی نجم‌آبادی
 آقا علی نجم‌آبادی
 { پسر عمو
 شیخ عبدالنبی [نوری]
 آقا شیخ مرتضی آشتیانی

□ رجال مازندران

۴۲. امیر مؤید، اسماعیل خان سوادکوهی

لقب سابق: امیر تومان

متولد حدود ۱۸۵۰/۱۲۶۶ ه. ق.

سه پسر به نامهای [عباس خان] سهم‌الممالک، سیف‌الله خان و [اسدالله خان] هژیرالسلطان دارد. جدش لطف‌علی بیگ از خانواده‌ای کشاورز از بخش سرخه رباط سوادکوه بود که در سوادکوه یک راهزن شد، تا اینکه برای رهایی از دستگیری به تبریز گریخت و به خدمت ناصرالدین [میرزا] که در آن زمان ولیعهد بود، درآمد. پس از مدتی به منصب «جلودار» ارتقاء یافت. لطف‌علی بیگ در زمان جلوس ناصرالدین [شاه] درگذشت. دو پسر از او بجا ماند: مراد بیگ که در اصطبل شاه خدمت می‌کرد، و ابراهیم خان در کالسکه خانه شاه. هر دو ترقی کردند: اولی ایلخی‌بان مادیانها [ی سلطنتی] و دومی رئیس کالسکه‌خانه و با لقب شعاع‌الملک، میرآخور شاه گردید. از شعاع‌الملک چهار پسر از جمله اسماعیل خان امیر مؤید به جا ماند.

اسماعیل خان یک سرباز ماجراجوی متمول است که وارد مدرسه نظامی تهران [دارالفنون] شد و زندگانی حرفه‌ای خود را با درجه «نایب» در فوج سوادکوه، که ۳۰۰ تن از آنها نگهبانهای شاه را تشکیل می‌دادند، آغاز کرد. وی با دارایی اندک و هوش بسیار به سرعت ترقی کرد، تا اینکه فرمانده تمام فوج سوادکوه (۱۰۰۰ سرباز و ۵۰۰ سوار) گردید و از سوی مظفرالدین شاه به او درجه امیر تومان داده شد. از اطرافیان شاه بود و در انقلاب ۱۳۲۷/۱۹۰۹

ه. ق. به عنوان یک سلطنت طلب شروع به کار کرد. اما از آن زمان تاکنون بنابر منافع خود متناوباً «سلطنت طلب» و «مشروطه خواه» و شخصیت اصلی در آشوبهای مازندران بوده است.

زیرکی و محبوبیت شخصی اسماعیل خان موجب حمایت سوادکوهی ها از او گردید و در ۱۳۲۷/۱۹۰۹ ه. ق. برخلاف حکم مجلس دوم از تسلیم اراضی خالصه که «تیول» فوج سوادکوه بود، خودداری ورزید و تدریجاً خالصجات بیشتری را در نواحی شیرگاه و علی آباد، در مجاورت سوادکوه، تصرف کرد.

قوة ابتکار و اتکاء به نفس او را در میان حکام مقتدر مازندران - یعنی امیر مؤید، سردار جلیل (ش ۴۴) و امیر مکرّم (ش ۴۳) - بر قدرت ترین کرده است. امیر مکرّم، عمده مالک موروثی در غرب مازندران، ایزاری در دست او بوده است. سردار جلیل، زمیندار متمول شرق مازندران، دو بار (در ۱۳۲۹/۱۹۱۱ ه. ق. و ۱۳۳۶/۱۹۱۸ ه. ق.) به مخالفت مسلحانه با امیر مؤید برانگیخته شده است. اما سردار [جلیل] نه یک سرباز که یک سرمایه دار استفاده چینی است. اتباعش زارعین استثمار شده یا مزدورانی از اهالی قشلاق اند که از لحاظ تعداد افزون و از جهت جسمانی و روحیه کمتر از سوادکوهی ها هستند که نیرومندترین مازندرانی ها به شمار می روند و به امیر مؤید وفادارند. تمام شخصیت های پایین رتبه سوادکوه با امیر مؤید ارتباط دارند و دسته جمعی از او حمایت می کنند.

در ۱۳۲۸/۱۹۱۰ ه. ق. امیر مؤید با کمک امیر مکرّم، امیر اعظم را که در رأس یک نیروی دولتی از تهران علیه آنها اعزام شده بود، در لاریجان مغلوب کرد. در ۱۳۲۹/۱۹۱۱ ه. ق. شاه مخلوع را در کوشش برای بازگشت به تهران از مسیر مازندران یاری داد، اما نه به آن اندازه که مجبور به مایه گذاشتن

از خود باشد. پس از شکست قوای دولتی سردار محیی [از نیروی شاه مخلوع] در استرآباد و به هنگام گریز آنها، تعداد زیادی تفنگ [از فراریان] به دست آورد.

امیر مؤید در ۱۳۳۶/۱۹۱۸ ه. ق. اتحاد [ملی] طبرستان را سازماندهی کرد و با سران مازندرانی، دولتی محلی را در آن ولایت برپا نمود و با سالار فاتح کجوری (ش ۶۱) و جنگلی ها به مذاکره پرداخت. اما سرانجام با سردار جلیل منازعه کرد، زیرا او از کشیده شدن به اقدامات سیاسی مشکوکی که می توانست املاک وسیعش را به مخاطره اندازد، بی میل بود و از تنبیه می هراسید. در نتیجه سران مازندران به دو اردوی مسلح تقسیم شدند. امیر مؤید با گردآوری حدود ۵۰۰ تن، غرب مازندران را تا ساری تحت کنترل خود درآورد. وی علاوه بر سوادکوهی ها به وسیله هژیرالدوله (ش ۴۵) با صد سوار عبدالملکی حمایت می شد و همدلی سران [طوایف] کرد و ترک [مازندران] را، جز اسماعیل خان اسفندی (ش ۴۶)، با خود داشت.

در ۱۳۳۷/۱۹۱۹ ه. ق. امیر مؤید از سوی ظهیرالملک حاکم مازندران خلع سلاح و به کرمانشاه تبعید شد. املاک دولتی در علی آباد و شیرگاه را نیز از او گرفتند. کابینه مشیرالدوله به او اجازه داد که از کرمانشاه به تهران بیاید. او اخیراً (نوامبر ۱۹۲۰/ربیع الاول ۱۳۳۹ ه. ق.) تهران را بدون اجازه ترک کرد و به سوادکوه رفت.

پسرهای امیر مؤید - سیف الله خان و هژیرالسلطان - در اوایل تابستان ۱۳۳۸/۱۹۲۰ ه. ق. در سوادکوه شورش برپا کردند. امیر مؤید مردی ناآرام و جاه طلب است. از آنجا که صاحب اموالی اندک است یا اصلاً چیزی از خود ندارد، از شرایط آشفته تغذیه و رشد می کند. در مازندران مزاحم ترین عنصر بوده است. شخصاً بسیار محبوب است، اما پسرانش شهرت بدی دارند. همواره

مناسبات بدی با سپهسالار [تسکابنی] (ش ۳۱ الف) داشته است. در ژوئن ۱۳۳۶/۱۹۱۸ ه. ق. «قراردادی» با یک افسر اتریشی امضاء کرد. این افسر در باکو گرفتار بریتانیایی‌ها شد. بی تردید تبعید امیر مؤید به کرمانشاه به وسیله وثوق الدوله و بی میلی او به یک دولت دارای نظم و ترتیب، احساسات ضدبریتانیایی امیر مؤید را تقویت کرده است.

۴۳. امیر مُکرم، میرزا محمدخان [لاریجانی]

متولد حدود ۱۲۸۷/۱۸۷۰ ه. ق.

دو پسر به نامهای اعظام الدوله (فرج‌الله‌خان) و عظیم‌الملک (اسدالله‌خان) دارد. امیر مکرم پسر عباسقلی‌خان سردار و از یک خاندان قدیمی مازندران است. حدود ۶۰ روستا را در لاریجان و اطراف آمل مالک است. فرمانده موروثی «فوج» لاریجان است که در گذشته ۸۰۰ سرباز و ۲۰۰ سوار داشت و در استرآباد خدمت می‌کرد. تا سال ۱۳۳۶/۱۹۱۸ ه. ق. حکومت این نواحی [لاریجان و آمل] با او یا پسر ارشدش، اعظام‌الدوله بود. جز یک سال حکومت استرآباد، هیچ مقامی را در خارج از مازندران نداشته است.

پس از انقلاب [مشروطیت] امیر مکرم کم و بیش مستقل از حکامی بود که از جانب دولت ایران به مازندران فرستاده می‌شدند. به خاطر اعتبار خاندانش، امیر مؤید (ش ۴۲) در طرحهای خود در مازندران از او به عنوان شخصیتی دست‌نشانده استفاده می‌کرد. امیر مکرم با امیر مؤید علیه نیروی دولتی امیر اعظم که در سپتامبر ۱۹۱۰/رمضان ۱۳۲۸ ه. ق. شکست خورد، در کمک به اقدام شاه مخلوع برای بازپس‌گیری تختش در ژوئیه ۱۹۱۱/رجب ۱۳۲۹ ه. ق. متحد بود. از آن پس نیز نقش دست‌نشانده امیر مؤید را ادامه داد، اما نقش فعالی در سیاست [محلی] مازندران به عهده نگرفت. در ۱۳۳۷/۱۹۱۹

ه. ق. از سوی ظهیرالملک والی مازندران به همراه دیگر سران [محلی] به تهران اخراج گردید.

امیر مکرم یک اشرافی فاسد و بی‌شخصیت محسوب می‌شود. برای حفظ خود از طلبکارها با پناه‌بردن به اگنط روسیه در بارفروش، متحمل رسوایی شد، و روس‌ها او را به علت نپرداختن بدهی خود به بانک استقراضی، بازداشت کردند. او اهل زیاده‌روی، عیال‌پرست و ضعیف است.

۴۴. سردار جلیل، لطفعلی‌خان کلبادی

لقب سابق: سردار مُکرم

متولد حدود ۱۲۷۷/۱۸۶۰ ه. ق.

پسر حاجی مرتضی‌قلی‌خان سلطان. پسر ارشد او، شکوه نظام، حدود بیست سال سن دارد و شخصی بی‌اهمیت است.

سردار جلیل دومین نفر از «سه» بزرگ مازندران است: یعنی امیر مؤید (ش ۴۲)، سردار جلیل و امیر مکرم (ش ۴۳). دو امیر [مذکور] همواره متحد بوده‌اند و از زمان انقلاب [مشروطیت] غرب مازندران را در کنترل خود داشته‌اند. امیر مؤید دو بار، در سالهای ۱۳۲۹/۱۹۱۱ ه. ق. و ۱۳۳۶/۱۹۱۸ ه. ق. به سردار جلیل که شرق مازندران را تا ساری کنترل می‌کند و از سوی مسعودالملک، سردار افخم و سالار رفیع - مالکان هزار جریب در علیای رود تجن - حمایت می‌شود، متعرض شد و جنگید.

سردار جلیل مردی خودساخته است. افسر موروثی و کم‌اهمیت ۱۰۰ سوار از بخش کلباد - چند مایلی شرق اشرف - بود که پیش از انقلاب [مشروطیت] غالباً در استرآباد مستقر بودند. اموال کمی به ارث برد و با دخترعمویش ازدواج کرد. به زودی پس از ازدواج، با مرگ زودهنگام برادر

مؤید ماجراجو به اتحاد [ملی طبرستان] کشیده شده و یک طرفدار سخت غیرصمیمی آن بوده باشد. به زودی با امیر مؤید که خواهان پول او بود، درگیر شد، و مازندران در ۱۳۳۶/۱۹۱۸ ه. ق. به دو اردوی مسلح تقسیم گردید. سردار جلیل برای دفاع از خود حدود ۹۰۰ تن را در اطراف ساری و نارنج باغ گرد آورد که ۶۰۰ نفر آنها از املاک خود او و ۳۰۰ تن از هزار جریب آورده شده بودند. اما از آنجا که این نیرو عمدتاً از کشاورزان ستمدیده و مزدوران «قشلاق» تشکیل شده بود، حریف ۴۰۰ سوادکوهی دلیر و برآستی علاقه‌مند به امیر مؤید نبود. سردار جلیل به وسیله ظهیرالملک حاکم مازندران خلع سلاح و به همراه دیگر «خوانین» به تهران اخراج شد. در ۱۳۳۷/۱۹۱۹ ه. ق. تقاضای تابعیت بریتانیا کرد، و در سپتامبر ۱۹۲۰/مهرم ۱۳۳۹ ه. ق. تحت توجهات مشفقانه نمایندگی سیاسی بریتانیا و دولت ایران، اجازه یافت که به مازندران مراجعه کند.

سردار جلیل یک بهایی است، اما از بابت لثامت و ستمگری، بیش از تمام زمینداران این منطقه بدنام است. درباره او بسیاری داستانهای زشت و ظاهراً موثق رواج دارد. بسیار تنومند است و ظاهری کریه دارد.

۴۵. هژبرالدوله، میرزا قاسم خان

متولد حدود ۱۲۹۲/۱۸۷۵ ه. ق.

رئیس طایفه عبدالملکی است که در گوشه جنوب شرق مازندران در اراضی بین دریای مازندران و خلیج استرآباد ساکن هستند. در میان طایفه‌اش در زاغمرز و در ساری زندگی می‌کند. مناسبات او با سردار جلیل خصمانه و حامی امیر مؤید است و در ۱۳۳۷/۱۹۱۹ ه. ق. با ۱۰۰ سوار به او پیوست. در تحصیلات، هوش و نفوذ برتر از دیگر رؤسای مازندران است. روابطش با ما

همسرش، وارث روستای کلباد شد. سردار جلیل شروع به فعالیت کرد تا از راه حيله معمول مالکین ایران، زمین تحصیل کند، یعنی با تحت فشار قرار دادن کشاورزان، قطع آب زراعی و به زحمت انداختن خرده مالکان؛ تا آنجا که مجبور شوند زمین خود را بر اساس شرایطش با او شریک شوند. وی متهم به اخراج کسانی است که برایش در دسر تولید می‌کردند.

ابداع شیوه «شهمیرزادی» به سردار جلیل نسبت داده می‌شود. در این شیوه انحصار مغازه روستا به یک مستأجر داده می‌شد، و روستاییان از فروش پنبه و دیگر تولیدات خود به کسی جز مستأجر مذکور ممنوع و مجبور بودند قند، چای و دیگر ملزومات خود را از او خرید کنند. در نتیجه مغازه‌دار [روستا] بر اوضاع حاکم بود؛ ارزان می‌خرید و گران می‌فروخت و برای این انحصار اجاره زیادی به مالک می‌پرداخت. اکثر این مغازه‌دارها از اهالی بخش شهمیرزاد در نزدیکی سمنان بودند و از اینجا نام «شهمیرزادی» پدید آمد.

سردار جلیل از چنین راههایی املاک وسیعی را که گفته می‌شود به ۵۰ روستا بالغ می‌گردد، بین کلباد و ساری به دست آورد و محل سکونت خود را در مرکز این منطقه در نارنج باغ، در نزدیکی پل نکا بر روی جاده اشرف - ساری قرار داد. او یکی از ثروتمندترین افراد در شمال ایران است. گردآوری پول حرفه اوست و در حالی که از پرداخت مالیات فرار می‌کند، میلی به سیاست ندارد؛ رغبتش به نظامی‌گری هنوز کمتر است.

در ۱۳۲۹/۱۹۱۱ ه. ق. سردار جلیل به [محمدعلی] شاه مخلوع که ورودش به مازندران از سوی امیر مؤید و امیر مکرم استقبال شد، نپیوست و به تهران گریخت. بعداً به اتحاد [ملی] طبرستان ملحق گردید و از سوی آن به حکمرانی مازندران منصوب شد. با این وجود، به نظر می‌رسد که توسط امیر

دوستانه است و یک بهایی است.

۴۶. اسماعیل خان اسفندی، سرتیپ

رئیس طایفه کرد و ترک و طرفدار سردار جلیل است. حدود ۱۲۹۲/۱۸۷۵ ه. ق. به دنیا آمد. در اطراف روستای اسفندین، در شمال ساری، زمین دارد که در ۱۳۳۸/۱۹۱۹-۲۰ ه. ق. بخشی از اراضی او به دلیل خالصه بودن به وسیله مأموران مالیه مصادره شد. مردی کوچک اندام و شکننده است. میل به تریاک دارد و بی شخصیت است.

۴۷. اعتماد نظام، حسن خان لاریمی

متولد حدود ۱۲۹۷/۱۸۸۰ ه. ق. افسر موروثی طایفه کرد و ترک و یکی از ظالمترین زمینداران مازندران است. در ۱۳۳۷/۱۹۱۹ ه. ق. در کنار امیر مؤید بود. در ۱۳۳۸/۱۹۱۹-۲۰ ه. ق. بیشتر املاکش در لاریم، شمال ساری، به علت خالصه بودن به وسیله مأموران مالیه مصادره شد. [بدین ترتیب] اوضاع تغییر یافت و او به فغان آمد.

۴۸. مسعود الملک، علی قلی خان سرتیپ

متولد حدود ۱۲۸۷/۱۸۷۰ ه. ق. حبیب الله خان منصور السلطنه پسر ارشد اوست.

پسر حاجی نجفقلی خان امیر پنجه افسر موروثی فوج هزار جریب. مسعود الملک از او ۱۵ روستا به ارث برد که از آنها ۱۴ روستا در بیلاق چهار

دانگه، حدود ۴۵ مایلی شمال شرق ساری، و در قشلاق ساروق^۱، در دو مایلی اشرف، قرار دارند. [تابستان] در سرخه گریه - در بیلاق - و زمستان در ساروق زندگی می کند. در ۱۳۲۷/۱۹۰۹ ه. ق. پیش از مجادله سپهسالار با [محمدعلی] شاه، به عنوان پیشکار با سپهسالار (ش ۳۱ الف) به آذربایجان رفت. [سپس] سپهسالار را به سوی گیلان همراهی کرد، اما به استرآباد رفت و در جنبش انقلابی [مشروطیت] دخالت نداشت.

در ۱۳۲۹/۱۹۱۱ ه. ق. دامغان را علیه ارشدالدوله، فرمانده سلطنت طلبان که از سوی شاه مخلوع از استرآباد و شاهرود در راستای راه مشهد - تهران [به جانب پایتخت] پیشروی می کرد، آماده دفاع نمود. اما با نزدیک شدن آنها گریخت.

او معمولاً از سیاست محلی مازندران کناره می گیرد، اما در ۱۳۳۶/۱۹۱۸ ه. ق. با یکصد تن به سردار جلیل پیوست. در ۱۳۳۷/۱۹۱۹ ه. ق. از سوی ظهیرالملک حاکم مازندران به خراسان تبعید شد که هنوز در آنجاست. از دیگر زمینداران مازندران تحصیل کرده تر و خوشنام تر است.

۴۹. معاضد الممالک، ابوالقاسم نوری

متولد حدود ۱۲۹۷/۱۸۸۰ ه. ق.

پسر مصدق الممالک (که فوت کرده است) و داماد نظام الملک نوری (ش ۵۱) است و با او روابط حسنه دارد. برادر جوانتری به نام میرزا محمدخان دارد. در نور معاضد الممالک عمده مالک است، ولی ضعیفتر از پدرش و نفوذی کمتر از

۱. در متن: نام این روستا ساروق Sāruq آمده است که احتمالاً ضبط صحیح آن سارو sārū است، برای اسامی روستاهای اشرف نک: مترجم، H.L. Rabino, *Māzandarān and Astarābad*, London, 1928, p.125.

او دارد. زمستان در عبدلی آباد، سه مایلی دارکلا در نزدیکی آمل، و تابستان در بلده، در دره نور، زندگی می‌کند. [با ما] مناسبات دوستانه دارد و مهمان‌نواز است.

۵۰. نظام‌الدوله [امیر اصلان نوری]

تا پیش از ۱۳۳۹/۱۹۲۰ ه. ق. ملقب به: نظام‌السلطان

از خاندان قدیمی نوری مازندران است. از آغاز نهضت «مشروطیت» در آن دخیل بود. به خاطر عقاید مردم‌پسندش از سوی مظفرالدین شاه برای مدتی به مازندران تبعید گردید. در مرگ مظفرالدین [شاه] به تهران فراخوانده شد و از سوی محمدعلی شاه به حکمرانی مازندران منصوب گردید. اما پس از کودتا و بمباران مجلس در ژوئن ۱۹۰۸/جمادی‌الاول ۱۳۲۶ ه. ق. شاه او را عزل کرد و به تهران فرستاد.

نظام‌الدوله در ۱۳۲۷/۱۹۰۹ ه. ق. به بختیاری‌ها پیوست و با آنها از قم برای فتح تهران آمد و مجدداً به حکومت مازندران منصوب گردید، اما پس از ۵ ماه تصدی این مقام، در تابستان ۱۳۲۸/۱۹۱۰ ه. ق. به وسیله امیر مؤید شورش از ولایت اخراج شد.

در نوامبر ۱۹۱۵/مهرم ۱۳۳۴ ه. ق. نظام‌الدوله به مهاجرین ترک - آلمانی که به قم هجرت می‌کردند، پیوست. در عقب‌نشینی ژاندارمری از برابر روس‌ها از طریق ساوه، با آنها همراه بود. در ۱۳۳۶/۱۹۱۸ ه. ق. به وقت ورود دانستر فورث [به ایران] حکومت همدان را داشت و بی‌طرفی مشکوکی را حفظ کرد. در ۱۳۳۸/۱۹۱۹-۲۰ ه. ق. به حکومت قزوین منصوب گردید که تا ماه مه/رمضان با بریتانیایی‌ها خوب رفتار کرد، اما پس از سفرش به تهران ثابت شد که با بلشویک‌ها در ارتباط بود و در لیست عوامل آنها قرار

داشت. در نوامبر ۱۹۲۰/صفر-ربیع‌الاول ۱۳۳۹ ه. ق. از نام او به عنوان یک نامزد احتمالی برای وزارت یاد می‌شد، ولی از سوی کابینه سپهدار به حکومت مازندران منصوب گردید. نظام‌الدوله بسیار زیرک، پرتحرک، خوشایند و کاملاً غیرقابل اعتماد است.

۵۱. نظام‌الممالک نوری

متولد حدود ۱۲۸۲/۱۸۶۵ ه. ق.

یک بهایی از خاندان میرزا حسینعلی بهاء‌الله، بنیانگذار بهائیت است که اهل [روستای] تاکور نور بود. نظام‌الممالک معمولاً نایب‌الحکومه نور است. اندک املاکی در دارکلا، محل سکونتش در قشلاق، در غرب آمل، و در تاکور، مسکنش در بیلاق دارد. مناسباتش [با ما] دوستانه و فردی روشن است. با «رعیت» خود خوب رفتار می‌کند و خیلی برتر از زمینداران معمولی ایران است.

۵۲. سالار افخم، اسماعیل خان سرتیپ

متولد حدود ۱۲۹۷/۱۸۸۰ ه. ق.

پسر ابراهیم خان سرتیپ، افسر موروثی فوج هزارجریب، که از او ۱۲ روستا به ارث برد. علاوه بر این، سالار افخم خود ۸ روستای دیگر نیز در دو دانگه، ۳۰ مایلی جنوب شرق ساری، به دست آورده است. از این ۲۰ روستا، ۸ قریه در قشلاق و ۱۲ قریه در بیلاق [دو دانگه] قرار دارند.

یکی از طرفداران سردار جلیل (ش ۴۴) است و همانند او در ماجرای ۱۹۱۱ محمدعلی مخلوع شرکت نکرد. در ۱۳۳۶/۱۹۱۸ ه. ق. با ۱۵۰ تن در کنار سردار جلیل و علیه امیر مؤید بود. در ۱۳۳۷/۱۹۱۹ ه. ق. همراه دیگر

دیگری درمی‌آمد.

در ۱۳۳۶/۱۹۱۸ ه.ق. با ۱۵۰ مرد علیه امیر مؤید، به سردار جلیل پیوست و در ۱۳۳۷/۱۹۱۹ ه.ق. به همراه سایر سران از سوی ظهیرالملک حاکم مازندران به تهران اخراج شد. در ۱۳۳۸/۱۹۲۰ ه.ق. از آنجا به مازندران بازگشت.

سران، به وسیله ظهیرالملک حاکم مازندران به تهران اخراج شد و هنوز (نوامبر ۱۹۲۰ / ربیع‌الاول ۱۳۳۹ ه.ق.) در آنجا بسر می‌برد.
مرد جنگ نیست، اما دسیسه‌گر ماهر و فرض می‌شود. از جانب سردار جلیل، نقش شغال را ایفا می‌کند و در طمع برای افزایش املاکش از او سهم می‌برد.

۵۳. سالار حشمت

یک افسر سوادکوهی و پسرعموی امیر مؤید است، ولی در ماجراجوییهای او شرکت نمی‌کند. در ۱۳۳۸/۱۹۲۰ ه.ق. نایب‌الحکومه بخش بندپی مازندران بود.

۵۴. سردار رفیع، محمدباقرخان سرتیپ

لقب سابق: سالار اکرم

متولد حدود ۱۲۷۶/۱۸۶۰ ه.ق.

لطفعلی خان سالار اکرم پسر ارشد اوست. سردار رفیع پسر لطفعلی خان سرتیپ، افسر موروثی فوج هزارجریب است که از او ۱۵ روستا، ۱۰ قریه در بیلاق چهاردانگه، در ۴۰ مایلی جنوب شرقی ساری، و ۵ روستا در استرآباد به ارث برد. در بیلاق، ساکن [روستای] یانسر، حدود ۳۲ مایلی غرب استرآباد، و در قشلاق ساکن [روستای] کفش‌گیری است، اما بیشتر در [شهر] استرآباد زندگی می‌کند و در سیاست محلی آنجا بیش از مازندران دخیل است.

در ۱۳۲۹/۱۹۱۱ ه.ق. در شورش محمدعلی [شاه مخلوع] در مازندران، بنابر مقتضای وقت، گاه با شاه مخلوع و زمانی با دولت بود و با سرعتی که حتی در ایران نیز مایه شگفتی است، از خدمت یکی به خدمت

□ رجال تنکابن

۵۵. اکرم‌الملک

متولد حدود ۱۸۹۷/۱۳۱۵ ه. ق.

پسر امیر اسعد (ش ۵۶) و نواده سپهسالار (ش ۳۱ الف). هر چندگاه یکبار در سیاست محلی تنکابن درگیر بوده است. در ۱۳۳۶/۱۹۱۸ ه. ق. سپهسالار او را با ۳۰۰ تن علیه جنگلی‌ها به رودسر فرستاد که آنها او را شکست دادند. در ۱۳۳۸/۱۹۲۰ ه. ق. برای مدیریت املاک سپهسالار به تنکابن رفت و در آغاز حملهٔ بلشویک‌ها، رفتارش در قبال آنها مشکوک بود. فردی آرام، خوش رفتار و کمی بدبین است.

۵۶. امیر اسعد، علی‌قلی‌خان

متولد حدود ۱۸۷۶/۱۲۹۳ ه. ق.

سه پسر دارد که مسن‌ترین آنها اکرم‌الملک است. امیر اسعد پسر ارشد سپهسالار (ش ۳۱ الف) است. با برادرانش، سردار اقتدار و ساعدالدوله و نیز برخی اوقات با پدرش مناسبات بد دارد. سبب منازعه میان آنها سرپرستی و وراثت اموال سپهسالار است.

مالک روستاهایی در بخش رودبار قزوین است و در معلم کلایه زواردشت و در نزدیکی قشلاق در شمال راه تهران - قزوین و انارک اقامتگاه دارد. سالهای بسیاری حاکم تنکابن بود و شورش کجوری‌ها [در سال ۱۳۳۶ ه. ق.] به مقدار زیاد به خاطر حرص او بود. فردی خشن، بی‌حال، سخت ترسو،

بی شخصیت و مرتجع است.

۵۷. اسعد السلطنه

متولد حدود ۱۸۷۵/۱۲۹۲ ه. ق.

در فرانسه پزشکی خواند. معقول و [رفتارش] دوستانه است. از بستگان سپهسالار است. در ۱۳۳۷/۱۹۱۹ ه. ق. املاک او را در تنکابن مدیریت می کرد.

۵۸. انتظام السلطان، الله قلی خان سرتیپ

متولد حدود ۱۸۷۵/۱۲۹۲ ه. ق.

رئیس طایفه خواجهوند کلاردشت است و در حسن کیف زندگی می کند. او بی شخصیت است.

۵۹. ساعدالدوله، علی اصغر خان

متولد حدود ۱۸۹۸/۱۳۱۶ ه. ق.

جوان ترین پسر سپهسالار و اعمال غیرعادی را از پدرش به ارث برده است. در ۱۳۳۶/۱۹۱۸ ه. ق. هنگامی که سرپرست املاک سپهسالار در قزوین بود، ناگهان به تنکابن رفت و در مسیر خود اقامتگاه شاهزاده عین السلطنه را در الموت غارت کرد. عمویش سردار کبیر (ش ۸۳) را اخراج و تنکابن را اشغال کرد. [سپس] افرادی را گرد آورد و تا الموت مقرهای نگهبانی قرار داد. از الموت به روستاهای برادرش امیر اسعد (ش ۱۰۹) و سردار ساعد (ش ۱۱۶) در رودبار حمله برد. در جلوگیری از ورود کجوری ها به خرم آباد ناتوان بود و در بهار ۱۳۳۸/۱۹۱۹ ه. ق. در دومین تاخت و تاز کجوری ها به ستیغ [کوه]

غاله گردن در جنوب خرم آباد عقب نشینی کرد. کمی بعد تعدادی از جنگلی ها را که از گیلان به تنکابن آمده بودند، خلع سلاح نمود؛ اما قزاقهای ایران از بابت تشجیع مخفیانه جنگلی ها و توطئه با آنها^۱، به او مظنون بودند. از این رو ساعدالدوله از تنکابن گریخت و در تبریز به پدرش ملحق شد. سپهسالار [هم] او را حاکم سراب کرد. ساعدالدوله برای قتل وثوق الدوله رئیس الوزرا و دیگران دسیسه چید و در بازگشت به تهران بازداشت و از طریق بغداد به اروپا فرستاده شد.

۶۰. ساعد الممالک

متولد حدود ۱۸۸۰/۱۲۹۷ ه. ق.

زمینداری است در تنکابن که اقامتگاههایی در نزدیکی شهنسوار و کلارآباد دارد. به صدور چوب شمشاد علاقه مند است. شخصی زبون است.

۶۱. سالار فاتح، میرزا علی خان سرتیپ

متولد حدود ۱۸۶۰/۱۲۷۷ ه. ق.

اهل [روستای] کالج، در ۸ مایلی شرق کجور و از خانواده ای «رعیت» است. به ایل خواجهوند تعلق ندارد. وقتی پسرچه بود به آذربایجان رفت و در آنجا با کمک عمویش که مأموری دون پایه بود، ترقی کرد و دو بار حاکم سلماس شد. در بازگشت از آذربایجان به تهران به عنوان پیشکار، به یک ملک در نزدیکی کرمانشاه فرستاده شد و از تسهیلات این کار برای پول درآوردن بیشترین بهره

۱. بعداً ثابت شد که ساعدالدوله از مخفیگاه کوچک خان در کاشکو در نزدیکی خرم آباد آگاه بود و این را پنهان نگاه داشت.

را گرفت تا اینکه با کشف اقداماتش به تهران گریخت و به خدمت سپهسالار (ش ۳۱ الف) درآمد و با امیر اسعد (ش ۵۶ و ۱۰۹) به تنکابن رفت. در آنجا از سوی او به ایلخانی ایل خواجهوند منصوب شد که مدت یک سال عهده‌دار آن مقام بود. در ۱۳۲۷/۱۹۰۹ ه. ق. وقتی که سپهسالار به آذربایجان رفت، [میرزا علی خان] او را همراهی نمود. در آنجا سپهسالار با عین‌الدوله مجادله کرد و به گیلان رفت و رهبر مجاهدین شد و به سوی تهران پیشروی کرد. در نیروی مجاهدین، سالار فاتح مسئول یک گروه ۷۰ نفری بود و در مسیر راه، در قزوین، شیخ الاسلام [شهر] را به قتل رساند.

پیرم به شجاعتش اعتقاد بسیار داشت و میرزا علی خان از سپهسالار، که قبلاً در آذربایجان او را به درجهٔ سرتیپی ارتقا داده بود، لقب سالار فاتح گرفت. در ۱۳۲۹/۱۹۱۱ ه. ق. در [نیروی] بدنام موسوم به اردوی برق، که بعد از گریختن محمدعلی شاه مخلوع از طریق کجور به مازندران رفت، فرماندهٔ دوم بود و از اخاذیهای اردوی برق سود برد. پیرم که به تازگی پلیس تهران را سازماندهی کرده بود، در سفرش به آذربایجان در ۱۳۳۰/۱۹۱۲ ه. ق. سالار فاتح را رئیس پلیس کرد، اما سالار فاتح پس از ۷ ماه به سبب ضرب سکهٔ تقلبی عزل شد. در ۱۳۲۹/۱۹۱۱ ه. ق. هنگامی که سپهسالار رئیس‌الوزرا بود، او را به عنوان حاکم به بروجرد، نهاوند و تویسرکان فرستاد. پس از یک سال عزل شد و تا ۱۳۳۳/۱۹۱۵ ه. ق. از کار برکنار بود. از سپهسالار به این سبب که او را به کاری نگماشت کینه به دل گرفت و در ۱۹۱۵ از طرف «دموکرات‌های» تهران به کجور رفت تا علیه سپهسالار آشوب کند. او شجاع نظام (ش ۶۴) رئیس شاخهٔ کجور ایل خواجهوند و دیگر ناراضیان را برانگیخت و اموال سپهسالار را به جیب زد.

در ۱۳۳۴/۱۹۱۶ ه. ق. سالار فاتح و متحدانش در برابر نیرویی که

سپهسالار، رئیس‌الوزراء وقت، به کجور فرستاد، در جنگل پنهان شدند و سپس به تهران آمد و بست نشست، تا اینکه در خانهٔ آقا کمال برادر سیدعبدالله [بهبهانی] مجتهد انقلابی و شاخص (مقتول در ۱۳۲۷/۱۹۰۹ ه. ق.) با سپهسالار مصالحه کرد. پس از سقوط کابینهٔ سپهسالار در اوت ۱۹۱۶ / شوال ۱۳۳۴ ه. ق. سالار فاتح با میرزا کوچک خان (ش ۷۵) و احسان‌الله خان (ش ۷۲) همدست شد. سالار فاتح، رفتن و به راه انداختن شورش در کجور را پذیرفت؛ کوچک خان نیز انجام کاری مشابه را در گیلان عهده‌دار شد و متعاقباً موافقت کردند که نیروها [ی خود] را ادغام کنند. سالار فاتح با دیگر فراریان به کجور بازگشت و فوراً کارگزاران سپهسالار را از [بلدهٔ] کجور و دو ماه بعد از پُل [کجور] اخراج کرد.

در تابستان ۱۳۳۴/۱۹۱۶ ه. ق. به وقت پیشروی ترک‌ها از همدان، هنگامی که زنان و کودکان اروپایی تخلیهٔ تهران را تدارک می‌دیدند، سالار فاتح از آنها دعوت کرد که از طریق کجور [به مقصد خود] روانه شوند.

در ۱۳۳۶/۱۹۱۸ ه. ق. و ۱۳۳۷/۱۹۱۹ ه. ق. در حملات کجوری‌ها برای چپاول تنکابن، سالار فاتح رهبر آنها بود و اگرچه به ایل خواجهوند تعلق نداشت، سران ایل به دست او که دسیسه‌گری کارآمدتر بود، هدایت می‌شدند. در ۱۹۱۸ از خرم‌آباد تنکابن به کسما رفت تا با کوچک خان و دیگر سران جنگلی‌ها رایزنی کند. در تابستان ۱۹۱۹ از سوی نیروی قزاق از [جانب] تنکابن مورد تهدید واقع شد، اما از رفتن به تهران خودداری ورزید تا آنکه از سوی نمایندگی بریتانیا «امان‌نامه» دریافت کرد. او هنوز (نوامبر ۱۹۲۰ / ربیع‌الاول ۱۳۳۹ ه. ق.) در تهران است و مجدداً با سپهسالار صلح داده شده است.

مطامع سالار فاتح به اموال سپهسالار محدود نمی‌شد: مردم مناطق قشلاق

کلاردشت و تنکابن به خاطر خسارتهایی که از دست کجوری‌های تحت رهبری وی متحمل شدند، از او نفرت دارند.

زندگانی سالار فاتح از این جهت جالب توجه است که چگونگی رسیدن یک پسر روستایی به موقعیت و قدرت، و شهرت ایرانی را به دسیسه‌چینی و ناسپاسی نشان می‌دهد؛ و نیز قسمی ماجراجو را نشان می‌دهد که بی‌نظمی ناشی از انقلاب [مشروطیت] برای آنها تسهیلات خاص و مصونیت از مجازات فراهم آورده است.

۶۲. سردار اقتدار، مرتضی قلی‌خان

پسر دوم سپهسالار (ش ۳۱ الف) که مناسبات بدی با برادر مسن‌ترش امیر اسعد (ش ۱۰۹) دارد و سخت به او حسادت می‌ورزد. طی مدتی کوتاه حاکم تنکابن بود و سرانجام در نخستین حمله کجوری‌ها به تنکابن در ۱۳۳۷/۱۹۱۸ ه. ق. به آنان پیوست تا برادرش را از دور خارج کند. پس از این رویداد، با خفت در مازندران منزوی شد. در پهنه‌ها در شمال ساری زندگی می‌کند و در چند روستا به کشاورزی اشتغال دارد. مردی خرد و خوش زبان است و معمولاً از لحاظ ذکاوت ضعیف محسوب می‌شود.

۶۳. سردار کبیر [جمشیدخان]

متولد حدود ۱۲۸۷/۱۸۷۰ ه. ق.

برادر جوان‌تر سپهسالار [تنکابنی]. فردی است ناشناخته و بسیار تنومند که برخی اوقات به شوخی از او به سردار «گاو» نام برده می‌شود. گاهگاه در تنکابن به کار گرفته شده است.

در ۱۳۳۶/۱۹۱۸ ه. ق. به وسیله برادرزاده‌اش، ساعدالدوله (ش ۵۹) [از

تنکابن] اخراج شد. در ۱۳۳۴/۱۹۱۶ ه. ق. وزیر جنگ بود.

۶۴. شجاع نظام، کریم‌خان

ربیع‌خان (مسمی به قهرمان)

نبی‌خان

تقی‌خان

اینان برادر و متعلق به خانواده‌ای «گیل» از کجور هستند، اما از زمان اخراج حیدرخان رئیس ایل خواجه‌وند در ۱۳۲۷/۱۹۰۹ ه. ق. با فعالیتشان، خود را رؤسای شاخه کجور ایل خواجه‌وند کرده‌اند.

علیه سپهسالار (ش ۳۱ الف) به سالار فاتح پیوستند. برادر پنجم آنها، جعفرخان، دستگیر و در ۱۳۳۳/۱۹۱۵ ه. ق. هنگامی که سپهسالار رئیس‌الوزرا بود، در تهران اعدام شد. این اقدام بر خصومتشان با سپهسالار افزود. آنها رهبران فعال آشوبهای محال ثلاث بودند که با دو بار تهاجم کجوری‌ها به تنکابن در ۱۳۳۶/۱۹۱۸ ه. ق. و ۱۳۳۷/۱۹۱۹ ه. ق. به اوج رسید. گفته می‌شود که بر سر تقسیم غنائم با سالار فاتح منازعه کردند. آنها مردانی صاحب قدرت و عزم و نفوذ محلی چشمگیری دارند.

۶۵. سپهسالار اعظم (نک: ش ۳۱ الف).

□ رجال گیلان

۶۶. احمد علی خان

متولد حدود ۱۸۷۳/۱۲۹۰ ه. ق.

برادر سردار محیی (ش ۷۶) و در خاندانش بزرگترین دزد است. اکنون (نوامبر ۱۹۲۰ / ربیع الاول ۱۳۳۹ ه. ق.) در تهران بسر می برد و اعتقاد این است که به دسیسه با بلشویک ها اشتغال دارد.

۶۷. عمید السلطان، حسن خان

متولد حدود ۱۸۶۰/۱۲۷۷ ه. ق.

برادر سردار محیی (ش ۷۶). در ۱۳۲۷/۱۹۰۹ ه. ق. در جنبش انقلابی [مشروطیت] رشت سهم عمده ای داشت و در ۱۳۳۶/۱۹۱۸ ه. ق. از سوی جنگلی ها حاکم رشت شد و یک بار دیگر نیز در ۱۳۳۸/۱۹۲۰ ه. ق. به وسیله بلشویک های کمونیست و جنگلی ها به حکومت رشت رسید.

۶۸. امین الدوله، محسن خان

متولد حدود ۱۸۷۵/۱۳۰۲ ه. ق.

پسر امین الدوله، صدراعظم مظفرالدین شاه که رقیب امین السلطان اتابک بود. امتیاز برجسته او ازدواجش با دختر مظفرالدین شاه است. برخی مناصب درباری را عهده دار بود و در ۱۳۲۳/۱۹۰۵ ه. ق. مظفرالدین شاه را در سفر اروپا همراهی کرد.

در ۱۳۲۷/۱۹۰۹ ه. ق. به وزارت پست منصوب گردید، اما ناتوان از آب درآمد. در ژوئیه ۱۹۱۶/رمضان ۱۳۳۴ ه. ق. عضو کمیسیون مالی مشترک [ایران و متفقین] بود. اراضی وسیعی را در گیلان مالک است و به ستمکارترین مالک شهرت دارد. در تابستان ۱۳۳۵/۱۹۱۷ ه. ق. در نتیجه شکایت «رعیت» اش به جنگلی‌ها، از لشت نشا، ملکش در گیلان، رسوده و برای ۱۰۰۰۰۰ تومان فدیة نگاه داشته شد و در پاییز در ازای ۷۵۰۰۰ تومان آزاد گردید.

زبان فرانسه را به روانی صحبت می‌کند.

۶۹. امین‌الملک، دکتر اسماعیل خان

متولد حدود ۱۲۸۹/۱۸۷۲ ه. ق.

اهل رشت است و سأل‌های زیادی را در پاریس صرف تحصیل طب کرد و گفته می‌شود که چشم پزشکی حاذقی است. در ۱۳۲۴/۱۹۰۶ ه. ق. معاون میهماندار سرسیسل اسپرینگ - رایس^۱ بود و با او از رشت به تهران سفر کرد. در آنجا، در روزهای آغاز نهضت مشروطیت، اسماعیل خان خدمات بزرگی به او کرد. در مجلس اول، امین‌الملک به عنوان یک وکیل، نفوذش را به نفع اعتدالیون به کار برد.

در کابینه‌های ۱۳۳۳/۱۹۱۵ ه. ق. عین‌الدوله و ۱۳۳۴/۱۹۱۶ ه. ق. وثوق‌الدوله، وزیر پست و تلگراف و فواید عامه بود. از طرفداران عین‌الدوله (ش ۶) بود و در ۱۳۳۸/۱۹۰۲ ه. ق. به عنوان نایب‌الایاله با او به تبریز رفت. در کابینه نوامبر ۱۳۳۹/۱۹۲۰ ه. ق. سپهدار، وزیر مالیه بود. زبان فرانسه را

به روانی صحبت می‌کند و مردی خوشایند است. [رفتار او] با بریتانیایی‌ها همواره دوستانه بوده است.

۷۰. حاجی احمد جنگلی

متولد حدود ۱۲۸۲/۱۸۶۵ ه. ق.

اهل کسما و بازرگانی خرده پا بود که [بعدها] تاجری متمول شد و به تجارت ابریشم اشتغال داشت. مخالف روس‌ها بود و یکی از اولین طرفداران میرزا کوچک‌خان (ش ۷۵) شد. حمایت مالی او برای موفقیت کوچک‌خان اساسی بود و تنخواه اتحاد اسلام جنگلی را که کوچک‌خان رهبر فعال آن بود، در دست داشت. در ۱۳۳۶/۱۹۱۸ ه. ق. روابط آنها تسیره شد، زیرا حاجی‌احمد به اختلاس بخش اعظم تنخواه جنبش جنگل متهم گردید. در ۱۳۳۷/۱۹۱۹ ه. ق. هنگامی که قزاق‌ها وارد گیلان شدند، حاجی‌احمد با ۵۰۰ تن تسلیم آنها شد. به او «تأمین‌نامه» ای مشروط بر تحویل تمام سلاحهایش و رفتار خوب در آینده، اعطا گردید. اظهار می‌کرد که تمام اسلحه‌ها را تحویل داده، اما اسلحه‌هایی کشف شد که گفته می‌شود در املاک او پنهان شده بود. حاجی‌احمد دستگیر و به تهران فرستاده شد که هنوز (نوامبر ۱۹۲۰/ربیع‌الاول ۱۳۳۹ ه. ق.) آنجاست. با دکتر حشمت، از رهبران جنگلی، که در ۱۳۳۷/۱۹۱۹ ه. ق. در رشت به دار آویخته شد، مناسبات بدی داشت.

۷۱. حاجی میرزا یحیی خان

عمده‌مالک و بزرگ‌خاندان صوفی در املش. در رانکوه، شامل بندرگاه چمخاله، اراضی وسیعی دارد. در املش باغهای چای ایجاد کرده است. از

1. Sir C. Spring - Rice

آشفتگیهای ناشی از جنگلی [ها] و بلشویک [ها] بسیار زیان کرده است.

۷۲. احسان الله خان (جنگلی)

متولد حدود ۱۸۸۳/۱۳۰۰ ه. ق.

اهل ساری مازندران و از خانواده‌ای فرو دست است. به خرج یکی از بستگانش در دارالفنون تحصیل کرد تا به میخوارگی نپردازد.

در ۱۳۲۷/۱۹۰۹ ه. ق. با مجاهدین از رشت به تهران آمد و در آنجا رجل اقامت افکند. در ۱۳۳۴/۱۹۱۶ ه. ق. در دسیسه سالار فاتح (ش ۶۱)، میرزا کوچک خان (ش ۷۵) و دیگران همدست گردید. در آغاز ۱۳۳۶/۱۹۱۸ ه. ق. آلت دست «کمیته مجازات» شد تا اینکه کابینه وثوق الدوله در تابستان ۱۳۳۶/۱۹۱۸ ه. ق. کمیته را در هم شکست، آنگاه [وی] به ساری گریخت. از آنجا به چالوس رفت و در نخستین حمله سالار فاتح به تنکابن به او پیوست، و به همراه او به کسما نزد کوچک خان رفت و در آنجا ماند. در بهار ۱۳۳۷/۱۹۱۹ ه. ق. فرمانده یک گروه ۷۰ نفری جنگلی‌ها بود و کوچک خان ازدواج او را با دختر یک دیلمی متمول ترتیب داد.

تحت تأثیر الکحل، او یکی از متجاوزترین رهبران جنگلی است.

در ژوئیه ۱۹۲۰/ذیقعه ۱۳۳۸ ه. ق. با خالو قربان به سرسخت‌ترین گروه بلشویک‌ها که با کوچک خان منازعه می‌کرد، پیوست. در دولت کمونیستی که پس از اخراج کمیسارهای کوچک خان از رشت تشکیل شد، سرکمیسار بود.

۷۳. خالو قربان (جنگلی)

متولد حدود ۱۸۷۶/۱۲۹۳ ه. ق.

اهل هرسین در دره گاماساب، در نزدیکی بیستون کرمانشاه است. سالهای بسیار در خانه مخبرالدوله و دیگر شخصیت‌های تهران «فراش» بود و آنگاه در قزوین و گیلان کتیراگیر شد تا اینکه در ۱۳۳۶/۱۹۱۸ ه. ق. به خاطر حکایاتی که از سودآور بودن اشتغال در جنبش جنگل [نقل می‌شد]، جذب جنبش گردید و به حاجی احمد (ش ۷۰) پیوست. در بهار ۱۳۳۷/۱۹۱۹ ه. ق. با دکتر حشمت در لاهیجان بسر می‌برد و مسئولیت گروهی از کرد و لر را برعهده داشت. در ۱۳۳۸/۱۹۲۰ ه. ق. به همراه حاجی احمد تسلیم نشد و به کوچک خان پیوست و با او به لاهیجان رفت. در طی هزیمت جنگلی‌ها که متعاقباً رخ داد، خالو قربان گروهی کوچک [از جنگلی‌ها] را کنار هم نگاهداشت و به فومن بازگشت. در خلال افول اقبال جنگلی‌ها، فعالیت و تحرّک‌ش، او را [به] یکی از رهبران برجسته آنها [تبدیل] کرد. در ژوئیه ۱۳۳۸/۱۹۲۰ ه. ق. به سرسخت‌ترین گروه بلشویک‌ها پیوست که با کوچک خان منازعه و کمیسارهای او را از رشت اخراج کرد. در دولت کمونیستی که در آنجا تشکیل شد، خالو قربان کمیسار جنگ گردید. اکنون (ژانویه ۱۹۲۱/جمادی‌الاول ۱۳۳۹ ه. ق.) گفته می‌شود که با سردار محیی (ش ۷۶) به مسکو رفته است.

۷۴. میرزا کریم خان

متولد حدود ۱۸۷۶/۱۲۹۳ ه. ق.

برادر سردار محیی (ش ۷۶). در ۱۳۲۷/۱۹۰۹ ه. ق. فعال‌ترین انقلابیون [مشروطه‌خواه] در رشت بود. باهوش‌ترین فرد یک خاندان زیرک که از آب گل‌آلود سیاست گیلان با موفقیت ماهی گرفته است. طرفدار ترک‌ها بود و به مهاجرین ترک - آلمانی که به قم رفتند، پیوست و مدتی بعد به استانبول رفت.

رسیده بود، دستور داد گیلان را ترک کنند. در راه بازگشت آنها به قزوین، میرزا کوچک خان تنها بدین جهت از کمین نشستن آنها بازداشته شد که از بابت رفتار سربازان کمکی روس که در طول راه بودند، اطمینان نداشت و این احتمال را که ممکن بود دور دانسترویل گرد آیند، درک کرد. [سرانجام] جنگلی ها حمله کردند و در اوت ۱۹۱۸ / ذیقعدۀ ۱۳۳۶ ه. ق. در رشت از سربازان بریتانیا شکست خوردند و کوچک خان با ما به توافق رسید.

به سبب عدم اخلاص میرزا کوچک خان و پافشاری اش در ضدیت با دولت ایران، توافقنامه مذکور ملغی گردید و او که قادر به ایستادگی در برابر قزاقهای ایران نبود، متواری شد. کوچک خان در پاییز ۱۳۳۸ / ۱۹۱۹ ه. ق. از سوء رفتار قزاقها و سوء مدیریت حاکم اعزامی از تهران، برای تجدید حیات جنبش جنگل بهره گرفت و زمستان را به بازی با دولت ایران گذراند تا اینکه در مه ۱۳۳۸ / رمضان ۱۳۳۸ ه. ق. دوستان قدیمش - بلشویک ها - دوباره به او پیوستند و [میرزا] در هیأت واقعی خود ظاهر گردید. کوچک خان علی رغم قول بی طرفی که قبلاً، چند روز پیش از عقب کشیدن پادگان بریتانیا، داده بود، در حالی که بلشویک ها او را محافظت می کردند، وارد رشت شد. به هر حال در ژوئیه / ذیقعدۀ با خالوقربان، احسان الله خان و دسته کمونیست منازعه کرد و به جنگل عقب نشست و تاکنون در آنجا بی طرف مانده است. در نوامبر / ربیع الاول یک لشکر بلشویک علیه او اعزام شد، اما بی نتیجه بود. احتمالاً کناره گیری او از بلشویک ها، تنها مرحله ای موقت است و از نفرت شخصی و حسادت او - به عنوان مثال به سردار محیی (ش ۷۵) - ناشی می شود، چه سردار در میان بلشویک ها نقش برجسته ای ایفا می کرده؛ و کوچک خان قلباً یک بلشویک باقی مانده است. مادام که کوچک خان تنها به امور محلی گیلان دلبسته بود، آن ولایت از فعالیتهاش بهره مند می شد و او به کیفیت رهبری و

در ۱۳۳۸ / ۱۹۲۰ ه. ق. به ایران بازگشت. استاروسلسکی به انتقام همبستگی سردار محیی با بلشویک ها، در ۱۹۲۰ خانه میرزا کریم خان را در رشت خراب کرد. حال (نوامبر ۱۹۲۰ / ربیع الاول ۱۳۳۹ ه. ق.) در تهران بسر می برد.

۷۵. میرزا کوچک خان، رهبر جنگلی ها

حدود ۱۲۹۵ / ۱۸۷۸ ه. ق. در حوالی روستای کسما، در گیلان، به دنیا آمد. در یک مدرسه علوم دینی در رشت تحصیل کرد و یک «آخوند» شد. در روزهای گمنامی او، سردار محیی (ش ۷۶) که هم اکنون سخت دشمن اوست، پشتیبانش بود. میرزا کوچک خان سهم اندکی در انقلاب ۱۳۲۶ / ۱۹۰۸ ه. ق. رشت داشت و خاویل الذکر باقی ماند تا هنگامی که در ۱۳۳۳ - ۳۴ / ۱۹۱۵ - ۱۶ ه. ق. در جنگل غرب گیلان، اتحاد اسلام را علیه روس ها به راه انداخت. در آغاز کار نقش یک رابین هود^۱ را بازی می کرد و با اخراج یا ربودن زمینداران ستمگر و جبران ظلم وارده بر کشاورزان، محبوبیت محلی به دست آورد. از جانب ایران دو لشکر و از سوی روسیه نیز دو لشکر علیه گروه او اعزام شد که ناموفق بودند، و به سبب نارضایتی عمومی، جنگلی ها حاکم بالفعل گیلان شدند، که نظام اداری پوسیده ای را تحمل می کرد. در ۱۳۳۶ / ۱۹۱۸ ه. ق. میرزا کوچک خان [به] عامل مهمی در سیاست ایران [تبدیل] شد و با کمیته بلشویک روسیه که دشمنان سابق او - سربازان روس - را از ایران خارج می کرد، مناسبات دوستانه داشت و با ورود بریتانیایی ها [به گیلان] مخالفت می کرد. به گروه ژنرال دانسترویل^۲ که در ژانویه ۱۳۳۶ / ۱۹۱۸ ه. ق. به انزلی

1. Robin Hood

2. Dunsterville

صداقت شهرتی حاصل کرد. به نظر می‌رسد که بعداً از فرط بلندپروازی به خطا افتاد، به تزویر سوء شهرت یافت و در هیأت فردی دورو و ماجراجویی خودخواه ظاهر شد. مخالفت بیهوده‌اش با دولت، گیلان را در ۱۳۳۷/۱۹۱۹ ه. ق. درگیر بیچارگیهای یک جنگ خانگی کرد که در ۱۳۳۸/۱۹۲۰ ه. ق. فاجعه تهاجم بلشویک را در پی آورد. تنها پس از عقب کشیدن سربازان بریتانیایی از شمال ایران، تمام نتایج اقدامات او دیده خواهد شد.

۷۶. سردار محیی، عبدالحسین خان

لقب سابق: معز السلطان

متولد حدود ۱۲۸۷/۱۸۷۰ ه. ق.

پسر حاجی کاظم^۱ وکیل الرعایا (برادر بیگلربیگی سابق گیلان)، پسرعموی^۲ سپهدار اعظم (ش ۳۱). برادر مجیب السلطنه، میرزا کریم خان (ش ۷۴)، عمید السلطان (ش ۶۷)، احمدعلی خان (ش ۶۶)، عباس خان و غیره است که انجمنی از ماجراجویان هستند. در گذشته به سپهدار (ش ۳۱) و سردار معتمد (ش ۷۷) وابسته بودند و از زمان انقلاب [مشروطیت] در گیلان، مهم شده‌اند. سردار محیی از رهبران فعال انقلاب بود. در ۱۳۲۷/۱۹۰۹ ه. ق. با مجاهدین که محمدعلی شاه را خلع کردند، سپهدار (یعنی ولی خان سپهسالار کنونی، ش ۳۱ الف) را تا تهران همراهی کرد. در اوت ۱۹۰۹/رجب ۱۳۲۷ ه. ق. پس از بمباران فداییان در پارک اتابک، در سفارت عثمانی بست نشست. در ژوئیه ۱۹۱۰/رجب ۱۳۲۸ ه. ق. به حکومت کرمان منصوب شد،

۱. در متن: حاجی قاسم - م.

۲. در متن: برادرزاده - م.

اما به آن ولایت نرفت. در سپتامبر ۱۹۱۱/رمضان ۱۳۲۸ ه. ق. به فرماندهی یک نیروی مشروطه‌خواه علیه محمدعلی مخلوع به مازندران اعزام گردید، در نزدیکی استرآباد شکست خورد و گفته می‌شود که تا رسیدن به دماوند، آن اندازه درنگ نکرد که پشت سرش را نگاه کند. [آنگاه] برای تنبیه به قم تبعید شد.

در ۱۳۳۳/۱۹۱۵ ه. ق. در استخدام آلمان و یکی از رهبران مجاهدینی بود که آلمانی‌ها در تهران گرد آورده بودند. در نوامبر همان سال/۱۳۳۴ ه. ق. به قم و آنگاه از برابر تهدید سربازان روس که از قزوین پیشروی می‌کردند، با مهاجران تهرانی طرفدار آلمان به اصفهان رفت. در تابستان ۱۳۳۶/۱۹۱۷ ه. ق. در بازگشت به تهران، تغییر جبهه داده بود و در سپتامبر/ربیع الاول [همان سال] همسو با منافع بریتانیا و روسیه، به براندازی کابینه صمصام السلطنه کمک می‌کرد. در ۱۹۱۸ طی چند ماه والی کردستان شد.

در ۱۳۳۸/۱۹۲۰ ه. ق. به زودی پس از ورود بلشویک‌ها به گیلان، به آنها پیوست و در کنار عناصر کمونیست قرار گرفت و بعد از جدایی آنها از کوچک خان، رهبر عناصر انقلابی ایران شد. طی چندین سال کوچک خان تابع او بود، اما اکنون سخت دشمن یکدیگرند و لشکر اعزامی بلشویک‌ها علیه کوچک خان در نوامبر ۱۹۲۰/ربیع الاول ۱۳۳۹ ه. ق. احتمالاً می‌تواند به این خصومت منسوب شود. هم اکنون (ژانویه ۱۹۲۱/جمادی الاول ۱۳۳۹ ه. ق.) گفته می‌شود که سردار محیی با خالوقربان (ش ۷۳) به مسکو رفته‌اند.

۷۷. سردار معتمد، محمدصادق خان

لقب سابق: محتشم الملک

متولد حدود ۱۲۹۲/۱۸۷۵ ه. ق.

مزاوجت، با شاهسون‌های فولادلو عقد اتحاد بسته است. با امیر عشایر خلخال (ش ۸۲) و برادرش رشیدالممالک مناسبات حسنه دارد.

۷۸ الف. سپهدار اعظم (نک: ش ۳۱).

پسر عمو و برادر زن سپهدار (ش ۳۱)، و همانند او با همسری متمول ازدواج کرد. یک زمیندار گیلانی ثروتمند است با خانه‌ای در رشت که در آنجا سه بار از وزرای مختار بریتانیا - که به تهران می‌رفتند یا از آنجا مراجعت می‌کردند - پذیرایی اسراف‌آمیزی به عمل آورد. چندین بار کفیل حکومت گیلان بوده است و در کابینه نوامبر ۱۹۲۰ / ربیع‌الاول ۱۳۳۹ ه. ق. سپهدار به وزارت پست و تلگراف منصوب شد. بی‌نهایت خوش‌نیت است، ولی بسیار ضعیف و بی‌کفایت [نیز] هست.

۷۸. سردار مقتدر، نصرالله‌خان

القاب سابق: امیر مقتدر و ضرغام السلطنه

متولد حدود ۱۲۸۷/۱۸۷۰ ه. ق.

دو برادر [به نامهای] محمدخان شجاع دیوان و عبدالحسن‌خان [معروف به] سرتیپ‌خان دارد.

رئیس طالش‌های دولاب است و در ۱۳۳۷/۱۹۱۹ ه. ق. هنگامی که سردار معظم حاکم کل گیلان بود، حاکم خمسۀ طوالش شد. حدود ۲۰۰ تن از ۴۰۰-۳۰۰ تفنگچی طالش دولاب تحت نظارت او هستند.

در ستم به رعیت‌های شهرت دارد، و دشمن کوچک‌خان است و از او خوف دارد. چند بار با جنگلی‌ها دست و پنجه نرم کرده است. در خلال عملیات جنگلی‌ها در اواخر ۱۹۱۹ و اوایل ۱۹۲۰ / نیمۀ اول ۱۳۳۸ ه. ق. از او درخواست شده بود تا با قزاق‌های [دولت ایران] همکاری کند. بلشویک‌ها پس از پیاده‌شدن در انزلی، به تحریک کوچک‌خان، به زودی او را مورد تهاجم قرار دادند. اما پس از چند موفقیت‌مقدماتی، اتباع سردار مقتدر گرد او جمع شدند و تا پایان سال در وضعیتی بهتر از حفظ موقعیت خود بود. از طریق

□ مجتهدهای رشت

۷۹. آقا شریف

روحانی برجسته رشت. به خاطر مکاتبه با کوچک خان، به وسیله آذری، کفیل والی گیلان، دستگیر و در بهار ۱۳۳۸/۱۹۲۰ ه. ق. به تهران اخراج شد.

۸۰. بحر العلوم، میرزا علی

متولد حدود ۱۲۹۷/۱۸۸۰ ه. ق.

داماد سپهدار (ش ۳۱) است و چند برادر دارد. در روزهای استیلای روس‌ها، خاندانش آلت دست آنها بودند. در سیاست محلی (گیلان) مشارکت چشمگیری داشت تا اینکه در ۱۳۳۸/۱۹۲۰ ه. ق. به عنوان یک فراری از بلشویک‌ها به تهران رفت.

۸۱. شریعتمدار، ابوالحسن

برادر بزرگتر بحر العلوم است.

□ رجال خلخال

۸۲. امیر عشایر، مصطفی قلی خان
متولد حدود ۱۸۶۰/۱۲۷۷ ه. ق.

پسر احمدخان رئیس قبیله شاطرانلوس. دو برادر جوان‌تر به نامهای رشیدالممالک (ش ۸۶) که در قبیله نفوذ بسیار دارد، و تپانچه‌خان، و دو برادرزاده به اسامی غلامحسین‌خان و حسینقلی‌خان که پسران برادر بزرگترش اسفندیارخان متوفی هستند، و یک خواهر به نام عظمت خانم (نک: سطور زیر) دارد.

امیر عشایر رئیس (ایل بیگی) قبیله شاطرانلوس که معمولاً در کیوی و میرشت در شمال قزل‌اوزن زندگی می‌کند. خانه‌ای در حوستان در گرمرو - در نزدیکی کوههای بزغوش در ۲۵ مایلی شمال میانه - دارد.

با بخشی از فوج خلخال در نگهبانی [قراول خاصه] محمدعلی‌شاه خدمت می‌کرد. پس از دوره‌ای رقابت با بستگانش، ریاست قبیله شاطرانلو را به دست آورد، و آنگاه با کمک قبیله شروع به چپاول و گردآوری پول کرد. در ۱۹۱۲/۱۳۳۰ ه. ق. سردار بهادر بختیاری (پسر سردار اسعد) و یپر، شورشیان شاهسون را بین سراب و اردبیل شکست دادند و امیر عشایر و اسفندیارخان را دستگیر کردند و به تهران بردند که در آنجا طی مدت دو سال تحت نظر بودند. امیر عشایر پس از آزادی، به خلخال بازگشت و قانون‌شکنی خود را تجدید کرد. طی مدت کوتاهی حاکم منصوب جنگلی‌ها در گیلان بود،

اما با آنها در افتاد و به خلخال مراجعت کرد. در آنجا او و بستگانش رؤسای قدرتمند چپاولگری شده‌اند و تمام خلخال را در شمال قزل اوزن عرصه تاخت و تاز کرده‌اند و بارها بخش کاغوزکنان را در جنوب رود قزل اوزن، غارت نموده‌اند. امیر عشایر از زمان منازعه‌اش با جنگلی‌ها، دوستی سابق خود را با سردار مقتدر طالشی (ش ۷۸) تقویت کرده است.

خواهر امیر عشایر، عظمت خانم، همسر حسین علی‌خان است - رئیس طایفه جنگجوی شاهسون فولادلو - [مستقر] بین خلخال و اردبیل. او خانمی سلطه‌جو^۱ و پرنفوذ است و حمایت طایفه فولادلو را برای بستگان شاطرانلوی خود تضمین کرده است. برادرش امیر عشایر و برادرزادگانش یک دسته ثابت ۲۵۰ نفری مسلح را در اختیار دارند، اما قادرند علاوه بر فولادلو، که می‌تواند ۵۰۰ مرد جنگی گرد آورد، حدود ۱۲۰۰-۱۰۰۰ نفر را فراخوانند.

امیر عشایر به کمک روس‌ها رئیس شاطرانلو شد، ولی اندکی بعد، با آنها از در مخالفت درآمد. با این وصف با ترک‌ها منازعه کرد و در ۱۳۳۶-۳۷/۱۹۱۸ ه. ق. با هیئت میجر و گُستاف^۲ که مأمور آذربایجان بود، مناسبات دوستانه داشت. او به دو سره بازی کردن شهرت دارد.

۸۳. امیر تومان، محمد تقی خان

متولد حدود ۱۲۸۲/۱۸۶۵ ه. ق.

پدرزن سالار مجید (ش ۸۷)، ولی روابطش با او غیردوستانه است. در کَجَل (جنوب دره قزل اوزن نزدیک پل متروکه پاردالیس در راه زنجان - اردبیل)

1. masterful
2. Major Wagstaffe

زندگی می‌کند.

از پدرش که فوج خلخال را فرماندهی می‌کرد، املاکی را به ارث برد. به مدت ۱۵ سال به عنوان سرهنگ در همان فوج و پس از مدتی طی مدت ۱۶ سال در کشیک‌خانه تهران خدمت کرد تا اینکه انقلاب ۱۳۲۴/۱۹۰۶ ه. ق. [مشروطیت] رخ داد و او به خلخال بازگشت.

مخالفت با چپاولهای امیر عشایر را رهبری نمود، پل پاردالیس را خراب کرد و طی چند سال غارتگران امیر عشایر را بیرون از کاغوزکنان - بخش جنوب قزل اوزن - نگاهداشت. روستاهای او از قحطی ۱۳۳۶/۱۹۱۸ ه. ق. سخت متضرر شدند و اکنون در شرایطی ضعیف‌تر بسر می‌برد. [او] سخت مخالف امیر عشایر و دیگر شورشیان است.

۸۴. غلامحسین خان

حسینقلی خان

پسران اسفندیارخان متوفی (برادر امیر عشایر) هستند. اسفندیارخان و امیر عشایر معمولاً مناسبات بدی داشتند، ولی پسران اسفندیارخان به اندازه کافی قوی نیستند که با امیر [عشایر] مخالفت کنند. با این وجود، با رشیدالممالک (ش ۸۶) صمیمی‌تراند.

۸۵. حاجی فرج صراف

حاجی ابراهیم آقا

حاجی محمد آقا

سه برادر تبریزی، که املاک زیادی در قسمتهای مختلف آذربایجان شامل هنجین و روستاهای بسیار دیگری در خلخال - بیشتر در بخش سَنجَبَد و

کاغوزکنان - دارند. آنها بزرگترین زمینداران خلخال هستند، ولی روستاهایشان در بخش سنجبد به تصرف امیر عشایر درآمده است و روستاهای کاغوزکنان آنها نیز به سبب [تاخت و تاز] امیر عشایر و بستگانش از طایفه شاطرانلو بلااستفاده مانده است.

□ رجال خمسه

۸۹. امیر افشار، جهانشاه خان

ادعا می‌کند که در حدود ۱۸۲۵/۱۲۴۱ ه. ق. به دنیا آمده است، ولی [وقوع تولدش در] ۱۸۴۵/۱۲۶۱ ه. ق. بیشتر ممکن است. پسر حسنعلی خان افشار است. [او] یک پسر زنده به نام علی اصغر خان سردار فاتح دارد که [در] هیچ [کاری] استعداد ندارد و به تریاک معتاد است. مناسبات سردار فاتح، داماد مزین السلطان که در تهران بسر می‌برد، با او بد است.

امیر افشار در کَرسف، ۲۰ مایلی جنوب غرب سلطانیه و ۴۰ مایلی جنوب زنجان زندگی می‌کند و ۷۰ روستا بین ابهر و گروس - یعنی در خمسه جنوبی - و بخشهای اطراف دارد و پر قدرت‌ترین خان در آن ولایت است. تنها رقیبش سردار اسعدالدوله (ش ۹۰)، زمیندار خمسه شمالی است که به هر حال همتای او نیست. امیر افشار رئیس شاخه خمسه ایل افشار است، اما افشارهای صائین قلعه و جنوب آن، در خرقان را تحت فرمان ندارد. این امیر افشار است که شاخه افشار خود را مشهور کرده است نه برعکس.

گفته می‌شود امیر افشار در ۱۶-۱۹۱۵/۳۴-۱۳۳۳ ه. ق. با ترک‌ها علیه متفقین توطئه کرد و دچار [لشکر] روس‌ها شد و به بغداد گریخت. به وقت اشغال بغداد به وسیله بریتانیایی‌ها، در آنجا بسر می‌برد. در مارس ۱۹۱۸/۱۳۳۶ ه. ق. تحت توجّهات ما به زنجان بازگشت و طی مدّت یک سال حاکم آنجا بود، اما اقداماتش کمتر از قولهایی بود که برای کمک به ژنرال دانسترویل علیه ترک‌ها داده بود. از زمان شکست ترک‌ها، مدعی دوستی با ما

۸۶. رشید الممالک، حبیب‌الله یا ابلیش خان

متولد حدود ۱۸۷۵/۱۲۹۲ ه. ق.

برادر امیر عشایر (ش ۸۲) رئیس طایفه شاطرانلو و شریک فعال جُرْمهای اوست. او درست‌تر و مردتر از امیر عشایر و در طایفه محبوب‌تر است. خانه‌ای در سنگ‌آباد، حدود ۸ مایلی کیوی دارد.

۸۷. سالار مجید

متولد حدود ۱۸۹۰/۱۳۰۷ ه. ق.

یک خان خُرده غارتگر است با ۲۵ سوار؛ مالک خیرآباد (نزدیک آق‌کند) و برندق (شمال قزل‌اوزن در غرب شاهرود). مناسباتش با ما غیردوستانه است.

۸۸. ظفر السلطنه، عزیزالله میرزا (نک: ش ۳۵).

ارتباطش با خلخال با فرماندهی فوج آنجا آغاز شد. از فرصتهایش برای به دست آوردن ۱۷ روستا در سَنجبد و ۱۰ یا ۱۲ روستا در بخش شاهرود بهره گرفت که اکنون به سرنوشتی مشابه املاک حاجی فرج صراف دچار شده‌اند و به تصرف رؤسای شاطرانلو درآمده‌اند.

شده است، اما در ۱۳۳۷/۱۹۱۹ ه. ق. اعتقاد بر این بود که با جنگلی‌ها ارتباط محرمانه دارد.

در بهار ۱۳۳۸/۱۹۲۰ ه. ق. از سوی وثوق‌الدوله که مناسبات امیر عشایر با او بد است، به تهران احضار گردید، ولی اندکی بعد، دوباره حاکم خمره شد، زیرا قدرت فتودالی امیر عشایر در آنجا به اندازه‌ای قوی است که کار هر حاکمی به جای او غیرممکن می‌شود. دولت تهران برای اعمال قدرت بسیار ضعیف است و مقابله با نفوذ امیر عشایر مستلزم اجبار به اهالی ترک متمرّد و ممانعت از بروز هرج و مرج در خلخال است.

امیر عشایر ادعای توانایی گردآوری ۵۰۰۰ مرد مسلح را دارد، اما احتمالاً تخمین حدود ۱۰۰۰ پیاده و ۶۰۰ سوار به تعداد واقعی نزدیکتر است. او به عنوان رئیس سوارهای افشار، راه قزوین - تبریز را از قروه به جمال‌آباد نگهداشته می‌کند. مردی خودساخته و بی تحصیلات است که مقامش را با توانایی و شخصیت خود و به هزینه همسایگانش به دست آورده است؛ از یکی می‌دزدد تا به دیگری دهد. به سخاوت و نیز انتقامجویی شهرت دارد. علی‌رغم سالخوردگی و خوردن تریاک، قدرت ذهنی و اراده قوی او تضعیف نشده است. یک دسیسه‌گر ماهر با تمایل به بیطرفی خیرخواهانه است، تا اینکه زمان پشتیبانی از [طرف] برنده فرارسد. گفته می‌شود که مناسبات خوبی با امیر عشایر (ش ۸۲) دارد.

۹۰. سردار اسعدالدوله، حسین قلی خان

متولد حدود ۱۲۹۲/۱۸۷۵ ه. ق.

پسر ذوالفقارخان اسعدالدوله از احفاد ذوالفقارخان است که علیه کریم‌خان زند شورش کرده بود. سردار اسعدالدوله کنونی شش پسر دارد و بیشتر عمرش

را در زنجان سپری کرده است. حدود ۱۰۰ روستا را در انگوران، زنجان رود، آبچه رود و طارم - یعنی قزل اوزن و منطقه شمال خمره - به ارث برده است و طارم مرکز نفوذ اوست.

در غیبت امیر عشایر که در بغداد بسر می‌برد، سردار اسعدالدوله حاکم زنجان بود و از سوی دولت ایران رئیس طایفه دویران [شاهسون] گردید، اگر جز این می‌بود، سهم اندکی در سیاست می‌داشت و تحت‌الشعاع امیر [عشایر] واقع می‌شد. رقابت بین طرفداران این دو، یک عنصر آشوب در زنجان است. در آنجا نایب صدر (ش ۹۹) و حاجی وزیر مشیرالممالک (ش ۹۸)، دو رهبر حزب سوسیال دموکرات، مهمترین دوستان سردار هستند. در خمره اکثر زمیندارها با او روابط دوستانه دارند و یک ائتلاف ضد افشار را تشکیل می‌دهند. او قادر به احضار ۳۰۰ سوار است.

سردار مردی درشت‌اندام، بیش از ۶ فوت قد و نسبتاً فراخ‌سینه است. خوش رفتار و خوش طینت محسوب می‌شود. فردی مطبوع، اما خسیس و دارای شخصیتی ضعیف است و سخت تابع زیردستان خود، که برخی از آنها، به ویژه معین همایون (ش ۹۷) بدنام هستند. از زمان ورود دانستر فورث [به ایران]، با بریتانیایی‌ها اظهار دوستی می‌کند و با ما خوب همکاری کرده است.

۹۱. بهادرالسلطان، ابوالقاسم خان

متولد حدود ۱۲۹۵/۱۸۷۸ ه. ق.

یکی از اولاد زین‌العابدین خان سرتیپ است که آخرین رهبر قدرتمند طایفه دویران [شاهسون] بود. بهادرالسلطان ریاست طایفه را از برادر ارشدش، اسعدالسلطنه به ارث برد، اما اکنون سردار اسعدالدوله (ش ۹۰) او را کنار گذاشته است.

بهادر السلطان در زنجان و انگوران زندگی می‌کند. از موقعیتش کاسته شده است. تعداد انگشت‌شماری روستا در اطراف انگوران دارد و یکی از ستمکارترین ملاکان است. به دست روس‌ها دستگیر و مدتی در قزوین نگاهداشته شد. در ۱۳۳۸/۱۹۲۰ ه. ق. بر سر پرداخت مالیات از سوی دولت ایران، به زحمت افتاد.

املاک او به گونه‌ای ناخوشایند بین مناطق نفوذ امیر عشایر و سردار اسعدالدوله قرار دارد و او غالباً بیطرفی متمایل به امیر [عشایر] را حفظ می‌کند.

غیرقابل اعتمادترین و ناخوشایندترین شخص است و از سفلیس رنج می‌برد.

۹۲. امیر اشجع اصائلو

مخالف بریتانیاست، اما نفوذ اندکی دارد. در زنجان زندگی می‌کند و تعداد اندکی روستا دارد.

۹۳. امیر نظام

زمینداری کوچک با خانه‌هایی در زنجان و حسین‌آباد است که از این میان، خانه حسین‌آباد او اخیراً برای سکنای افسران بریتانیایی اجاره شده است. فرودگاه هواپیما و مسکن سربازان بریتانیا در اراضی او واقع‌اند. هیچ عقیده سیاسی ندارد و برای تمام احزاب احترام دوستانه قائل است. گزارش می‌شود که زندگانی خود را به عنوان یک قهوه‌خانه‌دار آغاز کرد و با قمار به موقعیت کنونی‌اش ترقی کرده است. همیشه به بریتانیایی‌ها کمک کرده است.

۹۴. غلامحسین خان اصائلو

در دو سال گذشته خود را به سردار اسعدالدوله وصل کرده و در منازعه بین سردار و امیر عشایر، مهره اصلی بوده است. تا این اواخر در روستای خودش، قُخورتلو، واقع در حدود ۱۸ مایلی جنوب زنجان، زندگی می‌کرد. پیش از یک صد سوار بسیار ماهر از بقایای آن بخش از طایفه اصائلو دارد که تحت ریاست پدرش بودند.

۹۵. حیدرخان

خانی با احساسات غیردوستانه [نسبت به بریتانیایی‌ها] است و در روستای بلان لوق در غرب قزل‌اوزن، بالای پل قاپلان‌کوه [= قاقلان]، زندگی می‌کند.

۹۶. حاجی سیدعلی اصغر

رهبر اصلی [حزب] دموکرات است. طرفداری از بریتانیا را اظهار می‌دارد، اما در ۱۳۳۶/۱۹۱۸ ه. ق. عضو کمیته جنگل بود.

۹۷. معین همایون

وکیل سردار اسعدالدوله است که معین همایون او را «اداره می‌کند». برادری در تهران دارد که امور سردار را در آنجا رسیدگی می‌نماید. معین همایون یک چاپلوس ناچیز غیرقابل اعتماد است و تمام کوشش خود را برای تداوم خصومت سردار و امیر عشایر با یکدیگر به عمل می‌آورد. گزارش می‌شود که زندگانی خود را به عنوان یک بُنا، در زنجان شروع کرد، اما اکنون بسیار متمول است.

۹۸. مشیرالممالک، حاجی وزیر

رهبر عمده حزب سوسیال دموکرات در زنجان است. یک بار در دوران حکومت امیر عشایر در زنجان نایب الحکومه آنجا بوده است. زمینداری نسبتاً بزرگ و یک مورخ است.

۹۹. نایب صدر

می‌گوید که به سیاست هیچ علاقه‌ای ندارد، اما رهبر حزب سوسیال دموکرات است. دوست خوب سردار اسعدالدوله است و در نتیجه از امیر عشایر نفرت دارد. در زنجان زندگی می‌کند و مالک چند روستاست و نسبتاً با نفوذ است.

۱۰۰. سیف لشکر

خان خُرد روستای قاضی‌کندی در اوریاد است. به سردار اسعدالدوله وابسته است و مناسباتش [با بریتانیایی‌ها] دوستانه است.

□ مجتهدهای زنجان

۱۰۱. حاجی میرزا عباس

زیرک، بانفوذ و بسیار محترم است. رهبری دموکرات است، اما نه از نوع افراطی. گزارش می‌شود (نوامبر ۱۹۲۰ / ربیع‌الاول ۱۳۳۹ ه. ق.) که اکثر زنجان‌ی‌ها طرفدار انتخاب او به عنوان وکیل مجلس هستند.

۱۰۲. حاجی میرزا مهدی

۱۲ سال را در نجف و کربلا گذراند. عربی را به روانی صحبت می‌کند و یکی از مهمترین و بانفوذترین مجتهدین در زنجان است. به نظر می‌رسد که در عقایدش بسیار ضد بلشویک و منتقد شدید اقدام آنها برای تغییر شرایع قرآن باشد. اظهار می‌دارد که اگر بلشویک‌ها به خمسه بیایند دعوت به جهاد خواهد کرد. به توسعه ایران علاقه بسیار دارد.

۱۰۳. حاجی سید محمد

بانفوذ و مخالف بریتانیاست، زیرا می‌اندیشد که ما حتماً قدرت مجتهدین را کاهش خواهیم داد.

□ رجال قزوین

قزوین به سبب تاریخ کم حادثه، نزدیکی به تهران و حضور پادگان روس‌ها در آنجا از ۱۳۲۷/۱۹۰۹ ه. ق. فاقد شخصیت‌هایی دارای اهمیت تاریخی است. رجال شهر، به استثنای امیر نصرت - ظفر نظام (ش ۱۰۷) - متوسط و بی‌اهمیت هستند.

۱۰۴. عباس سلطان

زمینداری از دودانگه و ضیاء آباد است که عداوتش با امیر نصرت (ش ۱۰۷) زهرایی در ۲۰-۱۳۳۸/۱۹۱۹ ه. ق. موجب آشوبهایی در آن نواحی گردید. ژاندارمری او را به زحمت انداخت و ملکش مصادره شد، اما چندی بعد مسترد گردید.

۱۰۵. عدل الممالک، کامران میرزا

یکی از نوادگان فتحعلی‌شاه بود، اما با یک همسر ثروتمند ازدواج کرد و اکنون کاملاً مستغنی است. زمانی در کمپانی راه روس‌ها استخدام شده بود.

۱۰۶. عین السلطنه، قهرمان میرزا

لقب سابق: رفعت السلطان

متولد حدود ۱۲۸۷/۱۸۷۰ ه. ق. اما زود سالخورده شده است. پسر عزالدوله برادر ناصرالدین‌شاه است که درآمد چند روستای الموت را

تیول او کرد. علاوه بر این درآمدها، خاندانش [نیز] تدریجاً املاکی را به دست آورد. عین السلطنه سالیان دراز در زوارک زندگی کرد و نایب الحکومه بود. با زارعین به خشونت رفتار می‌کند و بر سر مالکیت چند روستا با آنها منازعه کرد و برای پیش بردن ادعاهایش، کمک روس‌ها را به دست آورد. در پاییز ۱۳۳۶/۱۹۱۸ ه. ق. زارعین از فرصت پیوستن به ساعدالدوله (ش ۵۹) بهره گرفتند و خانه عین السلطنه را در زوارک غارت و خراب و خانواده او را اخراج و از مراجعت او به زوارک جلوگیری کردند. عین السلطنه ثروتمند نیست و از خسارت وارده به اموالش به سختی لطمه خورد. مردی خُرد، ضعیف و نالان از چیزهای بی‌اهمیت است و به خست شهرت دارد.

۱۰۷. امیر نصرت، محمد حسن خان

لقب سابق: ظفر نظام

متولد حدود ۱۲۸۷/۱۸۷۰ ه. ق.

یکی از تقریباً ده برادری است که پسران حاجی احمدخان کدخدای آقاسقلو از شعبه‌های تیره ینگیچک طایفه اینانلو شاهسون هستند.

امیر نصرت، هدایت‌الله‌خان سردار فیروز، ایلخانی، را اخراج کرد و در ۱۳۳۵/۱۹۱۷ ه. ق. جانشین او شد. متعاقباً هنگامی که خلیل‌الله‌خان، سرهنگ تیره گوکیر [طایفه اینانلو]، از سوی دولت نامزد ایلخانی گردید، امیر نصرت از به رسمیت شناختن او خودداری ورزید.

در زمستان و بهار در فیض‌آباد، حدود ۲ مایلی عصمت‌آباد (۳۰ مایلی جنوب قزوین) و در تابستان در ارتفاعات رَهْمند در جنوب قزوین سکونت می‌کند. خانه اصلی او قلعه محمدعلی‌خان در راه تهران - قم بود، اما هنگامی

که ژندارمری حراست از این راه را آغاز کرد، وی توسط آنها دچار زحمت شد و به ولی‌آباد در بخش زهرای قزوین مهاجرت نمود. در آنجا تدریجاً خود را تقویت و رئیس تمام ینگیچک کرد.

فعالیت‌های غیرقانونی‌اش تا ۱۳۳۱/۱۹۱۳ ه. ق. موجب شد که ژندارمری علیه او اقدام کند، اما امیر نصرت با گروهی کوچک، نیروی ژندارمری را با زخمی کردن تعدادی از آنها از جمله یک افسر سوئدی، شکست داد. آنگاه دور از دسترس ژندارمها، در کوه‌های رهمند پناه گرفت. دولت ایران او را عفو کرد و او به ولی‌آباد بازگشت و تعداد پیروانش را افزایش داد. در ۱۳۳۳/۱۹۱۵ ه. ق. به مهاجرین [طرفدار آلمان - ترکیه] پیوست و میان قم و ساوه با روس‌ها جنگید. در ۱۳۳۶/۱۹۱۸ ه. ق. ۲۰۰ سوار تدارک دید تا سپهسالار (ش ۳۱ الف) را از قزوین به تنکابن همراهی کنند.

در ۱۳۳۸/۱۹۱۹ ه. ق. خصومت امیر نصرت با عباس سلطان زمیندار دودانگه [ش ۱۰۴] و تاخت و تاز این دو در روستاهای یکدیگر، منشأ دائم بی‌نظمی در آن بخش بود.

در ۱۳۳۳/۱۹۱۵ ه. ق. امیر نصرت به سبب مخالفتش با روس‌ها، به عنوان یک «ناسیونالیست» شهرت یافت و متعاقباً به دلفریبی از جنگلی‌ها پرداخت. به عنوان ماجراجویی که هر چند گاه یکبار بر دولت یاغی است، احتمالاً می‌توان انتظار داشت که در نهان ضد بریتانیا باشد. در آوریل ۱۹۲۰/ رجب - شعبان ۱۳۳۸ ه. ق. در قزوین از افسر سیاسی [قوای بریتانیا] به خوبی پذیرایی کرد.

امیر نصرت گله‌های بزرگ گوسفند، گاو، اسب و شتر دارد. اگر از حمایت دسته‌جمعی طایفه اینانلو مطمئن و از دسیسه علیه خودش هراس نداشته باشد، باید بتواند ۲۰۰۰ سوار را احضار کند، اما احتمالاً ۵۰۰ سوار حداکثر تعدادی

است که می‌تواند به آن اتکا نماید.

مردی خود ساخته است که توانایی و فعالیت شخصی‌اش او را به هزینه «خوانین» همجوار و زمیندارانی که از آنها برای نگهداری سوارانش غلات می‌گیرد، ایلخانی کرده است.

۱۰۸. امیر امجد، عزت‌الله خان

لقب سابق: غیاث نظام

متولد حدود ۱۸۷۵/۱۲۹۲ ه. ق.

پسر حاجی خان غیاث نظام است که رهبر تیره درویشوند از طایفه غیاثوند بود و در سیری صعودی به مقام «رئیس قبایل» قزوین ترفیع یافت. وی در ۱۳۲۷/۱۹۰۹ ه. ق. به دست مجاهدین به قتل رسید.

[عزت‌الله خان] غیاث نظام به اندازه پدرش بی‌باک و به اصول اخلاقی ناپایبند است. به عنوان جانشین پدرش، رئیس درویشوند شد و اخیراً برادرش، ذوالفقارخان رئیس تیره سلخور و نیز پسرعمویش، صفرخان رئیس غیاثوند را اخراج کرد. اکنون آنها به مقام خود بازگردانده شده‌اند و غیاث نظام برای اعتراض به تهران رفته است. بر مبنای اصل ارتباط با طرفین متخاصم، در ژوئیه ۱۹۲۰/ شوال - ذیقعد ۱۳۳۸ ه. ق. یک برادر - عبدالله خان - و یک برادرزاده او - حیدرقلی خان - در شمال قزوین به دسته‌های چپاولگر بلشویک پیوستند.

۱۰۹. امیر اسعد

پسر ارشد سپهسالار (ش ۳۱ الف). در رودبار مالک چندین روستاست. اقامتگاهی زمستانی در معلم کلایه و مسکنی تابستانی در زواردشت دارد.

(نک: ش ۵۶).

۱۱۰. امیر محترم، محمدامین خان

لقب سابق: یمین خاقان

متولد حدود ۱۸۵۵/۱۲۷۱ ه. ق.

پیش از نهضت [مشروطیت] طفیلی دربار شاه بود و چند حکومت کم‌اهمیت، مانند حکومت کاشان و نهاوند، و نیز منصب رئیس طوایف قزوین را داشت. در ۱۳۳۸/۱۹۲۰ ه. ق. برای سومین بار به منصب اخیر گمارده شد.

در ۱۳۳۶/۱۹۱۸ ه. ق. به سبب استقبالی که از دانستر فورث در بدو ورودشان به قزوین به عمل آورد، دموکرات‌ها به او شلیک کردند و مجروح شد. اخیراً برخی اقدامات تبلیغاتی علیه بلشویک‌ها به عمل آورده است.

۱۱۱. آصف‌الدوله، میرزا صالح خان

متولد حدود ۱۸۶۰/۱۲۷۷ ه. ق.

اهل تبریز و پسر [حاجی میرزا علی] کلانتر است. در تبریز به عنوان وارث پدرش، بیگلربیگی بود. سپس با همراهان ترکی که مظفردالدین شاه به وقت جلوس بر تخت سلطنت با خود از تبریز به تهران آورد، به پایتخت آمد. به حکومت قزوین منصوب گردید و طی مدت ۴ سال این مقام را داشت. چون به تهران بازگشت، در نهضت مشروطیت شرکت جست و پس از کودتای ژوئن ۱۹۰۸/ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ ه. ق. سلطنت‌طلبان، زندانی گردید و از سوی محمدعلی شاه با او به سختی رفتار شد. از زمان انقلاب ۱۳۲۷/۱۹۰۹ ه. ق. حاکم خمره و دوبار حاکم گیلان بوده است. در دومین بار حکومتش در گیلان مورد مخالفت قرار گرفت و قادر به کنترل جنگلی‌ها نبود و به قزوین آمد. از آن

زمان در قزوین از امور برکنار باقی ماند. در ۱۳۳۷/۱۹۱۹ ه. ق. از او به عنوان نامزد احتمالی حکومت گیلان نام برده می‌شد. اکنون پیرمردی ضعیف و بی‌فایده است. با ما اظهار دوستی می‌کند، ولی غیرقابل اعتماد است.

۱۱۲. میرزا ابراهیم خان

متولد حدود ۱۸۷۵/۱۲۹۲ ه. ق.

در ژانویه ۱۳۳۶/۱۹۱۸ ه. ق. چون در انتخابات [از رقبای] پیش افتاد، به نمایندگی قزوین در مجلس انتخاب گردید و تمایلات دموکراتیک داشت. مدتی بعد به تهران رفت. مالک دو یا سه روستا در جنوب قزوین است.

۱۱۳. مصطفی خان سرتیپ

زمینداری پرنفوذ از بخش افشاریه است.

۱۱۴. سالار منصور، میرزا غفارخان

در نهضت مشروطیت دخیل بود و پس از کودتای ژوئن ۱۹۰۸ / جمادی‌الاول ۱۳۲۶ ه. ق. [محمدعلی] شاه به اروپا گریخت و در آنجا با پرفسور [ا.گ.] براون دیدار کرد. در بازگشت [به ایران] به مجاهدینی که در ۱۳۲۷/۱۹۰۹ ه. ق. سپهسالار را همراهی و شاه را خلع کردند، پیوست. در ۱۳۲۹/۱۹۱۱ ه. ق. پس از گریختن شاه مخلوع از سوادکوه، با اردوی بدنام برق به مازندران رفت. وی در استخدام پرسود سپهسالار بوده و برخی از اراضی وی در اطراف قزوین، در اجاره اوست. در سیاست محلی [قزوین]، قدری نفوذ دارد و دوست مهم وثوق‌الاسلام (ش ۱۲۳) است. شخصیتی خوشایند، در پاره‌ای اوقات صریح و دسیسه‌گری زیرک است.

۱۱۵. سردار مفخم، اکبرمیرزا

لقب سابق: بشارت السلطنه

پسر محمد مهدی میرزا و برادر بشارت السلطنه رئیس تلگرافخانه قزوین. حدود ۱۲۸۲/۱۸۶۵ ه. ق. به دنیا آمد. خاندانش از کار در اداره تلگراف پول درآورده‌اند. در ۱۳۲۷/۱۹۰۹ ه. ق. با مجاهدین سپهسالار به تهران رفت و کفیل وزارت پست و تلگراف گردید. او وابستگی خود را به سپهسالار حفظ کرده است و در ۱۳۳۶/۱۹۱۸ ه. ق. با تعدادی شریک در اراضی سپهسالار در قزوین کشاورزی می‌کرد و از قیمت‌های قحط سالی منتفع می‌شد. بهترین خانه و باغ در قزوین و املاک در جنوب آن ولایت از آن اوست.

در ژانویه ۱۳۳۶/۱۹۱۹ ه. ق. دومین نماینده منتخب قزوین برای مجلس بود و در پاییز به تهران رفت. در سیاست، او یک «اعتدالی» است. پیرمردی نحیف است که گفته می‌شود به تریاک معتاد است. با ما اظهار دوستی می‌کند.

۱۱۶. سردار صاعد، محمدعلی خان

متولد حدود ۱۲۸۷/۱۸۷۰ ه. ق.

رئیس موروثی قبیله رشوند رودبار و الموت است و در رودبار مالک میراثی و اکتسابی چند روستاست. از طریق ازدواج، با امیر اسعد [تنکابنی] (ش ۵۶) بستگی خویشاوندی دارد.

معمولاً قشلاق را در خانه‌ای موسوم به «سر عمارت» در کنار روستای رازمیان رودبار - در دره نی‌نهرود، حدود یک مایلی بالای شهرستان که در دره شاهرود قرار دارد - زندگی می‌کند و بیلاق را در یابویج بسر می‌برد. از لحاظ جسمانی قوی‌تر از مالکین معمولی است که از اراضی خود غایب هستند. در

بهار ۱۳۳۷/۱۹۱۹ ه. ق. چند پناهنده جنگلی را که از کوههای گیلان عبور کرده بودند، خلع سلاح کرد، اما به سبب فقدان تسلیحات، در برابر دستجات مهاجم بلشویک که در ژوئیه ۱۳۳۸/۱۹۲۰ ه. ق. خانه سر عمارت او را سوزاندند، قادر به هیچگونه مقاومت نبود.

۱۱۷. سپهسالار (تک: ش ۳۱ الف).

در نواحی اطراف قزوین، اراضی وسیعی در بخشهای غله خیز حومه چال - جنوب غرب قزوین - رودبار و دیگر مناطق از آن اوست.

□ مجتهدهای قزوین

۱۱۸. حاجی ملاعلی اکبر سیاه دهنی

متولد حدود ۱۲۶۶/۱۸۵۰ ه. ق.

در نجف تحصیل کرد و در قزوین دارای بیشترین شهرت دینی است. از درگیر شدن در سیاست محلی خودداری می ورزد. با این همه برادرزاده و دامادش، حاجی میرزا اسحق، یک روحانی محرک است. حاجی ملاعلی اکبر زمینهایی در دو دانگه و باغاتی در اطراف قزوین دارد.

۱۱۹. حاجی سیدحسین

متولد حدود ۱۲۸۷/۱۸۷۰ ه. ق.

چند پسر دارد که سه تن از آنها - وثوق الاسلام، آقاجانی و قوام الاسلام - محرکین زیرکی هستند.

حاجی سیدحسین در نجف تحصیل کرده و اکنون احتمالاً به استثنای حاجی ملاعلی اکبر (ش ۱۱۹) پرنفوذترین مجتهد در قزوین است. در سیاست محلی شرکت می کند و با ما مناسبات دوستانه دارد. همانند تمام افراد طبقه خود از درآمد موقوفاتی که تحت نظارت اوست، متمول شده است. در بخشهای رودبار و بشریات زمینهایی دارد.

۱۲۰. حاجی سیدجمال الدین

متولد حدود ۱۲۹۷/۱۸۶۰ ه. ق. اما مسن تر به نظر می رسد.

پیرمردی ساده است و در میان طبقات فقیرتر نفوذ قابل ملاحظه دارد. در سیاست دخالت نمی‌کند.

۱۲۱. حاجی شیخ عیسی

متولد حدود ۱۸۴۵/۱۲۶۱ ه. ق.

مانند حاجی سیدجمال‌الدین (ش ۱۲۰) در میان طبقات پایین‌تر نفوذ چشمگیر دارد. مردی روشن است و به دیدار با اروپایی‌ها تمایل دارد.

۱۲۲. شیخ‌الاسلام

متولد حدود ۱۸۶۵/۱۲۸۲ ه. ق.

به عنوان بزرگ یک خاندان قدیمی قزوین، مردی متمول است. با ما مناسبات بسیار دوستانه دارد و از نفوذش برای افشای بلشویسم استفاده کرده است.

۱۲۳. وثوق‌الاسلام

به عنوان پسر ارشد حاجی سیدحسین مجتهد برجسته (ش ۱۲۰) قدری نفوذ دارد، اما به عنوان یک زمیندار و مستأجر بخشی از اراضی سه‌سالار، نفوذش بیشتر دنیوی است. در سیاست محلی سهمی چشمگیر دارد.

□ حکام معزول قزوین

۱۲۴. مدحت‌السلطنه

متولد ۱۸۷۰/۱۲۸۷ ه. ق.

در دربار نفوذ دارد و طی سالها با چنان استحکامی به حکومت قزوین چسبیده بود که شایسته یک ابن‌الوقت است. پس از سفر [احمد] شاه به اروپا در ۱۹۱۹/۱۳۳۷ ه. ق. مدحت‌السلطنه به درخواست بریتانیا معزول شد. مناسباتش با دانستر فورث دوستانه بود. فردی بی‌زبان، نادان، ضعیف، تنبل و نالایق است.

۱۲۵. نظام‌الدوله

لقب سابق: نظام‌السلطان

حاکم قزوین در ۱۹۱۹-۲۰/۱۳۳۸ ه. ق. (نک: ش ۵۰).

□ رجال خرقان (افشار)

خاندان سردار کل

اللهیارخان از [ایل] افشار ارومیه در آذربایجان، در دوران ناصرالدین شاه و عصر حاجی میرزا حسین خان سپهسالار به تهران آمد و وارد خدمت نظامی شد. به عنوان تحت‌الحمایه سپهسالار ترفیع مقام یافت. نظر به افشار بودنش، حکومت خرقان به او داده شد که بیشتر جمعیت آنجا افشار و سابقاً بخشی از ولایت قزوین بود. فرماندهی فوج خرقان نیز به او واگذار گردید.

با مرگ اللهیارخان، پسرش حسن خان سردار کل جانشین او شد که او نیز در ۱۳۳۵-۳۶/۱۹۱۷ ه. ق. درگذشت و ۶ پسر از وی بجا ماند:

۱. سردار کل، یارمحمدخان، متولد حدود ۱۸۷۹/۱۲۹۶ ه. ق.

۲. سیف‌السلطنه، علی‌اکبرخان، متولد حدود ۱۸۸۰/۱۲۹۷ ه. ق.

۳. امیر سعید، اللهیارخان

۴. امیر مظفر، امیرقاسمخان

۵. امیر مسعود، جانمحمدخان

در حالی که سیف‌السلطنه حکومت خرقان را در دست دارد، روستای بزرگ خیارج قزوین مشترکاً به سردار کل، امیر سعید، امیر مظفر و امیر مسعود متعلق است.

۱۲۶. سردار کل [یارمحمدخان]

ارشد خاندان است، اما هیچ ملکی در خرقان ندارد و ارتباطش با آن ناحیه

زیاد نیست. به سال ۱۳۳۱/۱۹۱۳ ه. ق. در خراسان «رئیس قشون» و برای مدتی کوتاه قائم مقام والی بود.

عضو مجلس سوم ۱۳۳۲/۱۹۱۴ ه. ق. بود و با مهاجرین به قم و سرانجام استانبول رفت. روابطش با برخی خوانین بختیاری حسنه است، اما خوبی این مناسبات بسیار کمتر از روابط برادرش سیف السلطنه با آنهاست. اعتقاد این است که در اوایل تابستان ۱۳۳۸/۱۹۲۰ ه. ق. از جانب صمصام السلطنه [بختیاری (ش ۵)] برای مذاکره با جنگلی ها و بلشویک ها به گیلان رفت. در ۱۳۳۵/۱۹۱۶ ه. ق. طی چند ماه حاکم گیلان بود.

۱۲۷. سیف السلطنه [علی اکبرخان]

حکومت خرقان افشار را در دست دارد، و رئیس «فوج» بخش قتلوست. هریان و برخی املاک دیگر را در بکشلو خریده است. دوست سردار اسعد بختیاری است و اخیراً در کرمان بوده است.

دیگر «خوانین» خرقان از این قرارند:

از بکشلو:

[۱] منصور السلطنه

رئیس فوج بکشلوست و در غله افشار زندگی می کند.

[۲] مصطفی خان سرتیپ

در حاجی آباد زندگی می کند.

از قتالو:

- [۱] شجاع نظام، محمدتقی خان
 - [۲] سهام السلطان، بیوک خان
 - [۳] هژبر السلطان، خان باباخان
- در مصر آباد ساکن هستند.

از ساریجلو:

- [۱] غلامحسین خان از آوج (آوه)
- [۲] حاجی یمین نظام، علی دادخان، از مانیان
- [۳] الله وردی خان از حقان

□ رجال ساوه

۱۲۸. امیرناصر، رضاقلی خان سردار

متولد حدود ۱۸۷۶/۱۲۹۳ ه. ق.

پسر احمدخان سیف الممالک است و برادر جوانتری به نام علی نقی خان سیف الممالک دارد.

امیرناصر در تهران زندگی می کند. خارج از شهر [ساوه] در چَمَرُم واقع در بخش کوهپایه، حدود ۱۲ مایلی شمال شرق نوبران، خانه ای دارد. مالک ۱۴ روستاست و بزرگ خاندانی است که فرماندهی فوج خلج را به شکل موروثی در اختیار دارند.

در ۱۳۳۳/۱۹۱۵ ه. ق. به همراه مهاجرین تهران را ترک کرد و با ترک ها به بغداد رفت. خانه اش را روس ها غارت کردند. در ۱۳۳۹/۱۹۲۰ ه. ق. از ساوه به نمایندگی مجلس انتخاب شد. مردی تحصیل کرده و روشن است و طرفدار بریتانیاست.

رجال کم اهمیت تر

۱۲۹. علی خان [درجه نظامی]: یاور

متولد حدود ۱۸۷۷/۱۲۹۴ ه. ق.

در ویسمان در مَرَدَقان خرقان زندگی می کند.

۱۳۰. اشجع السلطنه، محمد قاسم خان

متولد حدود ۱۸۸۳/۱۳۰۰ ه. ق.

او و برادرش عیسی خان معظم الملک روستاهایی در مزدقانِ خلجستان و خانه‌ای در قیطانیه، حدود ۲۰ مایلی ساوه، در فاصله‌ای کم در جنوب راه ساوه - همدان دارند.

۱۳۱. حاجی خلیل الله خان

متولد حدود ۱۲۸۷/۱۸۷۰ ه. ق.

در امیرآباد در زَرَنَد زندگی می‌کند. در میان اهالی بیات و خلج آن ناحیه نفوذ دارد.

۱۳۲. حشمت نظام، ناصرقلی خان

متولد حدود ۱۲۹۷/۱۸۸۰ ه. ق.

طی سالها هرچندگاه یکبار نایب‌الحکومه زرنند بوده است. در رحمت آباد در نزدیکی زاویه، روستای بزرگ زرنند، زندگی می‌کند و املاکی دارد.

۱۳۳. منصور لشکر، بیوک خان

متولد حدود ۱۲۹۹/۱۸۸۲ ه. ق.

در ورامیه در خرقانِ خلج زندگی می‌کند.

۱۳۴. میرزا محمدخان [درجه نظامی:] یاور

متولد حدود ۱۲۹۳/۱۸۷۶ ه. ق.

در حسین آباد، نزدیک آسیابک در زرنند، زندگی می‌کند. چند روستا و نفوذ

قابل ملاحظه دارد. هرچندگاه یکبار نایب‌الحکومه زرنند می‌شود.

۱۳۵. سیف لشکر، عباسقلی خان

متولد حدود ۱۸۶۶/۱۲۸۳ ه. ق.

در عبدل آباد، ۲ مایلی شمال ساوه در مسیر جاده ساوه - شمس آباد - تهران زندگی می‌کند و املاکی دارد.

۱۳۶. ضرغام لشکر

متولد حدود ۱۲۸۷/۱۸۷۰ ه. ق.

معمولاً در تهران زندگی می‌کند. کمی ملک در اطراف دولت آباد در زرنند دارد.

In the Name of God

Iran and Imperialism Series [3]

*Biographies of the Personalities
from
The Military Report
on
Tehran and some Provinces of
North-West Persia, 1920*

by Capitan L.S. Fortescue

Translated by Mohammad Ali Kazembeyki

The Center for Documents and Diplomatic History

Tehran - 2000